

الْبَيَانُ الْمَوْصُوفُ مِنْ

بَيَانِ إِيجَازِ الْفَقِيهِ الْمَنصُوبِ

طُبِعَ فِي الْمَطْبَعِ الصَّدِيقِيِّ الْكَائِنِ

فِي بَهْوَئَالِ الْحَمِيَّةِ

سنة ١٢٩٩ هـ

فهرس مقاصد کتاب البیان المرصوص من بیان یجاز الفقه

صفحه	مقصد	صفحه	مقصد
۲	در بیان کتاب	۲۱	باب در صفت نماز
۶	باب در بیان آب	۲۶	باب در بیان سجده سهو و تکلیف و شک
۷	باب در بیان آوند با	۲۸	باب در بیان نماز نطفوع
۷	باب در بیان دو رکودن پلیدی	۳۰	باب در بیان نماز جماعت و اوقات
۸	باب در بیان وضو	۳۲	باب در بیان نماز مسافر و بیمار
۹	باب در بیان مسح بر خفین	۳۳	باب در بیان نماز جمعه
۷	باب در بیان نوافض وضو	۳۶	باب در بیان نماز خوف
۱۰	باب در بیان آداب قضای حاجت	۳۷	باب در بیان نماز هر دو عید
۱۱	باب در بیان غسل و حکم جنب	۳۸	باب در بیان نماز کسوف
۱۲	باب در بیان تیمم	۳۹	باب در بیان نماز باران
۱۳	باب در بیان حیض	۴۰	باب در بیان جامه
۱۴	کتاب الصلوة	۴۱	کتاب در بیان جنازه
۷	باب در بیان سوا قیبت	۴۵	کتاب در بیان زکوة
۱۶	باب در بیان اذان	۴۷	باب در بیان صدقه فطر
۱۸	باب در بیان شروط نماز	۴۸	باب در بیان صدقه تطوع
۱۹	باب در بیان ستره نمازی	۴۹	باب در بیان قسمت صدقات
۷	باب در بیان حجت بر فرقتی	۵۰	کتاب در بیان صیام
۲۰	باب در بیان مساجد	۵۲	باب در بیان صوم تطوع و صیام عنی

صفحه	مقصد	صفحه	مقصد
۵۳	باب در بیان احکامات و قیام رمضان	۴۲	باب در بیان شرکت و کالت
۵۴	کتاب در بیان حج	۴۳	باب در بیان اقرار
۵۵	باب در بیان فضل حج و بیان	۴۳	باب در بیان عاریت
	کسکه حج بروی فرض است	۴۴	باب در بیان غصب یعنی مال کسی است
۵۶	باب در بیان موقوفیت	۴۴	باب در بیان شفعه
۵۷	باب در بیان وجوه و صفت احرام	۴۵	باب در بیان قراض
۵۸	باب در بیان احرام در آنچه بر آن تعلیق	۴۵	باب در بیان مساقاة و اجاره
۵۸	باب در بیان صفت حج و دخول مکه	۴۶	باب در بیان اجبار موات
۶۲	باب در بیان فوات و حصار	۴۶	باب در بیان وقف
۶۳	کتاب الیومع	۴۷	باب در بیان هبه
۶۴	باب در بیان شروط بیع و آنچه	۴۸	باب در بیان لفظه
	از آن منہی عنه است	۴۸	باب در بیان فرائض
۶۶	باب در بیان خیارات	۴۹	باب در بیان وصایا
۶۷	باب در بیان ربا	۵۰	باب در بیان ودیعت
۶۸	باب در بیان خصصت در عرایا و	۵۱	کتاب النکاح
	بیع اصول و شمار	۵۳	باب در بیان کفارت و خیارات
۶۹	باب در بیان سلم و قرض و رهن	۵۴	باب در بیان عشرت زنان
۷۰	باب در بیان تقبیل و حجر	۵۵	باب در بیان صدق یعنی مهر
۷۱	باب در بیان صلح	۵۶	باب در بیان ولیمه
۷۲	باب در بیان حواله و ضمان	۵۷	باب در بیان قسم یعنی نوبت زنان

صفحه	مقصود	صفحه	مقصود
۸۸	باب در بیان خلع	۱۰۷	کتاب در بیان جهاد
۸۹	کتاب در بیان طلاق	۱۱۰	باب در بیان جزیه و بدنه
۹۰	باب در بیان جدت	۱۱۱	باب در بیان سبق در می
۹۱	باب در بیان ایلاء و نكاح و كفارة آن	۱۱۲	کتاب در بیان طعام
۹۲	باب در بیان صحت و سogkari و استبراء جزآن	۱۱۳	باب در بیان اضاحی
۹۳	باب در بیان رضاع	۱۱۴	کتاب در بیان سوگند با و نذر با
۹۴	باب در بیان نفقات	۱۱۵	کتاب الفضا
۹۵	باب در بیان ضمانت	۱۱۶	باب در بیان گواهی
۹۶	کتاب در بیان جنایات	۱۱۷	باب در بیان دعوی بمینه
۹۷	باب در بیان دیات	۱۱۸	کتاب الحقت
۹۸	باب در بیان دعوی خون و قتل	۱۱۹	باب در بیان مدبر و کاتب ام و لم
۹۹	باب در بیان قتل اهل بنی	۱۲۰	کتاب الجراح
۱۰۰	باب در بیان کشتن جان و مرنه	۱۲۱	باب در بیان ادب
۱۰۱	کتاب الحسد و	۱۲۲	باب در بیان بر و صله
۱۰۲	باب در بیان حد زانی	۱۲۳	باب در بیان ترسانیدن از خو بهائی
۱۰۳	باب در بیان حد قذف	۱۲۴	باب در بیان غیبت خو بهیکانیک بزرگ
۱۰۴	باب در بیان حد سرقت	۱۲۵	باب در بیان ذکر و دعا
۱۰۵	باب در بیان حد شارب و میان سکر		
۱۰۶	باب در بیان تعزیر و حکم حاصل		

کتاب

حقیقه

دیات

نفسه و فانی
نظم جزیه
۱۰۷
خاتمه طبع کتاب
۱۰۲
باب
۱۱۳
خاتمه کتاب فی مسائل شریعتی
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵

الْبُيَّانُ الْمَوْصُوعُ مِنْ

بَيَانِ إِيجَازِ الْفَقْهِ الْمَنصُوعِ

طُبِعَ فِي الْمَطْبَعِ الصِّدِّيقِ الْكَائِنِ

فِي بَهْوَكَالِ الْحَمِيدَةِ

١٢٩٩ هـ
سنة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله لقد جاءت سرسلنا
 بالحق والصلوة والسلام على رسوله ونبيه محمد رفيع الذكرمطاع الأمر جليل القدر
 طويل الفضل عريض الحجة المطلق وعلى آله وصحبه وحملة علومه ورثة الأنبياء وخلفاء
 الرسل ومن تبعهم بالأحسان والصدق أما بعد لم يبق في شتى خاك وياؤه خاشاك
 أبو النصر علي حسن خان طاهر كان له في الباطن من الظاهر معلوم أهل دين است
 که تا علم شریف حدیث مجید جمعی از ائمه شریف و خلف در و او این حدیثیه اسلام بدوان و مذهب
 گشته عصایه از غول محدثین احادیث احکام را چه عبادت و چه معالمت و چه عبادت جدا
 از ان صفت مطهر انتخاب و تحریر نموده اند و این را بگذرسلوک مسلک عمل بحديث و مسکن است
 بروالمان اتباع آسان گردیده و مداح و آیین احسان ایشان برادر و ایشان کی یصلوب
 زده نه آنچنان است که اگر هر موی تن زبان سخن گردد و هر سخن نامه یک فن شود حرفی از کتاب

شکر و بر تو ای از آفتاب سپاس و قطره از بحر عظیم منت و ذره از ارض بسیط عا هفت این
 بزرگواران مؤدی می تو اندشت یحیی الله عن جمیع المسلمین خیرا و این قسم صفات ولایت
 اسلام قدیم و حدیثا بسیار بوده است و هر الیفی از ان رنگی تازه و هر جمع و ضمعی نو و هر تحریر
 هنجار دیگر و هر تهذیب طرزى آخر دارد و در تادیه مقاصد و موافقت خودش و انی بمقتضای کافی
 بموقف است و لکن دست بهم دادن آنمه درین زمان جبل نشان و در نگار پر آرا کجا
 این هم غنیمت کبری است که بعضی از ان تالیفات درین نزدیکی بوجیه انطباع طبع ید هر طبع
 و مطاع گشته و بتوجه بعض اکابر در غالب دیار شیوع یافته مثل منتقی و نیل و روضه ندیه جز
 آن مگر عا متبعین که ملکه ایشان تطبیع لغت عرب و استطاع زبان تازی نیست از دریات
 فوائد و مسائل این کتب دو رافاده اند تا آنکه اگر عرف جادوی و نج مقبول و مثل آن در فاس
 زبان ترجمه نمی پذیرفت و در میان نبی بود و غالب مردم از فیوض علم با حکام صحیحیه سنت مطهر
 و عبادات و معاملات محرومی ماندند لاجرم با مقتضای کرمیه فهدا هم اقتدا و خبر بلغوا غنی
 ولی آیه ناگزیر آمد که در فتح این باب نامی تواند شد سعی مشکو بجا آریم و تا تو انیم دین خالص
 حق را بجد الانش برسانیم که در خبر است از سید البشر علیه افضل الصلوة و التسلیم لان یددی ^{لله}
 بلش رجلا خیرا من حمدا النعم او کما قال و مبالاتی بجلالت زید و عمر و نزد تبلیغ سنن خیر البشر
 رواند آریم که پیر این طریقت ابوهریره رضی الله عنه گفته مالی ادا که عنها صرعین و الله
 لا دین بها بین اکثافکم و شک نیست که هیچ کتابی از کتب احکام در جمع ابواب فقه حدیث
 بشأ و کتاب منتقی و شرح نیل الاوطار و نقد و صحت و شهرت و قبول بکتاب بلوغ المرام ^{حسن}
 مسک اختتام نمی رسد و اول از بسطوات است و ثانی از مختصرات و بهت طلبه درین عهد از دراک
 و مفاهیم مطولات خیلی قاطعه و در سطح انظار و موقع انصاف بیشتر خلق همین جاده اقتصاد و مختصار
 ناچار درین مختصر باید استفاده خود او لا و بالذات و افاده دیگر اخوان اسلام انیا و بالعرض مسائل
 و احکام کتاب سعادت نصاب برکت انتساب بلوغ المرام ^{من} اوله الاحکام را از تازی لغت

بپاسخی بان عبارت ساده و پیکار برده شد و روشن ابرامانی سمیل قطر پانی امام هاشم قاضی القضاة
محمد بن علی شوکانی رضی الله عنه در مختصر نفقه حدیث سنی بدرستی و طریقه تمین برادر عالی قدر
ابو انجیر سیر نور الحسن خان کان اسدله و کان در النسخ المقبول من شرايع الرسول احتیاطا فرمود
و جز موضوع چند که حاجتمند کشف اعضاء و حل اشکال بود خامه بمذ و جز تفصیل و اجمال لغرض
بلکه بنفس مسائل متن اقتصاف و عبارت پاری را بر همان صرافت الفاظ و موضوعات
روایت حفاظ گذشته شد تا فرغ بر اصل نظایر و مجرد احکام کتاب بعد از حذف تخریج
یکجا فراهم آید چه این همه مفاسد حیل و تقلید که در رسائل دین رونموده و این جمله خلاف و
جدل که باب غربت بر اسلام و اسلامیان کشته و شمره همین ترک استعمال الفاظ مبارک لغرض
و اینها عبارت از آن غیر مخصوص است پس این ورنه نظم کتاب غریز و نشر و احادیث شریف
الی یوم القیامه ضمیمه بر مقتی و قضا و کفیل حکم در هر قضیه و ماجر است لاثالث لما قال تعالی
اولم یکلفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم ان فی ذلک لرحمة و ذکری لقوم یحذرون
و قال تعالی فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتنبعون احسنه اولئک الذین
هداهم الله و اولئک هم اولوا الالباب و قال رسول الله صلی الله علیه و آله انی اوتیت القرآن و مثله
معہ رواه ابو داود و الدارمی و ابن ماجه عن المقدم بن معاذ کرب و فی روایة اخری
عن الرباض بن ساریة مرفوعا انها مثل القرآن و اکثر عن مالک بن انس مرسلات ترک
فیکم امرین لن تضلوا اما تمسکتم بهما کتاب الله و سنة رسوله رواه فی الموطا و اخرج
مسلم عن جابر رضی الله عنه یرفعه اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی
هدی محمد و شر الاصول محمد فانها و کل بدعة ضلالة و قال تعالی یا ایها الذین آمنوا
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئ فردوه الی الله
و الرسول ان کنتم فی شکی من الله و الیوم الاخر ذلک خیر و احسن تأویلا و قال تعالی
فلا وربک لا یؤمنون حتی یکملک فیما تنجز بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت

و بسبب اقسیمه و این آیه نبی و اعدای کلمات نصرت وین فصل و باب و
 فصل خطاب است از برای هر مرتاب و چون مقرر شد که هیچ سعادتی بالاتر از آن نیست
 که یکی بصدق نیست و حسن طریقت و تمام ارادت و کمال حبس بر خلاص از تبعات روز
 قیامت دست بخیل تنین کتاب و منت زند و تاتیه اند خود را هم آنسو، سالت و یقین
 قد و نبوت سازد و لذت این فایده حکام عبادت و علمت و ادب را از اوله و نفعه اسبیل و مسائل
 صحیح الدلیل بر وجهی سؤق نموده آمد که محیط جمله الفاظ متن کتاب و شامل هر منطوق و مفهوم
 مآخذ مستطاب باشد و در افا و فقه حدیث هم ضمیمه اخراست خود از ترج و عرف و بد و در حق آن
 بود جمعی از اهل علم و فقه گفته اند که این کتاب چنان رفیع القدر جلیل الشان واقع شده است
 که طالب حق و عامل بحدیث چشم بسته و گوش بند ساخته بدان عمل می تواند کردن چه هر چه از اخبار
 و آثار در بابی از ابوابش ایراد و اصدار یافته است گویر بعضی آن حفاظ حدیث و آریضت
 حکم نیست یا ضعیف یا اعتلال یا ارسال و نحو آن کرده باشند لکن بسیج حدیثی صحیح تر و بیچسب
 بالاتر از احادیث ایراد یافته این کتاب و صحت و نقد و شهرت و قبول و ردیوایی از دو این
 اسلام باستقراء علماء اعلام معلوم نیست الا ماشاء الله تعالی و این معنی از ملاحظه شرح و تشریح
 مسک ختام و قبل السلام و جز آن چنانکه باید و شاید بوضوح می انجامد بنا و علی ذلک چنانکه
 ماخذ این مختصر روح کتب فقه سنت است همچنان بحد تعالی این مختصر روح البروح و می آمده
 و گمانم آنست که هر که پیش او این مختصر باشد و نهج مقبول و بد و ابله و عرف جادای از پیشتر
 تر و خود موجود و وارد وی در دریافت احکام فقه حدیث محتاج بکتابی دیگر نیست بلکه سلطان
 زبان خود دست در دریافت صواب از خطا و آتام متبعان عمد خویش است در عمل کردن است
 صحیح بطره جناب مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و لکن توفیق خیر و برکت بدست او سبحان و تعالی
 ما که ابرایت این راه فرماید و کدام یک را از حقیقت تقلید بشوم بدست حرمت برداشته ای
 در و تحقیق تحقیق باتباع رساند و ما ذلک علی الله بعز و قد تدرع هذا المختصر المحقق بحمد الله تعالی

البته فی اسبوع مع مسیری الی کلکته فی اواخر ربیع الاخر من شهر شوال الحجیه
 علی صاحبها الصلوٰۃ و الخیرة و سمیتها لاسم التاریخی علی طریقه اخیه النعمان المقبول
البیان المرصوص من بیان ایجاز الفقه المنصوص
 و بالله التوفیق و هو الهادی الی سواء الطریق الیهمدیا ارحم الراحمین و فقنا
 لا تباع کتائب العزیز و سنة نبیک المطهر الذی جعلته خاتم النبیین و احسننا فی
 زمرۃ المحاصین فی الدین و جنبنا عن تحریفات الغالین و انتخا لات المبتلین و
 تأویلات الجاهلین بحاجۃ سید المسلمین و شفیع المذنبین صلی الله علیه و آله و سلم
 فی الاولین و الاخرین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

باب در بیان آب

دریا آبش طهورست و مرده او حلال آب را هیچ چیز لمید نکند مگر آنچه غالب شد بر او زهر
 و زنگ او پس اگر کی ازین هر سه نجاستی که در آن پدید آید برگردنجس شود و دو قلعه آب
 حامل نجس نگردد و در لفظی نجس نشود هیچ کی در آب اساده غسل بر آرد و جایک نجس است و
 در آن شاست پیشتر غسل بر آرد و در لفظی آمده غسل نکند در آن از نجاست آنحضرت صلعم نمی گردانند
 غسل کند زن بفضل مرد یا مرد بفضل زن بلکه هر دو معا غتراف کنند و لکن ثابت شده که خوش
 بفضل آب میموی غسل میفرمود پس اول محمول است بر آب ساقط از اعضا و ثانی بر آنچه باقی
 از آن آب بقض زمان نبوت و تغافل بر آرد آنحضرت آمده تا غسل فرمایند گفت من نجس
 بودم فرمود آب جنب نمی شود و طهور آوندی که سگ در آن آب خورده شستن اوست هفت بار
 نخستین یا بدین بار بجاک و در لفظی آمده که آن آب را بریز و اگر نجس نیست بلکه از طافان است
 شستنی آب بر همان انداختن آید پس مگر در بادیه شینی در ایامه سجد میفرمود و گوید آب آنجا بریز
 تطهیر رضه بین قدرست پس پس و مرده و در خون را حلال شد ما می ملغ و جگر و سپر زخمی گس و آب
 غوطه داد و بند از چهره یکی از دو بازویش داد و در دیگر شفا هست و آن بازو که در آن دست

می پرهنز و پاچه بریده از چارپایه زنده مرد است یعنی خوروش رو نیست نه گویا هر باشد

باب در بیان آوندها

نوشید در آوند دروسیم و نخورید و کاسهای آن که آنها را در دنیا است و شمار او را آخرت باشد
شارب در آوند سیم کشنده آتش و دوزخ است و شکم خود هر چه سیکه مدیون شد پاک گردد و باغ
جلود را طهور است آنحضرت صلیم بر گو سفیدی مرده که آنرا می شیدند گذشت فرمود که شش
می گرفتند گفتند مرد است فرمود آب و برگ سگم آرد پاک می کند در آن اهل کتاب نباید خورد
مگر آنکه آوند دیگر نیابد نایا آن را بشوید و در آن بخورد و همین است حکم آوند محوس نیز آنحضرت صلیم
وصایای وی و فوکرند از حیث آن مشرکه و ساقراطش شکسته بود بجای او زنجیری از سیم گرفت

باب در بیان دو کردن پیدی

جناب نبوت صلیم را از سر که ساختن خمر پرسیدند فرمودند سازید و لکن این خبر نص در نجاست است
چه اصل و در هر شئی طهارت است و نیست ملازمت میان حرمت و نجاست و نهی کرد خدا و رسول
از گوشت خران خانگه و لغت حبس است یعنی خوروش حرام است نه آنکه خودش نجس است آنحضرت صلیم
دینی بر احوط خطبه خواند و لعابش بر دوش عمرو بن حاجبه روان بود و معلوم شد که لعاب کولالم
طاهر است متنی را می شست و در آن جامه ز برای نماز بیرون می آمد عاکنه گویدین اثر غسل را
در آن جامه می دیدیم و در لفظی آمده که می لیمیم آنرا از جامه رسالت سخت مالینی بودی در آن نماز
می کرد و در لفظی آمده که منی تشنگ را از ثوب شریف او بناخن حک می کردیم و این دلیل است بر
طهارت شئی شائسته و خمر بشویند و کینه غلام را آب زنند بیاورد که خون حیض رسیده است
بتراشند یعنی پلیدیش دور کنند باز آب مالیده بشوید پس مردان نماز بکنند و آنچه که پرسید که اگر اثر
خون نرود و فرمود است پس است و اثر زیانست نمی کند

باب در بیان منو

اگر شقت بر است قیادی با هر وضو سواک بود عثمان آب بخورد است و هر دو کف دست راست و دست
و آب در من بین کرد و بی همیشه در روی اسه بر شست و نمود و دست راست را آنچ سبب بشوید
و چنین با دست چپ کرد باز سر را منو در پیر پای راست آلت انگ سبب شست و با چپ چپ چپین کرد
بعد گفت که آن حضرت صلواتم را می که منو وضوی من خوی کرد و در لفظی آمد که سر را یک بار بسود و در لفظی
دیگر آمد که در سج هر دو دست را از جانب پیش و پس برود و لفظی آغاز بمقدم اس کرد و دستها را بقفا
برد و بجا نخستین باز پس آورد و سر هر دو انگشت شهادت را بر دو گوش در آورد و بر دو اها هم چهارم هر دو
گوش را سج کرد و فرمود هر که از خواب بیدار شود بینی را سه بار پیش انداخته شیطان درین اومی سپید
و دست و آب نکند تا آنکه سه بار آن را بشوید چه بینی داند که دستش کجا خفته و لفظی بن صبره را
فرمود تمام کن وضو را تحلیل کن میان انگشتان دست و پا و مبالغه ندارد استنشاق مگر آنکه
صالح باشی و خودش غلال لیش می کرد و وضو و شستند از آب آورد و هر دو دست را باین
گفت و از برای ما هر دو گوش آب ببرد و سه بار بر آب سر بس نیکو و در لفظی آمد که سر را
آب غیر فضل هر دو دست مسح کرد و همین است محفوظ و تغییر نمود است من روز قیامت سفید
روشن دست و پایا بد پس هر که تواند که تا بانی خود را زد کند باید که چنین کند و آغاز از انجا
راست و فعل پوشیدن و شانه کردن و طهارت نمودن و در همه کار و بار خوش داشتی
و فرمودی بی اغازید بجا نهایی است خود بینی در وضو وضو سج بر ناحیه کرد و هم بر عمامه و بر سر برد
نوزه و در صفت حج دی صلواتم آمده فرمود است را کنید بجز یک است که در بیان او تعالی و در وضو
آب بر هر دو آنچ گردانید و گفت وضو نیست کسی را که نام خدا بران نبرد یعنی خدا و مقصد
و استنشاق جدا جدا می کرد و این فصل است و بعد از زغله سبب بینی افشاند و هر دو
از همان کف کرد که بیان آب گرفت و این فصل است و در لفظی آمد و زغله کرد و نشن نمود از یک

الف و این راسته باز نمود و دریای مردی دید که مانند ناخن خشک مانده است فرمود برگرد و وضو
را نیکو کن و خودش وضو بکردی و غسل بصبغ تا پنج مرتبه بودی هر که از شما اسبغ وضو کرد و
گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و
رسوله در بای بهشت از برای او بکشایند و در روایتی زیادت اللهم اجعلنی
من التوابین و اجعلنی من المتطهرین آمه

باب در بیان مسح بر خفین

آنحضرت صلعم وضو بیکر و مغیره بن شعبه خواست که هر دو موزه بکشد فرمود بگذار که هر دو را
پاک دریای در آورده ام و بران هر دو مسح فرمود و در لفظی آمده که مسح کرد و بر اعلی و اخیل
خف لکن سندش ضعیف است مرتضی گوید اگر دین بقبل بودی پایان موزه سزاوارت نیست
بود از بالای آن و لکن جناب رسالت صلعم را دیدیم که بر ظاهر هر دو خف مسح میکرد و سندی
حسن است و مدت مسح در سفر سه روز و شب است درین مدت موزه باران یا بکشد مگر از
جنابت و غائط و بول و نوع و مقیم را یک روز و شب است آشکاری فرستاد و فرمود که مسح کنید
بعصائب یعنی عائم و بر تاساخن یعنی خفاف مراد ستار یا موزه باست و چون یکپا بگذرد
وضو موزه پوشد مسح کند بران هر دو و نماز بگذارد اندران و نیقند آنها را اگر خواهد مگر از
جنابت و در لفظی ما شئت آمده لکن قوی نیست باین قیاس مذکور ثابت ماند

باب در بیان نواقض وضو

در عهد نبوت صحابه انتظار عشا تا انجامی کردند که سرهای ایشان فرو می افتاد یعنی از خواب
و نمازی کردند و وضو نمی نمود یعنی نوم قاعد غیر مستند غیر ناقض وضو است فاطمه نیست
ابی حبیبش را در باره استحاضه فرمود نماز ترک کنی این رنگی هست حیض نیست چون حیض است

نماز ترک و بی چون برگردد خون بشوئی و نماز کنی و برای هر نماز وضوی نماز کنی مقدار و را در
 ندی امر بوضو کرد و فرمود ذکر آبشوی و وضو کن یعنی پس بس و در لفظی آمده که وضو کن فوج
 خود را آب پاش بعضی زنان را بوسید و از برای نماز بیرون آمد و وضو نکرد و فرمود نمازی
 اگر در شکم جنبش با دی یا بد و نداند که از شکم برآمده است یا نه از سجده برزود تا آنکه آواز
 بشنود یا بوی بیاید و در باره مس ذکر فرمود پاؤ از گوشت تست صحیح این جهان ابن دینی
 گوید این خبر حسن از خبر قبیه است که در آن بر سر ذکر امر بوضو فرموده لکن بخاری و غیر
 صحیح خود گفته است که حدیث بسو صحیحی درین باب است و هر که راتی یا عاف یا قلس یعنی
 آنچه از جوف بر آید یا ندی برسد وی برگردد و وضو گرفته بنابر نماز کند و درین میان سخن ننماید
 و فی ضیف و وضو از انعم نعمت گداشت و بر وضو از محمول نم گفت و هر که ده وضو غسل برآرد و هر که او را برآرد
 وضو گیر و آنچه لا یصح فی هذا الباب شمس قرآن را سن کند مگر طاهر لکن باین حدیث معلول است
 شیهه نبوت آن بود که در هر وقت یا خدا می کرد یعنی با وضو و بی وضو و حجت کرد و نماز کرد
 و وضو نکرد و فیہ لین چشم سر بند و برست چون نرسید سر بند و بر بکشد و از اینجا است که خواب
 تمکیه زده را ناقض وضو گویند پس نیست وضو مگر بر کسی که در آن بخت و سندش ضعیف است
 شیطان در نماز می آید و در خیال می افکند که وی حدث کرده با آنکه نکرده است درین
 تا آوازی نشنود و با وی نیابد از نماز برنگردد بلکه در نفس و بگوید که تو دروغ گفته

باب در بیان آداب قضای حاجت

نزد و راکمان خدا انگشتری بند یعنی اگر در آن نام خدا و رسول یا کلمه از قرآن باشد و معلول و نزد
 در آمدن بخلا الله صرانی اعوذ بک من الخنث و الخنث بگوید و استغاث بکند و قضای حاجت
 پنهان از نظر مردم نماید و از دواعی بر نیز یکی خدا و راه مردم دوم در سایه ایشان و در لفظ
 مواد افزوده و در لفظ نفع مایه مع آب آید و هر ضعیف است و از آنجا نیز درخت میوه دار و کراشه نهاده

نمی نموده و پندش ضعیف است و سخن کردن دو کس در حالت غافل موجب دشمنی خداست
 مراد از این حرکت و در بول مس ذکر بدست راست و در خلاصیح آن کند و نه در آفتاب
 و مژند و آواز استقبال قبله بگالط و بول و استخفای عین و بکتر از سنگ نمی فرموده و آواز
 استنجی بگرگین و آتخوان منع نموده و گفته رو بمشرق یا مغرب بکنید نه بسوی قبله و این
 مخصوص به دین طیب است و درین ملک که قبله در جهت مغرب است رو بشمال یا جنوب
 کند و نزد غافل پنهان گردد یعنی از نظر مردم و بعد از فراغ غفرانک بگوید این مسعود از برای
 آنحضرت صلعم و سنگ و یک پاؤ سنگین آورد و سنگ گرفت و سنگین بینداخت و فرمود
 رگس است یعنی پلید و در باره استنجا از آتخوان و سنگین ارشاد کرد که این هر دو پاک
 نمی سازند و فرمود پاکی کنید از گیزه که عذاب عام گور از بی احتیاطی و در بول است و در
 لفظی آمده که بیشتر عذاب قبر از گیزه است و در خلاصیه پای چپ نشیند و پای راست
 استاده دارد و نزد شائیدین ذکر راسته باریفشاند اهل قبا پر سید که خدا بر شما نشان
 کرده است گفتند بعد از سنگ آب بکاری بریم

باب در بیان غسل و حکم جنس

آب از آب است یعنی وجوب غسل بخروج منی باشد و چون مرد میان چار شاخه زن
 نشست و زن را در شقت انداخت غسل واجب شد اگر چه انزال نکند و همچنین غسل
 بر زن نزد دین آب نه بر تنها خواب و در لفظی آمده اگر بیند زن آنچه می بیند مرد در
 خواب یعنی جماع غسل کند یعنی تا آنکه منی بیند ام سلمه گفت همچنین میشود یعنی زن نیز تری می بیند
 فرمود اگر نمی بیند پس مانا بودن او لا داز کجا است و خودش غسل میکرد از جنابت و در جمعه
 و از حجامت و از غسل میت و درین مسئله شیعه موافق اهل سنت اند ثمامه بن اثال چون
 مسلمان شد او را امر کرد بغسل و فرمود غسل چه واجب است بر هر مسلمانی بعد از آنکه آمده هر که وضو کرد و در جمعه

نوب کرد و هر که غسل بر آورد پس غسل افضل است و تا جنب نیست تعلیم قرآن می تواند کرد
 و هر که زن را بیاورد و عود خواهد باید که میان هر دو جماع و منو بکند که این انشط است از برای
 عود و جواب نبرد آنحضرت صلوات الله علیه بر آن س ماء و جنب بود و در غسل جنابت اول هر دو دست
 بشوید پسترا زمین بر شمال آب ریزد و فرج را بشوید پسترا منو بکند یا آب بکشد یا انگشتان را در چشم
 موی در آورد و سه حفته آب بر سر ریزد یعنی پیری هر دو کف پسترا بر سر خرد آب ریزد
 و هر دو پای بشوید و دو کف داخل است در سمای غسل و در لفظی آمده که آنحضرت صلوات الله علیه
 فرج را شسته دست بر زمین زد یعنی از برای ازاله رائحه او و در روایتی آمده که مسح کرد
 دست را بجا ک و منديل را برگردانید و آب را بر دست افشانند گفت که سه بار گفت من
 هستم که وی سر را سخت می بندم و در غسل جنابت و در لفظی غسل حیض از التبتکم و و انما یم
 فرمودند بکاین قدر ترا بس است که بهر دو دست آب بر سر ریزی سه بار و آن کف آنرا
 بر تمام بدن و پاک شوی و فرمودن حلال نمی گفتم آمدن را در مسجد از برای حائض و جنب
 عائشه گفت من و جناب نبوت از یک آوند غسل می برآوردیم از جنابت و دست تناس
 ما هر دو در آن آوند آمد و شد میکرد و فرمود زیر هر موی جنابت است موس را بشوید
 و بدن را صافی بکنید و فیضعف

در هر دو دست

اد

باب در بیان تهیم

فرمود داده شد من چ چیز که هیچ کس را پیش از من داده نشد منو شدم عجب تا میانه راه
 و گردانیده شد بر آس من چه زمین مسجد و طور هر که را نماز در یاد بگذارد آنرا همانجا
 که دریافت و حلال شد مرا غنائم داده شد شفاعت و هر نوبی در قوم خاصه پیوسته شد
 و من بسوی کافه بعوث شدم و در لفظی آمده که خاک زمین را از برای ما طهور گردانیده
 و میکه آب نیایم و در لفظی دیگر است که تراب طهور است از برای ما تا مرگ یا سراف رود

این قدر ترا بس است که هر دو دست را یک بار بر زمین زنی و دست چپ را بر دست راست
ببائی و ظاهر هر دو دست در روی خود را مسح کنی و این حدیث متفق علیه است بلفظ مسلم
و در روایتی از بخاری آمده هر دو کف را بر زمین زد و در آنها بپسید و روی و هر دو کف را
بدان مسح نمود و در لفظ آمده تیمم و مسح را است یک از برای روی و دیگر از برای سر هر دو دست
تا آنچه و این حدیث موقوف است بر این عمر پس اربع همان اول است و فرمود خاک و وضو
مسلمان است اگر آب تازه سال نیابد و لکن چون آب یابد از خدا بترسد و مسکن آب
کند و مرد سفر کردند وقت نماز آمد آب همراه داشتند بخاک پاک تیمم کردند و نماز گزارانند پسر
آب یافتند و هنوز وقت باقی بود یکی وضو کرد و نماز گزار و دیگر اعاده نکرد چون ماجرا بجهنم
گفتند غیر معید را فرمود احببت السنة واجزاك صلاتك و دیگر را گفت لك الاجر
صرتين و این ناظر است و را ولویت فعل اول خسته را در راه خدا و صاحب قروح را چون جنب
گردند و غسل از مرگ بترسند میرسد که تیمم کنند و این موقوف است بر این عباس و مرفوعاً هم
سکه مرفعی را نزد شکستن یکبار زد و بند دست امر کرد که مسح بر جبار کند اما شدش سخت و است
و یکی را که سرش مخرج بود از سنگ بفرمود ترا این قدر بسند است که تیمم کنی و بر زخم پاره از جگه
بر بندستی و بر آن مسح کنی و سایر جبار بشوئی ابن عباس گفته سخت آنست که از تیمم جز یک
نماز بیشتر نگزارد و نماز دیگر را تیمم دیگر کند لکن بسندش سخت تا توان است و صحیح آنست که حکم
تیمم حکم وضو است و هر امر پس از یک تیمم چند نماز می توان کرد

باب در بیان حیض

فاطمه خترانی جمیش را که استحاضه می آورد از شافعی بود که خون حیض سیاه باشد و زنان آنرا
می شناسند چون حیض آید از نماز بازماند و چون خون دیگر باشد یعنی خیر سیاه وضو کن
و نماز بگواری یعنی استحاضه مانع نماز نیست و آسماء دختر عیسی گفت که در مرکز نشیند

اگر ز روی بر آب بیند ظهر و عصر را یک غسل بر آرد و مغرب و عشاء غسل دیگر و فجر غسل دیگر
 و میان این غسلها وضو کند و خمر جوش را بخت استحاضه میشد آنحضرت صلی الله علیه و آله
 فرمود وقتی است از شبیطان تو شستن با بفت و حیض که بستر غسل بر آرد چون پاک شوی بپست و
 چهار روز زیارت و سه روز نماز بگذارد و روزه گیر این قدر ترا بس است و همچنین در هر
 ماهی که کن چنانکه زمان پیش می کنند و اگر توانی که ظهر را در کنی و عصر را شتاب نهائی و
 غسل بر آری نزد طهارت و ظهر و عصر را بگذاری و مغرب را در و عشاء را بجلد ادا کنی
 و غسل بر آری و میان دو نماز جمع کنی پس بکنی از برای صبح غسل دیگر کنی و نماز
 گزاری و این اعجاب هر دو امر است بسوی من یعنی بنا بر مزین سهولیت اندازان و چون
 ام حبیبه و خمر جوش شکایت خون پیش آنحضرت برد صلی الله علیه و آله فرمود آنقدر است که حیض ترا
 حبس میکرد بازمان پست غسل بر آرد و نماز کن پس او سه روز نماز را غسل می کرد یعنی از طواف
 خود آنکه جناب شایع او را بدان امر کرده باشد پس حجت بشکل این روایت غیر منتقص
 اعطیه گفته ماکدیت و صفت را بعد از طهر چیزی نمی شمریم هیو در چون زن حیض میکرد با او
 نمی خوردند آنحضرت صلی الله علیه و آله هر کار بکنید مگر نکاح و عائشه از فرمودی تا از او پوچ شد و او سه
 مباشرت میکرد با آنکه حائض می بود و هر که زن حائض را بیاید دینار یا نیمه آن تصدق کند
 و گفت آیا نیست آنکه زن چون حیض میکند نماز نمی گزارد و روزه نمی گیرد و عائشه درجه انواع
 و موضع سرف و حالت احرام حائض شد فرمود بکن آنچه حاج می کند جز آنکه طواف خانه کن
 تا آنکه پاک کردی و از زن حائض مافوق آزار احلال داشته و زن نفاس در عهد نبوت
 تا چهل روز و نفاس می نشست اما و الا بقضای نماز زمان نفاس نکرد و الا علم

کتاب الصلوة

باب در بیان مواقیت

وقت نماز پیشین زوال مهرست سایه مرد بر بطول او باشد تا آنکه وقت نماز دو رکعتی بخاطر گذرد
و وقت نماز دو رکعتی آنجا است که آفتاب ز روزه ست و وقت نماز شام ماهی ست که شفق
غائب نشده است آنحضرت صلوات الله علیه شفق حرمت است و وقت نماز صبح تا نیمه شب است
و وقت نماز بامداد از طلوع فجر است تا آن زمان که آفتاب طلوع نشده و در لفظی در بامداد نماز
عصر آمده که مهر سفید و پاک است و در لفظی مرتفع است ابی برزّه اسلمی گوید آنحضرت صلوات الله علیه نماز دو
رکعتی کرد و یکی از بابوی منزل خود که در اقصای مدینه بود بر میگشت و هنوز آفتاب زنده و تابان
و متعجب میداشت تاخیر عشاء و خواب را پیشتر از آن کرده میگرفت و سخن کردن را بعد از آن و بر میگذاشت
از نماز صبح و یکم و دو رکعتی را می شناخت و از شفق تا صبح آمدی می خواند و در لفظی آمده که گاهی سه
عشاء را هم و گاهی سه آن را نمی خواند و اگر دید که مردم فراهم شده اند تعجیل فرمود و اگر دید که در
کرده اند تاخیر نمود و صبح را در غلغل گزاری و در یکم فجر بشکافت نماز بر پا کرد و بعضی مردم
را نمی شناخت و متعجب وقتی گزاری که حضرت از نماز موقع قبل را می دید شبی نماز عشاء را نمی
گزارد که عشاء شب بگذشت برآمد و فرمود و قتش همین است اگر شفق بر است نمی بود امر
باین وقت می کردم و فرمود و چون گرمی سخت شود سردی بنماز کنید که شدت حر از جوشیدن
جهنم است و گفت صبح کنید و نماز بامداد که اعظم است از بجا آورش یعنی آغاز و غلغل انجام و اسفار باید
فرمود هر که دریافت صبح را کتی پیش از بر آمدن حموی نماز صبح دریافت و هر که دریافت کتی از پیش از آنکه
فرود و کون نماز صبح را در وقت قبل رکعت لفظی جدا آمد و بعد گفته که سحر همین رکعت است یعنی ورین حد
نه در تمام و فرمود نیست نماز بعد از صبح تا آنکه مهر بر آید و نه بعد از عصر تا آنکه آفتاب بنشیند
و در لفظی و نه بعد از فجر و این اصرح تر است از اول سه ساعت است که در آن نماز و اقبای
روایت است که نماز طلوع مهر تا آنکه بر آید دیگر هنگام نیست و تا آنکه زائل شود سوم ز و غروب
آفتاب تا آنکه فرو نشیند و حکم ثانی نماز و شافعی از حدیث ابی هریره بنده ضعیف آمده و زیاده
کرده که مگر روز جمعه یعنی نماز درین روز وقت زوال هم جائز است خاصه و بی عبد مناف را گفت

منع کنی و هیچ کس را که طواف کند باین خانه و نماز گزارد هر کس ساعت که خوابد از شب یا روز زود
آمده که فجر و فجرست یکساعت که طعام را حرام می کند و نماز در آن حلال است و دیگر آنست
که نماز صبح در آن حرام است و طعام در آن حلال و در لفظ آمده آنکه محرم طعام است در از سیر و در افاق
و دیگر بخودم گر گشت و فرمود افضل اعمال نماز کردن است در اول وقت در آن ضعیف است
و در اوسط وقت حجت الهی است و در آخر وقت عفو خدا اگر سندانین خبر سخت ضعیف است
و بعد از فجر نمازی نیست مگر در سجده و در کفط آمده نیست نماز بعد طلوع فجر مگر در رکعت فجر آرم سلمه
گفت آنحضرت صلعم نماز عصر گزارد و بخانه ام آید و دو رکعت نماز کرد بر سیدم فرمود از دو رکعت
که بعد از ظهر باشد مشغول شدم این دم گزاردم گفتیم مگر قضا کنیم این هر دو را چون فوت شود فرمود
نه یعنی قضا و این وقت از خصائص من است

باب در بیان اذان

طائفی عبدالله بن زید را در خواب اذان آمد سخت در آن تکبیر چهار بار آمده بغیر ترجیع و اقامت
یک بار مگر قد قاست الصلوة آنحضرت فرمود صلعم این که تو دیدی خواب راست است
انشاء الله تعالی و در طریق درین قصه قول بلال داذان فجر الصلوة خیر من النوم زیاد
آمده و در لفظ آمده که گفتن مؤذن این جمله بعد از حی علی الفلاح سنت است و با جمله نبوت اذان
و این قول بتقریر نبوت بوده است و تقریر نوعی از سنت است و جناب رسالت صلعم ابو مخدومه را
اذان آمد سخت و در آن ترجیع آمده یعنی و شما و تمین و این زیادت است بر حدیث ابن بیه
و زیادت عدل مقبول است و خبر اول نزول من است و خبر ترجیع نزد مسلم لکن تکبیر را در
اولش دو بار گفته اند رسند احمد و هر چهار تن مرابع ذکر نموده و بلال مامور شد بتشیع اذان
و ایتار اقامت مگر قول قد قاست الصلوة لکن مسلم این استثناء را ذکر نکرده و نسائی گفته
آمر بلال آنحضرت صلعم بود ابو جحیفه بلال را دید که نزد اذان هر دو انگشت سبابه وی در هر دو

گوش او بود و در لفظی آمده که در هر دو گوش خود کرد و نزد قول حی علی الصلوة کردن خود نجاس
 راست و چپ پیچید و خود شش دو نیکو تمام بدن خود آنحضرت را و از ابو میزوره
 خوشش آمد و از اذان آنحضرت و این دلیل است بر آن که توفان مرد خوش آواز باشد
 جایزین سوره گفته بار ما عیدین با آنحضرت گزاردم بغیر اذان و اقامت و در قصه و تحقیق
 از نماز آن که اذان گفت بلال پس از گزار آنحضرت صلوات کرد آنچه هر روز می کرد و در زمانه مغرب و شام
 بیک اذان و دو اقامت بگزارد و در لفظی چنین است که حج کرد میان مغرب غنایک اقامت و در طریقی آمده که
 بنماز را اقامت گفت و در روایت دیگر آمده که نماز کرد و پیچید از آن هر دو فرمود اذان یکبار بلال پس
 بخوید و بنشیند یعنی در تشریح رمضان تا آنکه نذاک از این اقامت دوم و وی نایب بود و نیکو تا آنکه او را بگویند
 صبح کردی صبح کردی و این دلیل است بر جواز دو اذان از برای نماز صبح و در رمضان
 و یک بار که بلال اذان قبل از فجر گفت آنحضرت فرمود که برگردد و نذا کند که بنده بخت
 نیست درین خبر دلیل بر منع اذان پیش از صبح با آنکه ضعیف است و حدیث نخستین صحیح
 متفق علیه فاین نماز دو رکعت و هر دو چون نذا بشنویید همچو توفان بگوئید و ای جمعیتم که پیش
 سماع لاجل و لا قوه الا بالله بگوئید همان بن ابی العاص فرمود است که اقامت قوم خود بکنند فرمود
 تو امام ایشان هستی اقتدا کن با ضعیف ایشان و توفانی بگیر که بر اذان اجرت بگیر و فرمود
 چون وقت نماز آید یکی از شما اذان گوید و درین خبر نخست است بر اذان و ایجاب امرو
 و بلال را و اذان امر بر تریل فرمود یعنی تا آن و در اقامت بعد از تریل گفت میان هر دو بقه
 فراغ از اکل و رنگ کن و حدیث متوفی بودن توفان ضعیف است بحدیث نمی آید
 آری که اذان گوید همان اقامت هم گوید و لکن این نیز ضعیف است چنانکه خبر امر بر این
 بلفظ فاقولوا نیز ضعیف وارد و توفان ملک است باذان چنانکه امام ملک است باقامت و توفان
 و دعا بیک میان اذان و اقامت کنند و این نه شود یعنی بلکه چیز ای گرد و هر که از شنیدن
 نذا این و عا بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت محمد و آله و سلم

والفضيلة وابغته مقاماً محمداً الذي وعدته أنحضرت صلعم او از روز قیامت شفاعت فرماید

باب در بیان شروط نماز

هر که در نماز کند وی برگشته وضو کند و اعاده نماز نماید یعنی فساد اقتضای وضوست قبول نیست نماز نقص
 اگر بخوابد یعنی سحر و سرپوش زدن و جامه اگر وسیع است بدان متحلف شود و میان هر دو وطن
 او خلاف نماید و اگر تنگ است مستثیر شود بدان و در یک جامه که بردوش از آن چیزی
 نیست نماز نباید گزارد و زن را گزاردن نماز در ورع و خمار بغیر ادا درست است اگر
 آن در رعایای باشد و پشت هر وقت دم را بپوشد عامر بن ربیع و در شب تاریک نماز
 بسوی غیر قبله که چون آفتاب برآمد معلوم شد که قبله نبود بر آن آیه فاینا قل اولی الله
 فرود آمد و آنکه آمده که قبله در میان شرق و مغرب است محمول است بر قبله مدینه منوره و در
 ویند قبله بجانب مغرب باشد و گزاردن افضل بر راحله بهر سوی که روی کند جائز است و از
 فعل جناب رسالت مآب ثابت آیتا بسیر میفرمود و لکن در نماز مکتوبه این کار نمی کرد و در سفر
 چون اراده قطع میکرد رخ خود با راحله بسوی قبله می نمود و بکسی می آید و پسر بهر سوی که راحله
 میرفت نماز می کرد و تمام روی زمین مسجد است بجز مقبره و حمام و جای انداختن سنگین
 و جای بوی جانوران و وسط راه و جای ماندن و بوی دشتیان و بالائی پشت خانه خدا
 و نماز گزاردن بسوی گور مانوسستن بر آن نهی عنه است و هر که مسجد در آید اگر در فعل از وی
 قذر بنید مسح کرده در آن نماز بگذارد چه طوطی و خفین که وطنی از وی کرده همین تراب است و در نماز
 هیچ شئی از کلام صالح نیست چه نماز همین تسبیح و تکیه و قرائت قرآن باشد و عهد نبوت صحابه
 در نماز بجاست خود سخن می کردند این آیه فرود آمد حافطی اعلی الصلوات والصلوة الواسطی
 وقص الله قانتین مراد بواسطی نماز عصر است و مراد بقصوت سکوت پس ماورشدند بخوشی
 و نهی کرده شدند از سخن کردن و در نماز تسبیح در نماز برای مردان است و تصفیق از برای

زمان آنحضرت صلوات الله علیه که در سینه او آوازی همچو آواز دلیک سین می بود و اگر بستی
و این دلیل است بر آنکه اگر بستی در نماز جایز است علی مرقضی اگر نماز بر آنحضرت صلوات الله علیه
تخف فرمودی پس تخف بطل نماز نباشد و اگر کسی در نماز سلام کردی بسط کف شریف اشادت
بجواب نمودی آما سه دختر زینب را در نماز داخل بودند و سجد می نهاد و نوز قیام بر می داشت
و این ماخرا در حالت امامت بود و در نماز ام کشتن بار و کوفه و موم آوردن اینها فیض کثیف است

باب در بیان ستره نمازی

گذرنده از پیش صله اگر بداند که کدام اتم بر وی است تا چیلن بایستد بهتر باشد او را از گذشتن
از روی او و در لفظی چیلن سال آمده و این ستره برابر چوب پسین پالان ستره بدست
هر حال است تیار باید کرد هر چند بسهم باشد چه اگر ساتری مثل موخره حل در پیش نیست
گذشتن زن و خر و سگ قطع نمازش کند و در لفظی آمده که سگ سیاه شیطان باشد
گوئیم مراد بقطع کمی ثواب شغل صلی است نه نماز بدلیل حدیث دیگر که هیچ شی قاطع نماز نیست
و تاوانید دفع کنید و بعد از ستره اگر یکی از نزد صلی بگذرد او را دفع کند اگر باز نماز متاخر نماید
که شیطان است و در لفظی آمده که قرین است یعنی شیطان هر از انسان و اگر هیچ ستره نیابد
همین عصا خود را بردارد و اگر عصا هم نبود خط بر زمین کشد باز هیچ زیان نیست هر که از
پیش او بگذرد و ندان حدیث حسن است و از علم حضرت العیسی

باب در بیان حث فروتنی در نماز

اختصاص در نماز سنی عنه است یعنی دست بر تهیگاه نهادن یهود اینکار می کردند طعام شام
اگر پیشتر برسد پیش از نماز مغرب آنرا بخورد و در نماز زمین را از سنگریزه با صاف نکند که
رحمت و برکت است و اگر ناگزیر باشد یکبار پیش نکند یا ترک بد و اتفاقات دنیا یعنی چپ و راست

مگر ایستادن و بودگی شیطان سست از نماز بنده و بلند او خبر دیگر آمده که دور او خود را از اتفاقات آن
 ها پاک شدن است و اگر لابد باشد پس در نماز قطع کنی چون سبکی در نماز باشد مناسبه رب
 خود است آب بن بکلیب راست و پیش خود بنشیند و لکن این جانب چپ بیفکند و در قفلی برود پیر
 آمده حالت را پرده باریک سرخ رنگین منتفش از صوف بود که بدان جانب نماز را پوشیده بود
 و تصاویر داشت آنحضرت فرمود صلح این تمام فرمود و لکن که تمام و پیش در نماز عارضین
 می گرد و در قفلی آمده که این خمیده مرا از حضور و نماز مشغول کرد و فرمود این قوم که در نماز
 نظر به آسمان کنند باز مانند وزنه که بسوی ایشان باز نگردد و نسبت نماز و حضرت طعام و نه
 حال دفع ایشان یعنی بول و براز و آنی که شاکوب از طریقت شیطان است هر که در نماز
 فاشه بکند تا تواند بکلم آن پروازد

باب در بیان مساجد

مساجد را در خانه ها مایه است و همچنین پاکیزه و خوشبو دارد آئین آنها بکلیت خدایه و در
 که گویای پیغمبر آن خود را مسجد با گرفتند چون مردی صالح میان ایشان می مرد بر قبرش مسجدی
 می ساختند ایشانند بدترین خلق لشکر نبوت از مسجد شامه بن امان را گرفتار کرده بیاورد و
 بستونی از ستونهای مسجد بر بست و وی شرک بود و آیین و دلیل است بر آنکه نجاست شرک
 معنوی است نه صوری و در این رابطه تقریری فرمود عظمی خطاب مسلمانان بن ثابت را و مسجد
 بنظر انکار را ملاحظه کرد وی گفت من مشرک و مسیحی می خوانم و در وی بهتر از تو بود یعنی رسول خدا ص
 اگر کسی را بیند که در مسجد ضاله خودی و بر او را با ی گفت که این ضاله را خدا بر تو باز نگرد
 مسجد از برای این کار ساخته شده است همچنین هر که خرید و فروخت کند در مسجد او را بگوید که غایب است
 ترا سودمند کند مسجد مقام دهد و و تو نیستی سعد بن معاذ را و فرود خدق خسته شد آنحضرت ص
 برای وی نیمه در مسجد زد تا میادش از قبر به بفرماید پیشه در مسجد بازی می کردند آنحضرت ص

حاشیه را پنهان کرده و میگوید سیه خیز و در سجده داشت پیش نماز شده آمدی و سخن کردی
 افکندن آب درین در سجده گناه است و گفتد اشرفین از دست قیامت نیاید تا آنکه در سجده
 نمازش کند در سجده آنحضرت صلوات فرمود من ماموریم تشبیه مساجد یعنی برافراشتن و
 و آستین آن و تعرض شد به آنحضرت صلوات اجواب است و ست تا آنکه خرس و نماز شاسکه
 که مراد از سجده بیرون می افکند و هر که در سجده در آید تشبیه تا آنکه دو رکعت بگذارد و این
 نتیجه است بر ما پس باید و حدیث دلیل است بر وجوب آن

باب در صفت نماز

چون اراده نماز کند وضوی کامل بر آرد و رو قبله شده تکبیر گوید یعنی یا الله اکبر و آنچه
 از قرآن آسان شود بخواند و بر کوع رو و باطمینان و چون سر بر آورد راست بایستد و سجده
 کند باطمینان و نشیند بعد از سجده باطمینان و سجده دیگر همان اطمینان بجا آورد و در سجده
 نماز این چنین کند و در لفظی قیام باطمینان آمده و در لفظ دیگر قیام صلیحی ترجیح العظام
 و اد شده و در روایت دیگر آمده که تمام نیست نماز هیچ یک از نشانی تا آنکه وضوی کامل بکند چنانکه
 او تعالی امر کرده است پست تکبیر گوید و حمد کند یعنی سوگند فاتحه بخواند و ثنا گوید و اگر قرآن جمله
 داشته باشد بخواند و در حمد و تکبیر و تملیل گوید و در لفظی آمده که اسم القرآن و آنچه خدا خواهد
 بخوان و در لفظ دیگر آمده که باز آنچه تو خواهی بخوان یعنی از قرآن بربان عربی از هر سو و آنچه
 خواهی بخوانی جناب رسالت صلوات نزد تکبیر هر دو دست برابر هر دو دوش برداشته و نزد
 کوع هر دو دست را بر هر دو زانو مکن کردی یعنی قرارداد ای و پشت را دو تا ساختی یعنی تا همو
 و بر نشیند با گردن و نزاد و رفع راس ستوی می استاده تا آنکه هر چند استخوان بجای خویش می آید
 و در سجده هر دو دست بر زمین می نهاده و آنها را نمی گسترانید و نه هر دو را قبض می کرد و باطن
 انگشتان هر دو پا را سوی قبله می کرد و بر دو رکعت که از برای تشهد می نشست بر پای چپ

می نشست و پای راست را استاده می داشت و در کت اخیر پای چپ را مقدم و پای دیگر
 را منتهی و ب نهوده بر مقدم می نشست و نزد استادن نماز و جهت وجهی للذین
 فضل السموات والارض تامل المسلمین واللهم انت الملك تا آخر می خواند و سبک گفته این
 در نماز شب بود و گویم مرا بخوان این ادعیه بعد از تکبیر تحریمیه است نه پیش از آن و عادت
 آن بود که بعد از تکبیر تحریمیه آنکه پیش از قرائت خاموش می ماند ابوهریره گفت قربانت
 شوم میان این ساعت لطیف چه می خوانی فرمود اللهم باعد بینی و بین خطایای
 و عمر بن خطاب سبحتک اللهم الهم می خواند و اول مرفوع متفق علیه است و ثانی موقوف
 بر عمر و در روایت آمده که بعد از تکبیر می گفت اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم
 من هنه و نقته و زوره و رایت دیگر آورده که آغاز نماز تکبیر و آغاز قرائت با حمد می کرد
 و نزد کعب سر بلند می نمود و دست می کرد و لکن میان این هر دو می داشت و نزد رفع
 راس از رکوع سجد می نمود تا آنکه راست بایستد و خمین چون سر از سجده برداشتی سجده دیگر
 نمیکرد تا آنکه راست نشیند و بعد از هر دو رکعت تشهد می خواند و پای چپ را می گسترانید
 و پای راست را استاده می کرد و این دلیل است بر فرضیت اعتدال در احوال نماز و از
 عقبه شیطان نهی می فرمود و مرا و بقیه اتعاض است یعنی نشست سگ که هر دو سرین بر زمین
 بچ پانده هر دو ساق و نخد را استاده کرده هر دو دست بر زمین نهاده دیگر آنکه هر دو پای گستران
 و هر دو سرین بر باشد بگذاشته نشیند و این مناسب تر است تفسیر عقبه و نهی کرد از آنکه مرد و
 فرار خود را فرشت کند بچو انتر اش سبع و نماز ایتسليم ختم میکرد و نزد آغاز نماز هر دو دست بر زمین
 هر دو دوش بر می داشت و نزد رکوع و سر برداشتن از آن نیز رفع یدین می کرد و سمع الله
 لمن جد له بنا لك الحمد میگفت و این کار و سجده نهی کرد و در لفظی آمده که هر دو دست را
 محاذی نمکین می فرمود و دست تکبیر می برد و در لفظی دیگر آمده تا آنکه محاذی میکرد هر دو دست
 را با کاه و گوش و دست راست بر دست چپ بر صدر می نهاد و فرمود نیست نماز کسی اکلم القرآن

بخواند و در لفظی وارد شده که کفایت نمی کند نمازی که در آن ام القیاس بخواند و قمره شناید
 شاهی خوانید در پس امام خود این کار نکنید مگر فاتحه الکتاب که آنرا بخوانید چه نیست نماز
 کسی را که آنرا بخواند و آیه که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و عمر و ابوبکر و عمر و ابوبکر و عمر
 قرائت و آخر آن نمی خوانند و در لفظی زیاده کرده که هر یک سه می نمودند و در روایت دیگر
 و ادست که پنجاه می گفتند و برین است عمل نفی آنیم و خبر گفته نماز گزار دوم در پس ابوبکر
 پس بسمله خواند پس فاتحه و چون تا ولا الضالین رسید آیین گفت و نزد سجده و قیام از سجده
 الله اکبر گفت و بعد از سلام گفت سوگند یک جان من در دست اوست من شسته با چشم
 و نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قمره و چون فاتحه خواند بسمله گوید که ایله کیه از آیات فاتحه است
 و این موقوف است بر ابوبکر و بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که چون از قرائت ام القیاس فارغ شدی
 آنرا خود بآمین برداشتی کیه آمد و گفت من نمی توانم که از قرآن چیزی را بگیرم اینچنین گفت
 انا ان بایک موخت فرمود بگو سبحان الله و الحمد لله ولا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة
 الا بالله العلی العظیم و در نماز ظهر و عصر در دو رکعت اولی فاتحه و در سجده و در ایستادن و ایستادن
 و رکعت اولی را در ایستادن و در دو رکعت پسین همین فاتحه بخواند پس ابوسعید خدری گفته اند که در
 قیام نبوت را در ظهر و عصر پس در دو رکعت نخستین بقرآن الم تنزیل السجده میخواند و در دو رکعت آخر بقرآن
 الف الف آن قرائت میفرمود و در دو رکعت اول عصر بر مقدار دو رکعت پسین ظهر میخواند و نمیه آن
 و در دو رکعت آخر عصر غزیه ایستاد پسین ظهر را تطویل و عصر را تخفیف می فرمود و در غروب قصاص
 می خواند یعنی از قاف تا آخر قرآن و در غزیه ایستاد پسین ظهر را تطویل و عصر را تخفیف می فرمود و در غروب قصاص
 نکردم در پس احادیثی است که در نماز نبوت از این شخص و آنهم در غروب و در نماز عصر و در
 حجه سجد و ول اتے خواند این سجده گوید همیشه همچنین میکرد و هیچ آیت رحمت در نماز نیاید
 که نزدش سوال می کردند آیه عذاب مگر آنکه از آن تجاوز نمیداد و فرمود من نمی کرده شده ام از آنکه
 قرآن را در رکوع و سجده بخوانم در رکوع تعظیم رب و در سجده اجتهاد در دعا کنید که در خود آیتهاست

و در رکوع سجده سبحانك اللهم ربنا و محمدك اللهم اغفر لي بسيا مي گفتم و تزاراده
 نماز تكبير مي برآورد و پنجين نزو رکوع مي گفتم سمع الله لمن حمده نزو رفع صلب از ان و بنا
 و لك الحمد و وي تمام ست پست تر تكبير گويان بسجده مي نيت و نزو رفع اس از ان هم تكبير
 مي برآورد و باز تكبير گويان بسجده مي نيت و نزو برداشتن سر از ان تكبير مي برآورد و عرضك
 در تمام نماز پنجين مي كرد و ديكيك از دو ركعت بعد از نشستن بر مي خاست تكبير مي گفتم و در
 روايتي آمده كه نزو رفع اس از ركوع اين دعا مي خواند اللهم ربنا لك الحمد مل في السموات
 و مل في الارض و فرموده كه ما مومنانكه سجد كنم بزيادت استخوان بر جبهه و بدست شريف است
 بسوي بيني كرد و بر هر دو دست و هر دو زانو و اطراف قدمين و در نماز ميان هر دو دست
 خود فرجه مي گذاشت تا آنكه بياستن البطين شرفي نمايان گشت و گفتم چون سجد كنم هر دو دست
 بر زمين نهى و بر دو پنج را بر دارم و پنجين در ركوع ميان اصابع هر دو دست فرجه گذاشته و در
 سجده آنرا ضم نمود و چار زانو نشسته نماز را در يعني و حالت مض و بيان هر دو سجده مي گفتم
 اللهم اغفر لي و ارحمني و اهدني و عافني و ادرني مالك بن حويرث ديكر كه آنحضرت صلعم
 نمازي گزارد و در نماز نماز بر پنج است تا آنكه مستوي نشست و قعود و اين اجل است حضرت گويزد رواه البخاري
 و ما يكه بعد از ركوع قنوت كرد و بر آتيا از عرب بدعا نمود پست تر از ركوع او و لفظي ديگر آمده كه لم يزل يصيح قنوت
 مي فرمود تا آنكه دنيا را بگذاشت و آمده كه قنوت نمي كرد و در ميكيه قومي را دعائي كرد يا بر قومي
 دعائي نمود سعد بن طارق گفته پدر را گفتم شما پي آنحضرت صلعم را پي بكر و عمر و عثمان
 على نماز گزارده ايد و فرجه قنوت مي خواندند گفت اي پسر من حديث است يعني نطق
 بران حسن بن علي عليه السلام گفته آموخت مرا رسول خدا صلعم كلمه چندي كه آزاد قنوت و تر
 مي گفته باشم اللهم اهدني في بين هديت الخ و اهدني لسان و آخرش و صلى الله على النبي و آله
 و ابن عباس او دعا آموخت كه در قنوت جمع گويد و آن آيين دعائي مذكور است و سند ضعيف
 و فرمود چون يكه اينها سجد كنند پنجاه تر نشيند بلكه هر دو دست پيش از هر دو ركبه بر زمين نهند

و این در سند اقوی ترست از حدیث وائل بن حجر که دیدم آنحضرت رحم الم چون سجده کرد
 بر دو زانو را پیش از هر دو دست بر زمین نهادی و در تشهد دست چپ بر زانو است چپ
 و دست راست بر زانوی راست نهادی و نیجاه و سه را عقد بستی و با گشت سبأ باشد
 فرمود و این نزد مسلم است و در روایتی آمده که هر صاحب اقبض کرد و با گشته که متصل
 ابراهیم است اشاره فرمود و بحسب ابن سعد و ارتشدا منعت و گفت چون کی از شما نماز کند
 بگوید یا تحیات الله الم پسر هر چه از دعا بپند و بخواند و این اصح صیغ تشهد است و پیش ازین
 سلام بر جبرئیل و میکائیل میکردند پس این تحیت آموخت و امر کرد که مردم را بیاورند و این یک
 را صیغه دیگر تعلیم کرد بلفظ یا تحیات المبارکات الصلوات الطیبات الله الم کی را بدید که در نماز
 دعای کند لکن تمجید و تصلیه نکرد فرمود این کس شتابی کرد و او را خوانده بفرمود که چون کی
 از شما نماز گزارد بابت بگوید شتا و رب کند پسر و در و بر پیغمبر فرستد باز هر چه خواهد دعا کند
 بشیر بن سعد گفت ای رسول خدا او تعالی ما را امر کرد بصلوة بر شما پس این در و دیگران گوئیم
 خاموش شد باز فرمود بگوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم
 و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید و
 سلام پنجاه است که آموخته شد بدو آن خزیمه زیاده کرد چگونه در و فرستیم بر شما و نماز خود
 و فرمود پنجاه جمید و تشهد از چهار چیز و بگوید اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم و
 من عذاب القبر و من قننة الهیاء و المات و من شر قننة المسیح الدجال و مسلم است که
 این را بعد از تشهد اخیر گوید ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت مراد عافی بیاموز که در نماز خود
 می گفته باشم فرمود بگو اللهم انی ظلت نفسی ظلما کثیرا و لا یغفر الذنوب الا انت
 فاغفر لی مغفرة من عندک و ارحمنی انک انت الغفور الرحیم وائل بن حجر
 گوید نماز گزار دم بار رسول خدا صلعم پس سلام می داد از طرف راست چپ و میگفت
 السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و از او عینی ثبوت است در پس هر نماز من رض

لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير
 اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجحذ منك الجحذ ودر پس هر نماز
 تعوذ میگردان این الفاظ اللهم انی اعوذ بک من الجمل واعوذ بک من الجبن واعوذ بک
 من ان ارد الی اذذل العجم واعوذ بک من فتنه الدنیا واعوذ بک من عذاب القبر
 لفظ و بمثل قبل از خرمج نماز و بعد او هر دو ست و بعد از انصرف از نماز سه بار
 استغفر الله گفتی پسترا و دعا خواندی اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا
 ذا الجلال والاکرام و فرمود هر که تسبیح کند در پس هر نماز سی و سه بار و حمد گوید سی و سه بار
 تکبیر بر آری سی و سه بار و این نمودن کرکرت شد و از برای تمام صد لا اله الا الله وحده
 لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير گویند پیشه شود خطای ای او اگر چه
 باریک و ریاضد یعنی در کثرت و در روایت تکبیر سی و چهار بار آمده و معاوی بن جبل را فرمود
 وصیت می کنم ترا که ترک نکنی پس هر نماز آنکه بگویی این دعا اللهم اعنی علی ذکوک و تشکوک
 و حسن عبادتک و آمده که هر که بخواند آیه الکرسی در پس هر نماز فرض منع نکند او را از دخول
 جنت مگرموت و طهرانی قل هو الله احد نیز زیاده کرده و فرمود نماز گزار بیچنانکه بدیشمارا کن
 می گزارد و بگزارد آنرا استاده و اگر نتوانی نشست و اگر این هم نتوانی بر پهلوی و نشانه بکن
 بیماری بر و ساده نماز کرده بود آنرا بیفکند و فرمود نماز کن بر زمین اگر بتوانی و نه اشارت
 بکن و سجود را پست تر از رکوع گردان و این موقوف است بر جای بر

باب در بیان سجده سه و تلاوت شکر

آنحضرت صلی الله علیه و آله نماز ظهر را مردم گزارد و بر دو رکعت اولی نشست و برخاست مردم هم برخاستند
 تا آنکه نماز تمام کرد و بنظر تسلیم ماند تکبیر گفت و حال آنکه جالس است پس دو سجده پیش از
 سلام کرد باز سلام داد و در روایتی آمده که در هر سجده تکبیر بر آورد و جالس بود و مردم همراه وی

بجای جلوس فراموش شده سجده کرد و یک بار دیگر برو رکعت از ظهر یا عصر سلام داد و نزد چوبی که در پیشگاه
 مسجد بود ایستاد و دست خود بر آن چوب نهاد و در قوم ابو بکر و عمر بودند اما از نیست سخن نکردند و سراج مروج بر آن
 صحابه گفتند مگر ناکوتاها شمرید که او را زد و الیدین می گفتند گفت ای رسول خدا فراموش کردی
 یا نماز کوتاه شد فرمود نه فراموش کردم و نه ناکوتاها شمرید و یک گفت آری فراموش کردی پس
 دو رکعت دیگر بجا آورد و سلام داد و تکبیر بر آورد و شل سجده نمود و سجده کرد و یاد از ترانان بپرس
 برداشت و تکبیر گفت در روایتی زیاده کرده که این نماز نماز عصر بوده و در لفظ آمده که فرمود
 ذوالیدین راست می گوید صحابه با شارت گفتند آری و این صحیحین است لکن بلفظ
 فقاهی او در روایتی آمده که سجده کرد تا آنکه حق تعالی متیقش کرد و یک بار
 نماز کرد با مردم و سهو نمود پس دو سجده بر آورد و تشهد نمود و سلام داد و فرمود چون شک کند
 یکی از شما در نماز و نداند که سه رکعت گزارده است یا چهار شک را بیندازد و بر یقین بنام
 دو سجده کند پیش از سلام اگر پنج رکعت گزارده است نماز را شفع کنند و اگر تمام گزارده است
 ترغیم شیطان باشد یک بار آنحضرت نماز کرد و چون سلام داد گفتند ای رسول خدا در نماز
 چیزی نوید پیا آمده است فرمود چیست گفتند چنین و چنان گزاردی پس پاسخ داد پیچید و رو قبله
 شد و دو سجده نمود و سلام داد و فرمود اگر در نماز چیزی حادث می شد شما بدان خبری کردم
 و لکن من بشدم مثل شما و فراموش می کنم چنانکه فراموش می کنید شما چون نسیان
 کنم یاد ماندم مرا و چون یکی از شما در نماز خود شک کند باید که تحرصه صواب کند و نماز را
 بران تمام نماید و پیوسته سجده کند و لفظ آمده که تمام کند نماز و سلام دهد باز سجده نماید و دو
 سجده سهو کرد آنحضرت صلوات الله علیه از سلام و کلام و در صورت شک دو سجده بعد از سلام نماز
 و هر که بر خیزد از شک بعد از دو رکعت پس اگر راست استاده است ماند و سجده کند و دو سجده
 نماید و اگر راست نه استاده نشیند و نیست سهو کرد و فرمود نیست سهو هر یک که در پس
 امام است پس اگر سهو کرد امام بروی و بر کسی که در پس اوست سجده سهو است و هر سهو را دو سجده

بعد از سلام تسبیح کرد و صحابه همراه جناب نبوت و رسولواذا السماء انشقت و اقول ابن عباس
گفته نیست رسول ص از عزائم سجود و لکن آنحضرت را دیدم که در آن سجده کرد و همچنین سجده کرد در
سوره نجم و در روایتی آمده که سجده نکرد در آن و فرمود مفضل شد سوره حج بد سجده هر که سجده کند
در آن بخواند آنرا عمر گفته ای مردم ما می گذریم بسجود پس هر که سجده کرد خوب کرد و هر که نکرد بد کرد
گنا نیست و در لفظی آمده که فرض نکرده است خدا سجده را و اگر خواهد بکند عمر گفته آنحضرت با
قرآن می خواند چون بسجده گذشته بکسیر گفته و سجده نمود و ما هم سجده می کردیم و چون امر
سرت انگیز آمدی در سجده شکر افتاد و یک بار سجده دراز کرد و بعد سر برداشت و
گفت نزد من جبریل آمد و بشارت داد پس خدا را سجده شکر کردم علی مرتضی خبر اسلام
اهل یمن آنحضرت صلعم نوشته بود چون آن خط بخواند در سجده افتاد و گویم درین سجود
طهارت شرط نیست

باب در بیان نماز تطوع

ربیع گفته آنحضرت صلعم مرا فرمود بخواند گفتم مرا نقت شهادت می خواهم فرمود جزین چیز دیگر
میخواهی گفتم نه بهمین می خواهم فرمود اعانت کن مرا بر نفس خود و کثرت سجود گویم حل این سجده بر
نماز تطوع کما یغنی نیست بلکه تنها سجود هم کی عبادت مستغنیست بهمین حدیث و با و لا دیگر و اما نماز
تطوع پس ابن عمر در رکعت از آنحضرت صلعم یاد گرفت دو رکعت قبل از ظهر و دو بعد از زود و بعد از مغرب
و خانه خودش و دو بعد از عشاء درون خانه و در پیش از صبح و در روایتی و دو بعد از جمعه و خانه خودش
و آمده که چون فجر طالع شدی نماز نمی گزارد و رکعت خفیف و در لفظی ترک نمیداد چهار رکعت
پیش از ظهر و در پیش از صبح و نبود بر هیچ شی از نوافل سخت تر و تهمید از دو رکعت صبح و فرمود دو
فجر بهتر از دنیا و ما فیهاست و فرمود هر که بگزارد دو رکعت و یک شب روز ساخته شود سبب
آن از برای و خانه در نسبت و در روایتی لفظ تطوع یا و کرده چهار پیش از ظهر و دو بعد از

منرب در و بعد از نماز و پیش از صبح نشان داده و فرمود هر که محافظت کند بر چهار رکعت
قبل از ظهر و چهار رکعت بعد از آن حرام کند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ و فرمود و رحم کند خدا
مردی را که بگذارد چهار رکعت قبل از عصر و دو رکعت نماز گزارد پیش از مغرب و در رکعت
سوم گفت هر که خواهد و این بنا بر کراهت است از آنکه مردم آنرا سخت گیرند و خودش
قبل از مغرب دو رکعت گزارده آنرا گفت ما دو رکعت بعد از غروب شش میگذاریم و
آنحضرت ما را می دید پس نماز امر میکرد بدان و نه منی نمود از آن و تخفیف میکرد آنحضرت صلعم
در دو رکعت پیش از صبح تا آنکه عاقبت میگفت که ام الکتاب بهم خوانده یا خیر و در آن هر دو رکعت
قل یا ایها الکافرون و قل هوالله یخاند و بعدش بر جانب دست راست و از میثاق و بدان
امر میکرد و میفرمود نماز شب دو رکعت دو گانه است و چون یکی صبح را ترسد یک رکعت بگذارد
تا این نماز را و ترسازد و در روایتی آمده که نماز روز و شب هر دو شش شش است چنانی گفته این
روایت خطاست و فرمود افضل نماز بعد از فرضیه نماز شب است و وتر حق است بر هر مسلمان
و هر که خواهد پنج رکعت و هر که خواهد یک رکعت و تر بگذارد و این موقوف است
برای ایوب علی مرتضی گفته و ترجم نیست چنانکه است نماز مکتوبه و لکن سنت است که رسول خدا آنرا
مسنون ساخته و یک بار جناب نبوت در راه رمضان قیام کرده تا شش شب چهار شب آیین تظلم
حضرتش بر دند بر آمد و فرمود ترسیدم از آن که میادار شما نوشته شود و گفت خدا شما را به
کرده است نماز که بهتر است از شتران سرخ رنگ گفتند که امام نماز فرمود و تر میان نماز عشا تا طلوع
فجر و وتر حق است هر که در کند از نایست عاقبت گوید زیاد نمیکرد رسول خدا صلعم در رمضان نه
و غیر آن بر آن رکعت چهار رکعت میگذارد از حسن و طول آن هیچ پسر با چهار رکعت میکرد
از حسن و در این آن سوال میکنی پسر سه رکعت میگذارد عاقبت گوید من لغتم گریش از وتر چندی
گفت ای عیسی چشم نه بخواب و نه بخواب و در روایتی آمده که ده رکعت و شب یک رکعت و یک رکعت و یک رکعت
و در رکعت غیر میگذارد و نه میگذارد و در روایت دیگر آمده که یک رکعت و شب یک رکعت و یک رکعت و یک رکعت و

نهیست و بیچ کعت گرد آفران و در بهر شب و تر میکرد تا آنکه منتی شد و ترا و بسوی محراب عبد الله
عمرو بن عاص را گفت تو مثل فلان باش که شب هنگام قیام میکرد پس آنرا ترک نمود و فرمود
و تر بگزار بیای اهل قرآن چرا که خدا و تر است و دوست میدارد و تر را و فرمود آخر نماز شب بخواب
و تر گردانید و نیست و و تر در یک شب و و تر در بیستم اسم ربك الا اهل و قل یا ایها الکافرون
و قل هو الله می خواند و سلام نمی داد و اگر در آخر آنها و در روایتی آمده که هر سورت در هر کعت
می خواند و در رکعت اخیر قل هو الله و معوذتین قرائت میکرد و فرمود و تر گزارید پیش از آنکه
صبح کنید و هر که صبح دریافت و تر نکرد او را و تر نیست و هر که خفت از و تر یا فراموش کرد آنرا
باید که چون یاد آید بگزارد و هر که ترسد از عدم قیام در آخر شب وی و تر کند در اول آن و هر که را
طعم قیام در آخر خلیل است وی در پایان شب بجا آرد چه نماز آخر شب میشود است و این فضل
و چون صبح نمایان شد همه نماز شب و تر برفت پس و تر پیش از صبح میاید گزارد و بود آنحضرت
که نماز چاشت چهار رکعت میگرد و می افزود آنچه خدای خواست و در کفلی دیگر آمده پیر سیده
عائشه که آیار رسول خدا صلم نماز چاشت می گزارد گفت نه مگر آنکه از غیب آید یعنی از سفر گفت
نزدیدم آنحضرت را که گاهی سجده می گزارده باشد و لکن من این را می گزارم و فرمود نماز او این
ومیست که پیشتر از گزاران بنشیند و هر که دوازده رکعت ضعی گزارد ساخته شود از برای او قصر
در جنت عائشه گوید آنحضرت صلم نماز ام آمد و هشت رکعت چاشت بگزارد

باب در بیان نماز جماعت امامت

آنحضرت صلم فرمود نماز جماعت افضل است از نماز بی هفت و هشت درجه و در کفلی سبب پنج
جز و گفت سوگند بیکه جان من در دست اوست آهنگ کردم که امر کنم جمیع سیزم و ام نامیم
نماز و اذان گفته شود آنرا پس حکم کنم مردی را که امامت مردم کند و بیایم آن مردان را که حاضر
نماز نمیشوند و خانه را بر ایشان بسوزم سوگند بیکه جان من در دست اوست اگر کی به اندک

وی استخوان فرجی یابد یا در قنبر است او ای افتد حاضر عشا گردد و اگر آن تر نماز با بر نماز آن
 نماز عشا و نماز صبح است و اگر بداند که درین هر دو وصیت بیاید آنرا بسینه یا بمقعد مروی نماید
 آمد و گفت ای رسول خدا مرا قاضیست که تا مسجد بمکشد او را حضرت داد چون آن مرخصیت
 داد او را بخواند و گفت ندای نمازی شنوی گفت آری فرمود حاضر شود هر که ندانستید و
 نیاید او را نماز نیست مگر از عذر و راجح وقت اوست بر این عباس آن حضرت صلعم نماز صبح بگزار
 دو مرد را دید که نماز نکردند ایشان را بخواند هر دو را و در نشانه ای ایشان می لرزید فرمود
 چرا با نماز نکردید گفتند بخانه خویش گزاشده ایم فرمود این چنین نکنید چون در منزل خود گزاشد
 و باز امام را در میانید که هنوز نماز کرده است همراه او بگزارید که این نماز شما نافله است امام از آن
 همین است که اقتضای او کنند پس و سیکه تکبیر گوید تکبیر گوید و تا تکبیر گوید شما هم تکبیر گوید و چون تکبیر کند
 رکوع نماید شما رکوع کنید و کعبه گوید و چون سمع الله لمن همل الله رکوع کنید و ربنا لك الحمد گوید
 و در لفظی ذلك الحمد آیه و چون بسجده رود شما هم سجده کنید و سجده کنید تا آنکه امام سجده کند
 چون استاد نماز گزارد استاد گزارید و چون نشسته گزاشته بگزارید و این حکم اخیر شیخ
 صحابه و عقیقون تا آخر که در فرمود پیشتر آید یعنی در صف اول بایستید و من اقبله الکتب و انما
 بعد از شما هستند و تم شون شما یک بار حجه کوچک گفت و در آن نماز کرد مردم آمدند و نماز پیش
 نماز کردند فرمود افضل نماز مرد در خانه اوست مگر کتوبه معاذ در نماز عشا درازی کرده بود فرمود
 می خواهی که فتنه آگیز شوی چون مردم لا اله الا الله و سید اسم و اقرا و اللیل بخوان
 در حالت مرض با مردم نماز کرد و بر دست چپ ابو بکر آیه شریفه خود را بر مردم نشاند
 و ابو بکر استاده بود و اقتدا بجنب نبوت می کرد و مردم مقتدی ابو بکر بودند و فرمود چون امام
 شود یکی از شما مردم را تخفیف کند در نماز که در ایشان صغیر و کبیر ضعیف و صاحب حاجت اند
 و چون تنها بگزارد چنانکه خواهد بگزارد و فرمود نزد حضور نماز یک اذان گوید و آنکه قرآن بیشتر یاد
 دارد امامست نماید چنانچه عمر بن سلمه را که شش یا هفت ساله بود و قرآن زیاده تر یاد داشت

مقدم کردند و فرموده است کند قوم را اقرار ایشان از برای کتاب خدا و اگر یگانه در قرأت
برابر باشند علم ایشان بسنت و اگر در سنت برابرند اقدم ایشان در حجت و اگر در حجت یکسان
ویرینه ترین قوم در اسلام و در روایتی کلان ترین در سنی و امامت نکند مردود و تمام سلطنت
و دیگر نوشته اند در خانه او بر کمره او مگر باذن وی و آمده که امامت نکند زن مرد و باو نشین
مهاجر را و فاجر بنوس را اما اسنادش واهی است و فرمود پیوسته کنید صفهارا و نزدیک کنید
میان آنها و برابر دوایر دیگر دهنه را بهترین صفوف مردان صف اول است و شرکانها صف
آخر و بهترین صفهای زنان صف آخر است و بدترین آنها صف اول ابن عباس شیبی با حق
نماز گزارد و بر بسا را و بایستاد و جناب نبوت سرش گرفته از پس پشت او بجانب دست راست
خود بگوید انش گفته آنحضرت نماز کردن و تمیمی در پس او استادیم و ما در ام سلیم در پس
مالیت ما و بگوید آنحضرت را در رکوع دریافت پیش از آنکه نصف رسد رکوع رفته و در رکوع تا
صف رسید این معنی و حضرت وی مذکور شد فرمود زیاده کند خدا حرص ترا و خود کن و در
لفظی آمده رکوع کرد بعد از نصف و تا نصف خراشید و کسی را دید که تنها پس نصف نماز میکند و الا
بعاده نماز فرمود و نیز گفته که نیست نماز منفرد در پس صف مگر آنکه در ایام نماز ایشان یک باشد
مردی را بسوی خویش و فرمود چون بشنوی یا قامت را بر وید بسوی نماز و یا شربش را آرام و
گرا نیاری و ند وید هر چه یابید بگزاید و آنچه فوت شد آنرا تمام کنید نماز مرد را مردانگی است
از تنها نماز او و نمازش با و کس از کی است از نماز او بایک کس و چند آنکه بیشتر باشد حسب
بسوی خدا عز و جل آم و رقه را فرمود که امامت اهل خانه خود کرده باشد گویم امامت زنان در وسط
صف است و این ام مکتوم نامینا را خلیفه خود در مدینه گردانماست مردم کند و فرمود نماز
کنید بر قائل لا اله الا الله و بگزاید در پس قائل او اما سندش ضعیف است هر که نماز را بیاید
امام بر جاتی خود دست باید که همان کند که امام میکند و لکن این خبر نیز ضعیف است

باب در بیان نماز مسافر و بیمار

نخستین بار که نماز فرض شد و رکعت بود یعنی در سفر و حضر پس نماز سفر چنانکه مقرر ماند
 و نماز حضر تمام شد یعنی چهار رکعت گردید و در لفظی آمده که اگر سبعت که رسول خدا پیچ سار
 رکعت فرض شد و مقرآن نماز سفر چال اول مگر مغرب که و تر نماز است و مگر صبح که قرأت
 در آن دراز باشد جناب نبوت و فرجه قصر کردی و هم اتمام و روز و گزشتی و هم افطار کردی و آن
 خبر معلول است و محفوظ آنست که فعل عاتقه است لهذا می گفت که برین شاق نیست یعنی
 اتمام رابعی و در خبر است که خدا دوست میداد اتیان رخص خویش را چنانکه اتیان معصیت
 خود را کرد و میدارد و در لفظی آمده چنانکه دوست میداد اتیان عزائم خود را آنحضرت چون سیر
 سیل یا سه فرسخ برآمدی و دو رکعت میگذارد و گویم میل ارض منتهای مدبصر را گویند فرسخ
 سیل باشد آنس گویند یا آنحضرت صلوات الله علیه از مدینه بسوی مکه برآمدیم پس همین دو رکعت میگذارد
 تا مدینه برگشتیم و ابن عباس گفته اقامت کرد آنحضرت نوزده روز و یکد قصری کرد نماز را
 و در لفظی هفده روز و در روایتی پانزده روز و در طریقی بیجده روز هم آمده جابر گوید در تبوک سبت
 روز اقامت کرد نماز را قصر میفرمود و در وصل این خبر اختلاف است عادت شریف نبوت
 آن بود که چون پیش از زنیغ شمس حرکت کردی ظهر تا اوقات عصر تا خیر فرمودی و فرود آمده
 میان هر دو نماز جمع کردی و اگر زنیغ شمس پیش از ارتحال بودی نماز ظهر گزارده سوار شدی
 و در لفظی آمده که ظهر و عصر هر دو میگذارد پس سوار می شد و در روایتی باین لفظ است که چون سفر
 بودی و انتخاب را نعل شد ظهر و عصر هر دو را بگذاردی باز کوچ کردی و در تبوک ظهر و عصر را یکجا
 و مغرب و عشا را یکجا بگزارد و آمده که قصر کنید نماز را در کمتر از چهار برادر از مکة تا عساف گوئیم
 برید شانزده فرسخ را گویند و این خبر را اسناد ضعیف است صحیح وقف است بر ابن عباس
 و فرمود بهترین است من کسانی اند که چون بد کنند استغفار نمایند و چون سفر کنند قصر نمایند
 افطار کنند و این اسناد نیز ضعیف است محمد بن عثمان بن عیینه را بواسطه بود آنحضرت را از نماز پیش
 فرمود استاده بگزارد اگر نتوانی نشسته کن و اگر نتوانی بر بچه کن آنحضرت بیماری را عیادت

کرد و دید که نماز بر وساده می گزارد و آنرا میبگفت و فرمود نماز کن بر زمین اگر توانی و در آن اشاره کن
و سجده را فرود تراز رکوع ساز و خودش را صلوات عایشه دید که چهار رکعت است نماز می کند حاکم
این حدیث را تصحیح کرده

باب در بیان نماز جمعه

آنحضرت بر چوبهاست سبزه را شاد کرد که توها از ترک جمعات باز آیند و نه خدا بر دلهاست
ایشان مهر کند و از غافلان گردند صحابه با آنحضرت نماز جمعه گزارده بر میگرددند و دیوار را
را سایه نبود که بدان سایه گیرند و در کفطه آمده که جمعه میگزاردیم با او نزد وال شمس باز میشتیم
جریان سایه بن سعد گویند بودیم که قیل و کونیم و طعام چاشت خویم مگر بعد از جمعه و بعد
رسالت آنحضرت خطبه میخواند استاده درین میان کاروانی از شام آمد مردم بدین سخن
همین روز ده کس بجای خود ماندند و فرمود هر که کعتی از نماز جمعه و جز آن دریافت باید که یک
رکعت دیگر بران بغیر این و نمازش تمام شد و این منزل قویست و خطبه را استاده خواند
باز بنشستی پیر استادی و استاده خطبه دیگر خواند و جای گرفته هر که ترا خبر بداد که خطبه
می خواند وی دروغ گفته و چون خطبه خواندی هر دو چشم او سرخ گشتی و آوازش بلند گردید
خشمش سخت شدی تا آنکه گویا از لشکری تیر سازد و میگفت جیحکو و مساکو و میفرمود احاکدن
فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد و شر الامور محدثات و کلاکل
بدعتا ضلالة رواه مسلم و این کلیه بطلاق خودست مخصوص البعض نیست و در روایتی آمده
که در خطبه جمعه حمد و ثنای خدا گفته و بر آنرا آن کلمات مذکور فرمودی و آوازش بلند شده است
و در روایتی این عبارت افزوده من یصلی الله فلا مضل له و من یصلی فلا هاک
له و نسائی کل ضلالة فی النار زیاد کرده عمار بن یاسر شنید که آنحضرت فرمود طول نماز را
و قصر خطبه را علامت تمهید است و ام شام سووق از زبان جناب رسالت صلوات بر او

چه هر جمعه بر منبر نزل و خطبه این سوره را بخواند و هر که سخن کند روز جمعه و امام خطبه می خواند و می بخواند و می خرد
 که گنا بهار بر پشت خود بر میدارد و هر که او را گوید خاموش باش و در جمعه نوحه و در روایتی آن
 چون یا خود را روز آدینه خاموش باش گفته و امام خطبه می خواند پس حرکت لغو کردی و یک
 روز جمعه درآمد و جناب نبوت صلعم خطبه می خواند فرمود نماز گزار ایستاده و رکعت تحبث گفت
 نه فرمود بر خیز و در رکعت بگزار و این تنقح علیه ست از حدیث جابر و اهل سنت بر وجوب
 این نماز گوید و حال خطبه باش و آنحضرت صلعم در نماز جمعه سوره جمعه و سوره منافقون بخواند
 و هم در آن و در نماز عیدین صبح اسم و هل اتی قرائت میکرد و یک بار که نماز عید بگزارد و جمعه
 خصصت فرمود و گفت هر که خواهد بگزارد و فرمود هر که جمعه نماز چهار رکعت بعد از آن بجا آورد و راه سلم
 وقتی کرد از وصل نماز نماز تا آنکه سخن گوید یا بیرون آید و هر که غسل برآورد و جمعه را بیاید و آنچه
 در مقدار و دست نماز بگزارد و خاموش نشیند تا آنکه امام از خطبه فارغ شود و دست برآورد و او نماز
 آدینه بجا آورد بخشیده شود و او را آنچه میان او و میان جمعه دیگر است و سه روز زیاده بر آن
 آنحضرت صلعم ذکر روز جمعه کرد و گفت در آن روز ساعتی هست موافق نمیشود آرایج بند و کما
 و حالیکه استاد نماز میگذارد و از خدا خیر می خواهد مگر آنکه میدهد خدا او را آنچه در تفسیر آمده
 که اشارت کرد بدست خود بآنکه این ساعت خفیف است ابو برده آنحضرت صلعم را شنید
 که فرمود این ساعت در میان جلوس امام تا قضای نماز است و لکن راجح وقت است بر ابو برد
 و در روایت دیگر آمده که در میان نماز عصر تا غروب آفتاب است حافظ ابن حجر گوید اختلاف
 کرده اند درین ساعت بر زیاده از چهل قول که در شرح بخاری یعنی فتح الباری الما لیش کرده ام
 گویم تمام این اقوال در سبک اتمام شرح بلوغ المرام مذکور است و این روایت که در هر چهل
 کس پس زیاده از آن جمعه باشد و سنت بدان گذشته است از اذیت و از بلکه حکم نماز جمعه همان
 حکم نماز است و بیچگاه است در تفسیر و تطبیق از احتیاج خطبه که در دیگر نماز نیست و حاجت شریف
 نبوت آن بود که در هر جمعه از بزرگواران و مؤمنین و مومنان است تفکر کردی و بعضی آیات قرآن از بزرگواران

تذکیر مردم در خطبه خواندن و فرمودی جمعه حق واجب است بر هر مسلم در جماعت مگر بر چهار کس بنده
اوزن کوه و دیار گویم و اگر قید جماعت نبودی جمعه را تنها هم میتوان گزارد و گاه لا اقل دو کس
می آیند تا این نماز برپا شود و فرمودست جمعه بر سافروندان ضعیف است و چون آنحضرت ^{صلی}
بر منبر برآمدی مردم روی خود سوی او میکردند و روی بر چوب تنی یا بر کمان تکیه ده می ستاد

باب در بیان نماز خوف

این نماز بر چند وجه آمده از آنجه روایت صالح بن خوات است که طائفه با آنحضرت ^{صلی}
نماز گزارد و طائفه دیگر و بروی دشمنان مایل پس با هم ایشان یک رکعت گزارد و همچنان
استاده ماند و آنها نماز خود تمام کردند و برگشته پیش دشمن صف بستند گروه دیگر آمد با ایشان
نیز یک رکعت باقی ادا کردند و نشسته ماند تا آنچه آنها نماز خود تمام نمودند پس سلام داد و با ایشان
و این وجهی است و روز ذات الرقاع بود و در غرّه نجد صحابه با آنحضرت ^{صلی} در برابر دشمن
صف آراشتند آنحضرت با ایشان نماز استاد گردید با آنحضرت ^{صلی} نماز گزارد و گروه دیگر
روی بر دشمن آورد آنحضرت ^{صلی} یک رکوع باد و سجده کرد باز این گروه بجای طائفه اول
که نماز نکردند برگشت و آنها آمدند پس با ایشان نیز یک رکعت باد و سجده گزارد پس سلام داد
و هر واحد از آنها برخاسته یک رکعت رکعت باد و سجده از برای خود بجا آورد و اول لفظ ^{صلی} بود
و این لفظ بخاری است از روایت ابن عمر و جابر گفته حاضر شد هم همراه جناب رسالت ^{صلی}
نماز خوف را پس دو صف بستیم صفی خلف رسول خدا و عدد میان ما و میان قبله است آنحضرت
تکیه گفت ما هم اسد که گفتیم پس رکوع کرد ما بنیز رکوع نمودیم باز سر از رکوع برداشت و ما بنیز
سر از رکوع برداشتیم باز سجده فرود رفت و صفی که متصل او بود هم سجده کرد و صف ثانی در رخنه
استاده ماند چون سجده تمام کرد صف متصل برخاست احدیث و در روایتی آمده که سجده نمود
سجده نمود شماره او صف اول و چون برخاستند صف دوم سجده کرد و تا آخر شد صف اول

و متقدم گردید صفت ثانی و در آخر این روایت آمده که سلام داد و آنحضرت صلوات الله علیه و سلام
 دادیم با همگان و این نزد مسلم است و در لفظ وارد شده که این نماز و حسان بود و در خبر
 جاری آمده که بایک طائفه از اصحاب خویش دو رکعت بگزارید پس سلام داد و باز دو رکعت با
 گروه دیگر بجا آورد و سلام داد و حدیث ضعیفه آنکه بایک گروه یک رکعت و با گروه دیگر یک رکعت دیگر بگزارید
 هر دو طائفه رکعت و یک خود قضای کند یعنی گفتا بر رکعت واحد نموده و این حدیث که نماز خون یک رکعت است
 بر هر وجه که باشد ضعیف الاثر است همچنین حدیث دیگر که نیست سه روز نماز خوف

باب در بیان نماز هر دو عید

فروغ فطر آن روز است که مردم افطار کنند و صبحی آن روز که قربانی نمایند سوارے چند آمدند
 و گواهی دادند که دیروز ماه را دیده اند آنحضرت صلوات الله علیه بر امر کرد که روزه بکشند و فردا صبح
 بعدگاه روند و غیرت روز فطر تا آنکه چند خرامی خود و در لفظ آمده که افراد یعنی طاق می خورد
 و در روایت وارد شده که بیرون نمی آمد روز فطر تا آنکه چیزی بخورد و می خورد روز فطر تا آنکه
 نماز بگزارد و آخر فرمود بر آوردن زنان بالغ و دختران و پوشیده و حائضان در هر دو عید تا در
 خیر و دعای مسلمانان حاضر کردند و حائضان از مصلی کنار گیرند آنحضرت صلوات الله علیه و ابوبکر
 عمر و سعید بن ابی سفیان از خطبه می گزارند قبل و بعد آن نمازی و دیگر نمی کردند و این نماز را
 بلا اذان و اقامت گزارده و چون از عید بمنزل برگشته دو رکعت بگزارد و دستش بر سر
 و بر ذریع بسوی مصلی در هر دو عید اول چیزی که بدان آغاز می کرد نماز بود باز برگشته برابر مردم
 می ایستاد و مردم همچنان بر صفهای خود نشسته می ماندند ایشانرا وعظا و امر می نمودند و می گفتند
 در فطر در رکعت اول هفت بار است و در رکعت دیگر پنج بار و قرات بعد از هر دو دست تری
 تصحیح این روایت از بخاری نقل کرده و در هر دو عید سوره ق و اقرب است میخواند و رواه مسلم و در
 آمده شد مصلی مخالفت طریق میکرد و رواه البخاری اهل مدینه را در روز عید بود چون آنحضرت صلوات الله علیه

قدم آورد فرمود او تعالی در بدل این هر دو بهتر ازین هر دو شما را دارد روز جمعی و روز فطر
و سپایه فتن بسوی نماز عید سنت است و یک بار که یاران را باران رسید آنحضرت صلوات
عید و سجده گزارد و در سندی این است

باب در بیان نماز کسوف

روزی مرگ ابراهیم بر عهد آنحضرت صلوات آفتاب و گرفت مردم گفتند این کسوف بنا بر
مرگ اوست آنحضرت فرمود صلوات ماه دو آیت است از آیات خدا از برای موت و
حیات احدی گرفته نمی شوند چون این ابیمنید و ما کنید و نماز بگزارید تا آنکه منکشف شود
و در لفظی مخفی گردد و در روایتی تا آنکه منکشف شود آنچه با شماست و درین نماز بقرائت
کرده و در دو رکعت چهار رکوع و چهار سجده نموده یکصد سوره را بر انگشت که خدا کند الصلوة
جامعة و در خسوف نماز گزارد قیام طولی قریب خواندن سوره بقره که باز رکوع و راز
نمود و سوره داشته تا دیر استاده ماند مگر فرود ترا قیام اول باز رکوع طویل بجا آورد و مگر
کتر از رکوع اول پشتر سجده رفت باز تا دیر استاده ماند لکن کمتر از قیام نخستین باز رکوع شد
و خفت و راز کرد اما کمتر از رکوع اول و چون سر از رکوع برداشت قیام طویل فرود ترا قیام
اول فرمود باز رکوع طویل کرد کمتر از رکوع پیشین باز سجده افتاد پشتر از نماز برگشت و آیتها
روشن شدن بود مردم را خطبه کرد و در روایتی آمده که در گرفتگی مهر پشت رکعات در
چهار سجده گزارد و هم شش رکعات با چهار سجدهات مری گشته و نیز پنج رکعت باد و سجده
آمده و در رکعت ثانیة نیز پنجین نموده و هرگز باده نوزید مگر آنکه بر هر دو زانوئی خود
و گفت اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا و در زلزله شش رکعات با چهار سجده
بگزارد و فرمود نماز آیات همچنین باشد

باب در بیان نماز باران

آنحضرت صلعم متواضع متبذل تهنش ترسل تنضرع از خانه برآمد و دو رکعت بگزارد و چنانکه
در عید میگزارد و این خطبه شمانخواند یعنی باین طول و عرض که مردم می خوانند و ترسند
بر منبر وارد شده مردم پیش وی صلعم شکوه قحوظ مطر کردند و فرمود که منبوهنند پس در
عبیدگاه نهادند و وعده داد مردم را بر آمدن در روزی پس چون آمد وی مهر نمایان شد
برآمد و بر منبر نشست و کبیر برآورد و خدا را حمد کرد و فرمود شمشکوه خشک سالی و یار خود کردید
و او تقالے شمارا امر کرده است بآنکه او را بخوانید و وعده داده است که پسر برادر ابراهیم شما
باز گفت الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله العلی
ما یبید اللهم انت الله لا اله الا انت انت الغنی ونحن الفقراء انزل علینا الغیث
واجعل ما انزلت علینا قوه و بلاغا الی حین باز دستها برداشت تا آنکه بیاض بطین شریف
ویده شد و پشت خود بسوی مردم کرد و چادر شریف را بر گردانید و وی رافع یدین بود
و روی مردم آورد و از منبر فرود آمده دو رکعت بگزارد حق سبحانه و تعالی ابره پی می آورد
که غریب و درخشید و بارید و قصه تحویل داد و بخاری ست و در وی آنست که ر و قبله شد و گویا
و دو رکعت نماز کرد و بجهر قرائت و تحویل ر و فرمود تا قحط بر گردد و مردمی ر و زجبه بسوی ر آمد و آنحضرت
استاد خطبه بخواند گفت ای رسول خدا ما لما تباه شد و راهها منقطع گردید خدایا بخوان که
ما یا باران و هر دو دست شریف خود برداشت و گفت اللهم اغثنا اللهم اغثنا الخ
و درین حدیث ذکر دعای اساک باران نیز آمده عمر بن خطاب رضی الله عنه چون قحط قیاد
استحقا عباس میگردد و میگفت خداوند آآ می خواستیم از تو بوسیله پیغمبر تو آب میداد
ما را اکنون تو سل میکنی بسوی تو بعم نی تو پس ما را آب بده پس باین گفتن آب دادند و میشدند
و این نزد بخاری ست آنس گوید همراه جناب رسالت آب بودیم که بارانی در رسید آنحضرت صلعم
جای خود از تن برداشت تا آنکه آبش بر رسید و فرمود حدیث عهد بویه یعنی تازه و روزگار
بر ب خود سه ای نفس خرم باد صبا + از بر بر آید مرصبا + و چون باران را دیدی گفته

اللهم صلياً نافعاً وادعای وستی صل وطلب آب باران اللهم جللنا سحابة کثیفا
 قصبنا ذل فاحصی کما منظرنا منه رد اذا اقطقط سحابة لا یزال الجلال والا کرام وقرین
 سلیمان علیه السلام باستسقا برآمده بود و چوپه را دید که بر پشت خود دراز شد و پایهای
 خود بسوی آسمان برداشته است و میگوید اللهم انا خلقت من خلقت لیس بنا غنی
 عن سقیاک گفت برگردید که بدعای غیر خود آب داده شدید و یک بار در استسقا پشت
 کنهات اشارت بسوی آسمان کرد و عرض کند اللهم انا خلقت من خلقت لیس بنا غنی
 عن سقیاک گفت برگردید که بدعای غیر خود آب داده شدید و یک بار در استسقا پشت

باب در بیان جامه

فرمود از است من اقوامی باشند که حر و حریر را حلال سازند گوئیم حر را نیز ضبط کرده اند
 اول یعنی شترگاه و ثانی یعنی ثوب منسوج از صوف و ابریشم است و ثانی فرمود از پوشیدن
 آب در آوردن لباس زر و سیم و از خوردن دران و از پوشیدن جامه افریشم و دیبا و از نشستن
 بران مگر مقدار دو اصبع یا سه یا چهار انگشت و عبد الرحمن بن عوف و زبیر را در قیص حریر از
 حاکه که بهر و کس از کثرت قتل بود و ستوری لباس در سفر داد و علی مرتضی را حاکه سیرا پوشانید
 وی دران حله بیرون آمد و دید که اثر ششم در روی مبارک نبوی است آنرا میان زنان خود پاره
 پا و قسمت کرد سیرا حریر محض باشد و در شوب بغیر اخلان است راجع عدم حل و دست و حدیث
 نهی از ثوب بصمت از ضعف است در و افریشم اناست را حلال است و بر ذکور ایشان حریم
 خدا چون بر بنده خود انعام می کند و دست دارد که اثر نعمت خودش بروی بیند و از پوشیدن
 قسی و مصفر نمی آید قسی آنکه روی حریر باشد بر مثال اتیج مصفر آنکه سرخ رنگ بود و مصفر
 و حله حر از سرخ بخت بود و نه مخطط و آن نجاست که چون بر این عمرود و جامه مصفر دید فرمود املک
 اموتک بهذا یعنی ما در تو پوشیدن این جامه ترا امر کرده باشد آسمان و خرابی بکجه رسالت
 بیرون آورد حیب و هر دو آستین و هر دو کتادگی او از پیش و پس دوخته بود و دیبا و این

جهنم دعا شده بود تا آنکه بمرد و از وی با سواد رسید و این تبه را جناب رسالت از برای وفد جمعی
می پوشید اما گوید ما آنرا از برای بیاران می شویم و بدان طلب شفاعی کنیم

کتاب در بیان جنات

فرمود بسیار یاد کنید باز هم لذات را یعنی موت را در هیچ یکی از شما بنا بر گزندگی که بوسه
فرو داده است متناسع موت نکند و اگر ازین متناسع چاره نبرد پس چنین گوید اللهم ^{حنی}
ما کانت الحیوة خیر الی و توفی اذا کانت الوفاة خیر الی و فرمود من بعرق حسین بنی
و مردگان خود را لا اله الا الله بیا موزید یعنی آنکه نزدیک مردان است و بر آنها تیس بخواند
یعنی بر مقتضای آنحضرت برای سلمه درآمد و بدید که چشم او بهم نمی آید آنرا پوشید و فرمود روح چون
مقبوض میشود نگاه در پی او میرود کسان خانه ابی سلمه فریاد بر آورده و فرمود دعا کنید چرا
خود و دیگران خیر چه ملائکه آمین می گویند برگشته شما باز فرمود اللهم اغفر لابی سلمه و اسرعه در
فی المهدیین و افسح له فی قبره و فی ماله فیہ و اخلقه فی عقبه رواه مسلم جناب نبوت
را نزد وفات بجا در جبره پیچیدند از مینه بود یا از کتان و جبره چادر مخطط ساخته مین را گویند
ابو بکر صدیق آنحضرت را بعد از موت بر سر او آنحضرت فرمود جان من آویخته و اموات
تا آنکه از وی قضایش کنند یکی از ارحله را قناد و ببرد و فرمود به آب و کنارش بشویند و در
روجا کفن نمایند چون خواستند که آنحضرت را غسل دهند گفتند ندانیم که همچو مردگان خود
بر سر نه کنیم یا خیر ام عطیه زینب دختر آنحضرت را غسل میداد و فرمود اگر مصلحت بینی سه بار یا پنج
بار یا بیشتر از آن آب و کنارش بشوید و در مرقه آخر کافور یا خیرس ازان بیا نیز بر ام عطیه گوید
چون او غسل فرایند شدیم آنحضرت را اعلام کردیم که بنزد و را بسوی ما بنده اخواست و فرمود این
شعارش بگردانید و در کفطه آمده که باریت غسل میامن و بمواضع وضو کنید ام عطیه گوید پس
موی سرش را سه گیسو کردیم و پس پشت وی بینه آیم عاشره گفته مکفون شد آنحضرت و در

سه جامه سفید بپوشی از پند یعنی مغسول یا ساخته زمین و در آن قمیص و عمامه نبود عبدالمؤمن
 ابی بکر و امیرش قمیص نبوت از برای کفن وی بخود است باو بخشید یعنی تکفین و قمیص مشهور است
 و فرمود جامه های سفید بپوشید که بهترین ثیاب شاست و مردگان را در آن کفن کنید و
 چون برادرش را کفن کنید تحمین کفن نمایید یعنی تمام و پاک باشد و بود آنحضرت که جمیع
 میکرد میان دو مرد از کشتگان احد در یک جامه و می پرسید که کدام یک ازین مرد دو
 گیرنده تر است قرآن را پس هانزا مقدم میکرد و در لحد ایشان مغسول نشدند و نماز نکرد و برایشان
 و فرمود گرانگی کفین در کفن که زود بود و می شود و عالتش را گفت که اگر پیش اوین میری
 غسلت و هم بخاریش و در آن ذکر نماز و دفن و کفن نیز هست اینجاست که فاطمه رضی را وحیت
 کرد و غسل خویش و بر غامه که در زمان خود شده بود امر بگزیدن نماز و دفن او فرمود و بر سر کی
 که جان خود را بشخص یعنی تیر کشیده بود نماز کرد و در وقت زنی که مسجد را جاروب می داد آمده که
 فرمود چه امر است خبر نکرد و دید بنامید مراقب را و چون نمودند بران نماز کرد و فرمود این گویا پارت تاریکی
 بر اهل خود و او تعالی آسنا و روشن می کند نماز من بر آسنا و از منی نمی بیند و نجاشی را در روزی که
 مرده بود دفن کرد و باصحابه پیوسته برآمد و صفت بست و چهار کعبه بروی برادرش متفق علیه السلام
 هیچ مسلمان نیست که میرد و بر جنازه او چهل کس که هیچ شی را با خدا شریک نمی گردانند بپایند
 مگر آنکه او تعالی شفاعت ایشان در با و ابوی یزید زنی ام کعب نام در نفاس مرده بود و نماز
 جنازه برابر و وسطا و لیستاد و بر هر دو پیر برضاد مسجد نماز کرد و زید بن ارقم بر کی از جنازه
 پنج کعبه بر آورد چون پرسیدندش گفت آنحضرت همچنین کعبه می گفت رواه سلم و الا بقره علی مرتضی
 بر سهل بن حنیف شش کعبه گفت و فرمود وی بدری است و اصله فی البخاری جا گرفته آنحضرت
 و تکبیر اول سوره فاتحه می خواند و اسناد این حدیث ضعیف است مگر ابن عباس بر جنازه فاطمه
 خوانده و گفته تا بدانید که این سنت است و این نزد بخاری است و از ادعیه نبویه است بر یک
 جنازه که عوف بن مالک آنرا یاد گرفته اللهم اغفر له وارحمه و عافه و اعف عنه و اکرم

نزله ووسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد ونقه من الخطايا كما نقيت الثوب
الابيض من الدنس ابدله دارا خيرا من داره واهلا خيرا من اهله زاد خله الجنة
وقد فتنه القبر و عذاب النار و اذ سمعوا يوم اذن من فوقهم ان يخرجوا من القبور
وليس ذلك على الله بعزيز و امدّه که چون بر جنازه نماز گزاردی گفتی اللهم اغفر لحينا وميتنا
وشاهدنا وغائبنا وصغيرنا وكبيرنا و ذرنا و ائمتنا اللهم من اجيبته منا فاجبه على
الاسلام ومن قويته منا قوته على الايمان اللهم لا تحرمنا اجرة ولا فضلنا بعد
رواه مسلم و الاربعة و فرمود چون نماز کنيد بر مرده و عاکنيد او را باخلاص و شتابي کنيد بخانه
چه اگر صبح است خير است که پيش ميفرستيد او را بسوی آن و اگر سوای او است پس بدست که
می نمید آنرا از گردنهاي خود و هر که حاضر شد جنازه را و آنکه نماز گزارد بر آن او را یک قيراط
و هر که حاضر شد او را تا دفن و ياد و قيراط است گفتند و قيراط چه باشد فرمود همچو دو کو در بزرگ
و در روايتی آمده تا آنکه نهاده شود در محراب و هر که همراه جنازه شد بر راه ايمان و احتساب
همراه ماند او را تا آنکه نماز گزارده شد بروی و فرغت دست بهم داد و دفن او روی بر ميگرد
بد و قيراط هر قيراط همچو کوه احد باشد ابن عمر فرمود آنحضرت و ابو بکر و عمر را و ديکه پيش جنازه
ميروند و اين مثل است و همی که در زمان را از دفن همراه جنازه و لکن عزيمت کرد و فرمود چون
جنازه را بنياد يا ليتيد و هر که هر شش روز نشيند تا آنکه نهاده شود و نهي بر زمين يا در محراب و او را
او فق است با حديث عبد الله بن زيد مرده را از پائين قبر و قبر در آورد و گفت اين سنت است
و آنحضرت فرمود مروگان خود را چون در قبر بنيد بگويد بسم الله و على صلاة رسول الله
و فرمود که ستن استخوان مرده همچو شکستن است و حالت حيات يعني در گناه برابر است مسد
بن و قاض گويد براي محمد سازيد و بر آن شتهای خام ليتا ده کنيد چنانکه با آنحضرت کرد
و بلند کرده شد قبر او بر زمين ابتدا ده یک شبر گويم قدر شبر موقوف است و موقوف همان است
باشد و همی فرمود از گنج کردن قبر و ان شستن بر آن و از بنا ساختن بالا آن و نماز کرد

بر عثمان بن مظعون و آمد بر قبر او و انداخت بروی خاک سه بار و وی ایستاده بود و چون
 از دفن سیت فاغ شدی بر قبرش ایستادی و گفستی آمرزش خواهید از برای برادر خود
 و سؤال کنید از برای او ثبیت راکه وی درین دم پرسیده میشود و این نزد او دوست
 با تصحیح حاکم فخره ابن حبیب گوید صحابه و دست می داشتند که چون برابر کرده شود قبر برادر
 و مردم از روی بر گردند نزد گور او گویند یا فلان قل لا اله الا الله سه بار یا فلان قل
 ربی الله و دینی الاسلام و نبی محمد و این حدیث بطریق وقف و رفع هر دو مروی شده
 و فرموده می که در مزار از زیارت قبور پس زیارت کنید آنها که مذکر آخرت و فرمود
 دنیا است **س** کی که بگو غریبان شهر سیری کن + همین که نقش المهاجر باطل افتاده است
 و در تفرار روح روایات مختلف آمده از عرش تا فرشتگان نشانداده اند راجع آنست که روح
 پنهان در علمین است و ارواح کفار و عجمین و برزخان زاریات قبول نیست فرموده همچنین
 ناخود مستحق و از ام عطیه بر عدم روح بیان گرفته و فرموده و لعذاب کنند در قبر بنا بر نیات
 بروی در دفن و خمر بنوعی انس حاضر بود و آنحضرت نزد گورش نشسته دید که هر دو چشمش
 اشک میریزد و فرمود که مردگان را در شب فن کنید مگر آنکه مضطرب دید و در کفایت که خبر
 کرد از اقبال در شب تا آنکه نماز کنند بروی و وی که خبر مرگ جعفر رسید فرمود از برای آل جعفر
 طعام سازید که ایشان را شاغل آمده است و صحابه را نزد برآمدن بسوی مقابر این دعا می خواند
 السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین انا ان شاء الله بکم للاحقون نسل الله
 لنا و لکم العاقبة و باری بر قبور مینه گذر کرد و روایات آن آورده فرمود السلام علیکم
 یا اهل القبور یرفع الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن بالاثرت امر و زگار زفته حریفان
 خبری نیست + فرداست درین بزم زمام اتری نیست + و فرمود و دشنام دهید مردگان را
 چه رسیدند با آنچه پیش فرستاده اند و فرمود تا ایذا ندیدند زندگان را و دشنام نهند پس که طاعت
 باشد مذموب معلوم اهل مذموب معلوم +

کتاب در بیان زکوة

آنحضرت صافرا همین فرستاد و فرمود فرض کرده است او تعالی بر ایشان صدقه در ابراهیل
که از تو اگر آن گیرند و بر فقر ابراهیل گذارند آنست گوید ابو بکر او را کتاب نوشت و میگفت بسجده
بحرین فرستاد و آن کتاب این است بسم الله الرحمن الرحیم این است فرضیه صدقه
که آنحضرت بر مسلمانان فرض فرمود و خدا بدان رسول خود امر کرده است و بسیار از
شتران و آنچه کمتر از این است یک گوسفند است در هر پنج شتر یک گوسفند باشد و چون برسند
بست و پنج تا سی و پنج پس واجب در آن یک بنت مخاض است ماده یعنی آنکه یک سال
بروی گذشته باشد و در سال دیگر قدم نهاده پس تا آخر آن سال همین نام دارد و اگر بنت مخاض
نباشد این لبون زیرا بدین معنی آنکه دو سال بروی گذشته و در سال سوم در آن و چون بسجده
شتر تا چهل و پنج برسند در آن یک بنت لبون است و در چهل و شش تا شصت
یک حقه بود و کوفته شتر یعنی آنکه سه سال بروی گذشته و در سال چهارم در آن و در شصت
یک تا هفتاد و پنج یک جذعه است یعنی آنکه بروی چهار سال گذشته و بای و پنج گوسفند
و در هفتاد و شش تا نود و دو بنت لبون است و در نود و یک تا یک صد و سبست و در نود و سه
و در زیاده بیکصد و سبست در هر چهل شتر یک بنت لبون است و در هر پنجاه یک حقه و هر که جز
چهار ابل ندارد بروی صدقه نیست مگر آنکه خداوند شتر بخواد و گوسفند آنکه بیرون می چرند
و قتی که چهل تا یک صد و سبست باشند یک گوسفند است و در زیاده بیکصد و سبست تا دو صد
و گوسفند است و در زیاده بر دو صد تا سه صد گوسفند باشد و چون برست صد پیغز اید
هر صد یک گوسفند واجب باشد و اگر درین سائده اخیل گوسفند یک گوسفند کم است پس
در آن خود صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخواد و میان متفرق جمع میکنند و نه میان بجمع نفر
نمایند بخوف صدقه و آنچه میان دخیل باشد هر دو با هم تراجم بر آری کنند و در خارج صدقه

کسان سال و عیال و زنده نگه داشتن آنکه صدق بخوابد یعنی ستانده صدقه و در سیم خالص
 چهل یک است و اگر بخود و دیگر یک صد و نود و در آن صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخوابد و هرگز نه
 او از شتران صدقه بجزع بود و و سه جزد نه از او بلکه نزد او صدقه است از وی همان صدقه بجزع
 و همراه آن دو گو سفید بگیند اگر دوست بهم دهند یا بست در چهل تا نند و آنکه صدقه ندارد و بجزع دارد
 از وی همین جزد قبول کنند و صدق او را دو گو سفید یا بست در سیم بد و راه البخاری جناب
 نبوت چون معاوی بن جیل را همین فرستاد امر کرد که از هر سه گا و یک گوسفند ساله یا ماده و از هر چهل
 گا و دو ساله و از هر تخم یک دینار یا برابر آن جاریه معافری بگیرد و فرمود صدقات مسلمانان
 بزرگهای ایشان گرفته شود و راه او در لفظی آمده که بگیرند از او و خانههای ایشان نیست بر مسلمان و بر بنده و
 اسب او صدقه مگر صدقه فطر و در هر ساله ابل و چهل مهار یک بنت لبون است شتران یا
 از حساب آنها جدا نکنند و هر که صدق دهد یا میدا اجرا او را اجرا شد و هر که نهد تا از وی بگیریم
 و نیمه مال او فرضیه نیست از فرضیه با سه پرو گا و دو کاه و حلال نیست آل محمد صلعم را از صدقه هیچ
 و در دو صد در هم که بچول بران گذشته است پنج در هم است و هیچ نیست تا آنکه بست و دینار
 بود و بر کسالی بگذرد پس در آن نصف دینار باشد و در زائد برین نصاب بهمین حساب
 واجب گردد و نیست زکوة و هیچ مال تا آنکه یک چول بگذرد و همچنین در مال مستفاد تا آنکه سال
 بگذرد و راجع وقف اوست بر عمل گرم اند و همه و در گاوانی که کاری کنند صدقه نیست و این
 نیز موقوف است بروی علیه السلام و وکی تیمم را میرسد که تجارت کند در مال تیمم و ترک ندهد آنرا
 تا آنجا که صدقه اش بخود و اسناد این حدیث ضعیف است اگر چه شاهی مرسل دارد و آنحضرت
 را چون قومی صدقه می آورد می گفت اللهم صل علیهم و متفق علیه و عباس را رخصت
 داد و تعجیل صدقه وی پیش از جولان حول و فرمود نیست در کمتر از پنج اوقیه از سیم صدقه و نه در
 کمتر از پنج ذو و از شتران صدقه و نه در کمتر از پنج و سق از تمر صدقه و نه در کمتر از آن در دانه صدقه
 و هر چه بر آسمان و چشمها آب داد یا عثری است در آن عشرت عثری آنکه آب را بر گماست خود

می کشد و در آنچ آب داده شده است بکشیدن نصف عشرت و در روایتی بجای شری
 بعل آمده و هر دو بیک معنی است و در آن همان عشرت است که گذشت و در آنچه داده شده است
 بسویانی یا بنفع نصف عشرت ابو موسی اشعری و معاذا فرمود که بگیر صدقات را اگر ازین چهار تن
 جو و گندم و مویز و خردا و از خیار و خربزه و انار و نه صدقه را معاف کرد و سندی ضعیف است
 و قه بود چون اندازه کنید انگور و خرمالو پس بگیرید و شلخت و بگذارید یک ثلث و اگر توانید
 ربع بگذارید و انگور را اندازه کنید چنانکه خرمالو بر درخت خرس می کنند و بگیرند و در زکوة این
 زیب یعنی چنانکه در زکوة نخل تمر می گیرند و در سندی القطاع است زنی پیش آنحضرت صلعم
 آمد همراهش دخت او بود و در دست و قرش و دو دست افشار بود از طلا فرمود زکوةش
 می ده گفت نی فرمود و مگر خوش دارے که بپوشاند تر از زقیامت و دو دست افشار از
 آتش و وزخ آن زن آن هر دو سکه بیفکند و اسنادش قبولیت ام سکه او ضاحی از زینب بود
 آنحضرت را گفت این گنج است فرمود اگر زکوةش دهی گنج نباشد و سمره بن جندب را امر کرد
 به بر آوردن صدقه از مالی که از برای فروخت آماده کرده است و در سندی ابن مسعود در تلخیص
 گفته که در سندی جبهالت است استه پس در ایجاب زکوة در اموال تجارت بحت نیز در آن
 در رکاهت خمس است و رکاز معدن است یا و فی ثبالت و ثمانی اولی است در باب و مروی که
 گنج در ویرانه یافت فرمود که اگر در قریه مسکونی یافته است آنرا باید شناسانید و اگر غیر آباد
 یافته است پس در آن و در رکاز خمس است و از معاویة قبله که ناحیاز ساحل بحر است صدقه شأ

باب در بیان صدقه فطر

فرض کرد آنحضرت صلعم زکوة فطر را یک صاع از خرمالو یا یک صاع از جو بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد
 و کلان از مسلمانان و امر کرد با داسے آن پیش از بر آمدن مردم بسوی نماز و فرمود بی نیاز
 گردانید ایشان را درین روز از کوچ بکوچه گردیدن و در بدرشتافق ابو سعید خدری گفت با صدقه

می و اویم در زمان نبوت یک صاع از طعام یا صاعی از خربایا صاعی از جو یا صاعی از زبیب
یا صاعی از اقط پس همیشه همان برآرم که در زمین نبوت می برآورم و در روایتی آمده که
نبرآرم همیشه مگر همان یک صاع ابن عباس گوید فرض کرده است آنحضرت زکوة فطر از برای
طهرت صیام از لغو و شوش و بنا بر طعمه از برای مساکین پس هر که پیش از نماز دو اوقیه قبول
و هر که بعد از نماز دو اوقیه پس صدقه الهیه است از بعد از نماز

باب در بیان صدقه تطوع

هفت کس اند که جا میزدند ایشان را خدا تعالی در سایه خود روزی که جز سایه او سایه دیگری نیست
ایشان مردیست که صدقه داد و پنهان تا آنکه ندانست شمال او آنچه افتد که زمین او و زمین
هر آدمی در سایه صدقه خود است یعنی بر وزن قیاس خواه فرض باشد یا تطوع تا آنکه فی حدیث
بیان مردم و هر مسلمان که بپوشاند مسلمان دیگری را جامه بر بر شنگ پوشاند او را خدا تعالی
از طعام سبز بهشت و هر مسلمان که بخواند مسلمان را برگرشنگ بخواند او را خدا تعالی
از میوه های بهشت و هر مسلمان که بنوشاند مسلمان را بر تشنگی بنوشاند او را خدا از حقیقت نعم
و دوست بالا بهتر است از دست پائین بالا آنکه میدهد پائین آنکه میستاند قبول غیر زک و
فرموده افغان بن النفاق بر کسی که عیالداریش می کنی بهترین صدقه آنست که از پشت
توانگری باشد و هر که نگاه دارد خود را از سوال نگاهدارد او را خدا تعالی از احتیاج بر دم و هر که
مستغنی شود از سوال مردم بے نیاز سازد او را خدا تعالی و آمده که فضل صدقات جهیل
و بدایت کن بعیال و فرمود صدقه کنید مردی گفت که نزدن دیناری هست فرمود جان
صدقه کن گفت نزدم یک دینار دیگر است فرمود بر فرزندان خود صدقه کن گفت نزدم
دینار دیگر است فرمود بر زن خود صرف کن گفت دیناری دیگر است فرمود بر خاوم
خود تصدق کن یعنی بر مرکب خود گفت نزدم یک دینار دیگر است فرمود تو بدان بنیاد تر

یعنی هر كه مستحق تر باشد با دار زانی دار و فرمود زنی كه نفقه كز از طعام خایه خودش برون
افسا و او را اجبر باشد بدان نفقه و زوج او را اجبر باشد بنابر اکتساب و خازن را مثل آنها بخش
ایشان از اجبر بعضی چیزی کم نگردانند ترتیب زن این مسعود آمد و گفت ای رسول خدا شما اخر
امر بصدقه کرد یعنی زنمان را و فرمودم زیرا من هست نمیستم که آنرا صدقه کنم این مسعود زعم کرد که
وی و فرزند زان وی حق کس هستند که تصدق کنم بر ایشان فرمود این مسعود راست گفت
شوی تو و فرزند زان تو حق کس اند که بر آنها تصدق کنی گویم این تصدق عام است از
فرزیه و قطع و در باره سائل ارشاد فرمود که مرد همیشه مردم را سوال میکند تا آنکه می آید و وقت
زیست در روی و سه یا در گوشت و هر که سوال کند مردم را باهاست آنها بصدقه تا ثروست
نی طلبد اگر انگری از آتش پس بگو که کم طلبد یا بسیار خواهد و اگر کسی از شمار رسن خود گیرد و
پشته نیزم بر پشت خود آرد و آنرا بفروشد و او تعالی بدان آبروی او را نگاهد و بهتر است
او برای او از آنکه مردم را سوال کند و بدهد یا ندهد و فرمود مسئله خراش است می خراشند
روی خود را بدان مگر آنکه سوال کند از پادشاه یا و کاری که از ان چاره کاریست

باب در بیان قسمت صدقات

فرمود حلال نیست صدقه مرغی را مگر پنج کس ایکی عامل بر صدقه دیگر هر که صدقه را بمال خود
خریده سوم قرضدار چهارم غرگنده در راه خدا پنجم سگینی که بروی تصدق کرده اند وی از ان
صدقه چیزی نتواند اگر سه هدیه کرد و کس نزد آنحضرت صلوات الله علیه آوند و صدقه خواستند نگردانند
گردانید و هر دو را حست یافت فرمود اگر خواهید شمارا بدیم اما غنی و قوی بکنتب را در ان حظ نیست
و فرمود حلال نیست صدقه مگر یکی را از سه کس یکی موی که حامل جماله است حلال است او را
تا آنکه بدان برسد دوم موی که جاکه آمد و مال در مالک ساخت که وی را نیز مسئله حلال است
سوم مردکیه او را فاقه رسیده است حلال است او را مسئله تا آنکه بقوامی انعیش برسد و جزین

احوال سله حرام است و سائل حرامخوار و زیبا نیست صدقه آل محمد را چه این صدقات
 چه کمای مردم است و در لفظی آمده که حلال نیست محمد و آل محمد را گویم از هاشمی بهائیه هم دست
 نیست تا بدیگر چه رسد به حسین بن مطعم و عثمان بن عفان نزد جناب سیالت آمدند و گفتند
 که بنی مطلب را از خمس خیبر دادی و ما را گداشتی با آنکه ما و آنها در یک منزلت هستیم بنی مطلب
 بشمار خود جزین نیست که بنی مطلب و بنی هاشم یک چیز اند گویم مراد بنی هاشم و بنی جلال
 علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل حارث است و حسین و عثمان آل نوفل و آل عبد
 شمس اند ایشان را با بنی مطلب یکجا نکرد و مراد بر صدقه بنی مخزوم گذاشته بود و
 ابی رافع مولای نبوی را گفت با من باش تا بهره خود از صدقه ببری گفت آنحضرت را
 پرسم چون پرسید فرمود مولای قوم از انقضای قوم است و ما را صدقه حلال نیست یعنی پس تمام
 روانباش و همزه صحنی الصدقه را عطا یا میدادی گفت محتاج تره را از من بده فرمود بگیر و
 مالدا شو یا تصدق کن آنرا هر چه بیاید ترا ازین مال و تو نیز مشرف هستی و نه سائل آنرا بستان
 و آنچه این چنین نیست پس نفس خود را در پی آن مکن

کتاب در بیان صیام

فرمود تقدیم رمضان بیک صوم و در صوم نکند مگر مردی را که روز روزه او باشد که وی در آن
 یوم روزه می تواند گرفت و صائم در روز شک عاصی ابو القاسم است قاله عمار بن یاسر
 و فرمود روزه گیرید بر ویت بلال را فطرا کنید بلال و اگر ابر باشد بر شما اندازه ما و کنید یعنی
 سی روز را کامل گردانید چنانکه در روایت دیگر است که املوا العدة ثلاثین و در لفظ دیگر
 املوا عدة شجیان ثلاثین مردم بلال می بستند ابن عمر آنحضرت را صلواتم بگردان که من آنرا دیده ام
 پس خود هم روزه گرفت و هم مردم را امر بصیام نمود و این دلیل است بر قبول شهادت عدل در
 دین محل و یک بار با نیشینی نزد آنحضرت صلواتم آمد و گفت من بلال دیده ام فرمود شهادت

بوالا اله گفت آری فرمود گواهی می دهی بخدا رسول اله گفت آری فرمود اعلام کن ای ببال
 در مردم بآنکه فردا روزه گیرند و فرمود هر که نکرده است روزه در شب پیش از فجر اصطیاء است
 و در لفظ وارد شده که نیست صیام مگر آنکه فرض نکردش از شب آنحضرت صلعم روزی
 بر عاقله درآمد و گفت نزد شما چیزی هست گفت نه فرمود پس اکنون من روزه دارم بار دیگر
 آمد و پرسید عاقله گفت مادر تویی در هدیه آمده هست فرمود بآنکه من صائم برخاسته ام
 و از آن جناب بخورد و فرمود همیشه مردم بخیر اند مادام که شبانی کنند در کثرت روزه و احب عبدا
 بسوی خدا عمل ایشان است در فطر و تحن و خورید که تحن برکت است و انتظار کنید بر تر و اگر نیاید
 پس بر آب بکشاید که آب طهور است و بنی فرمود از وصال موی گفت تو مو صلت می کنی فرمود
 کدام یک از شما مثل من هست من شب می کنم و حالیکه طعام می دهم مرا ب من و آب بنوشان
 مرا چون باز نمانند وصال کرد با ایشان یک روز باز یک روز دیگر پتبریدند لاله ای فرمود
 اگر تا آخری کرد لاله ای فرمود شما و این سخن را بطریق محال بر ایشان گفت چون دید که از وصال
 باز نمی ایستند و هر که ترک نکرد سخن دروغ و عمل بی باطل و جهل نگذاشت خدا را حاجتی در ترک طعام
 و شراب او نیست و بوسه می داد آنحضرت صلعم عاقله را و می صائم بود و مباشرت می کرد
 او را و حالت صوم و لکن ملک بود از برای ارب خود در رمضان و حجامت کرد و حال حرام
 صیام و گذشت بر مردی در بقیع و می حجامت می کرد در رمضان فرمود حاجم و محجوم هر دو
 مفسر شدند و اول در بخاری است و آنس گفته بعده رخصه و آنحضرت صلعم صائم را و حجامت
 و حجامت می کرد آنس وی صائم بود و سر کشید جناب برالت در رمضان بحالت صیام
 و سندش ضعیف است و نزدی گفته لایصح فیه شی و صائمی که اکل و شرب کرد بنیان وی
 صوم خود را تمام کند و این طعام و قیام از جانب خدا است و مفسر در رمضان بنیان قضا
 و نه کفار و این خبر صحیح است و اینست قضا بر یک یک غلبه آورده و بر کوفتی و هر که خورده
 کرد بر وی قضا است آنحضرت صلعم چون در سال فتح مکه در رمضان بسوی مکه برآمد روزه گرفت

تا آنکه یکایک تمیم رسید و مردم هم صائم بودند قح آب طلبید و آنرا چندان برداشت که مردم
 همراهی بدیدند آنرا نبوشید گفتند که بعضی مردم هنوز روزه دارند فرمود اینها فرمان آنرا این
 دو بار بلفظ اول ثلاث العصاة ارشاد کرد و در آن فطری آمده که این قح را بعد از عصر وقتی بیاشاید
 که گفتند صیام بر مردم شاق است و انتظار فعل شامی بر نذر عمر و اهل گفت ای رسول خدا
 در خود قوت بیهیام در سفر می یابم بر من گناهی هست یعنی اگر روزه بگیرم فرمود این نصیحت
 از طرف خداست که آنرا بخور و خوب کرد و هر که روزه گرفتن دوست گرفت بروی جناح نیست
 و نصیحت دارد شیخ بگیرد اگر آنکه افطار کند و عوض هر روز سکینی را بخوراند نصیحت قضا بر او
 و کسی آمد و گفت بلاء شد فرمود که بلاء که گفت افتادم بر زن خود در رمضان فرمودی یا
 کلام بند که آنرا آزاد کن گفت نه فرمودی توانی که دو ماه پیانی روزه گیری گفت نه فرمود
 سکین را توانی که بخورانی گفت نه نصیحت درین میان زنبیلی از خرمایند آنحضرت صلی الله علیه
 فرمود این را تصدق کن یعنی در کفاره خود گفت بر فقیرتری از خود نصیحت میان دو لایعینه
 سنگستان مدینه اهل خانه که محتاج تر باشد بسوی این تر از ما آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و غنائهای بیشتر نمایان شد و فرمود برو و اهل خانه خود را بخوران رواه سلم و صباح می که جنب
 از جاع پست غسل می بر آورد و روزه میگرفت و قضا نمیکرد آنرا و هر که بر دو بروی صوم است
 ولی او از طرف وی روزه بگیرد

باب در بیان صوم تطوع و صیام منعمی

آنحضرت را صلوات بر او باد صوم یوم عرفه پرسیدند فرمود کفاره سال گذشته و سال آینده است
 و صوم عاشورا کفاره یک سته ماهیست فقط در روز دوشنبه پیداشدم و سبوح گردیدم فرمود
 بر من وحی یعنی باین جهت درین روز صوم میگیرم و هر که در رمضان روزه گیرد و خوش روز را
 از شوال تابع آن گرداند و صیام دهد باشد یعنی بحساب الحسنة بعشرة اقلها نصیحت

بند که احصاء شود در راه خدا اگر آنکه دو گزیند خدا از روی او نارا بختا، ساله راه و جوش و فیه
می گرفت تا آنکه می گفتند که افطار نکند و افطاری کرد تا آنجا که می گفتند که روزه بخوابد گرفت
رویه نه نشد که جز رمضان است که ایام که ماه دیگر کرده باشد و بیشتر قسم نشد لایق امر
در ماه شعبان بود و امر فرمود بصوم شش روز از هر ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و این را
ایام بیض گویند و فرمود حلال است زن را که روز دیگر در وقت او حاضرست مگر باذن او بیض
در غیر رمضان و از صوم و روز فطر و مخبر نمی نموده و فرموده ایام تین ایام خود و نوش
و زاید از خداست عز وجل است و نیست خصمت هیچ یک را و صوم ایام تین را که سه را
که هر ی نیافت و آن تخصیص شب جمعه ایام میان شبها و آن تخصیص روز آدینه بصیام
میان ایام نمی آمده مگر آنکه در روز صوم یک شب قدر پس چهار روز جمعه روزه نباید گرفت مگر آنکه
یک روز پیش از آن یا پس آن صام گردد و در روایتی آمده که چون شعبان نیمه شد روز دیگر
امام احمد است که این روایت نموده و فرمود روز دیگر در روز شنبه مگر روزه فرض و اگر نیاید
یک از شما مگر همین پوست انگور یا عود و خیر همان را بخاید و در سندش خطا است و مالک
از کاش کرده و ابو داود گفته منسوخ است و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روزه بر ثوبه کشیدنی گرفت و غیره و که
این هر دو روز یوم عید شکر کان است میخوانم که گفت ایشان که نم در عرفات از صوم یوم
عرفه نمی نموده و گفته روزه نگرفت هر که صوم ابر کرد و در لفظی لا صام ولا افطر

باب در بیان اعتکاف و قیام رمضان

هر که قیام رمضان کرد برادر ایمان و احسان بخشیده شد و اگر کسی پیشین او چون عشره ذی القعدة و دهه

وفات یافت و بعد از وی ز زمان او نیز هیچین کردند عاقله گوید رسول خدا سفر در این روز
 دوی در مسجد می نمودن آن را نشانه می کشیدیم و نمی آمد در خانه مگر از برای حاجت وقتی که
 متکلف می بود و گفت سخت بر متکلف آلت که عیادت مریض نکند و جنازه را حاضر نشود
 و زن را سر زناید و نه بیاض او شود و نه بنا بر حاجتی بیرون آید مگر آنچه لابد است و نیست
 اعتکاف مگر نهجوم و مگر در مسجد جامع و صحیح وقف آفرین حدیث است بر عاقله و لکن ابن عباس
 گفته نیست بر متکلف عیام مگر آنکه بر جان خودش واجب کند مردی چند از یاران نبوت
 شب قدر را در خواب دیدند که در وقت شب اخیر است آنحضرت فرمود صلواتی کنی کنی که خواب
 شما مطابق واقع افتاده است در بار یک سبوع او آخر پس هر که بخری آن باشد در همین سبوع او را
 جستجویش نماید و نیز فرمود شب قدر شب لبست و نهیم از رمضان است و راجع وقف او است
 بر معاویه بن ابی سفیان عاقله گفته اختلاف کرده اند تعیین لیلۃ القدر بر چهل قول که
 در فتح الباری آورده ام انتی و این اقوال مع شی زائد در سکن تمام مذکور است عاقله پرسید
 اگر دانم که شب قدر فلان شب است چگونه فرمودم لا اله الا الله عاقله جواب لغو فاعف
 عتی که می بختی بر حال ما این که هتم اسیر کند هوا ابو سعید خدری گفته آنحضرت صلوات
 فرمود لبته نشو و بالا نما مگر بسوی سه مسجد یکی مسجد الحرام و دومین مسجد نبی مسجد مدینه منوره
 سوم مسجد اقصی یعنی بیت المقدس و شد حال کنایت است او فرمود این حدیث متفق علیته
 و آنکه علم حدیث منع کرده اند سفر را از برای زیارت قبور و جائز و داشته اند سفر را
 دیگر بلیل های دیگر و احدی در سلف از برای زیارت حقی فاضل یا مفضل سفر اختیار
 نکرده و قصه بلال صحیح نیست و ایراد این حدیث درین باب موزن است بآنکه اعتکاف در
 مسجد باید اگر چه با نیاز سفر از برای مساجد فاضله چنان بود

باب در بیان فضل حج و بیان کیسه حج برومی است

آنحضرت فرمود که مسلم عمره تا عمره کفاره چیز است که میان این هر دو است و حج میبرد و آنرا
 مگر خجست گویم هر دو آنست که در آن مکتب مناسب و همه در یافتند یا آنکه بجناب اتی پذیرا
 گردید یا آنکه بهتر از آنکه گرفته است برگشته یا در آن اطعام طعام و افشای سلام نموده
 عاقلانه پرسید که هر زمان هم جهاد واجب است فرمود آری همای است که در آن قتال
 نیست و آن حج و عمره است تا بدین نشانی آمد و گفت عمره واجب است فرمود نه و اگر کنه بهتر باشد
 ترا و راجع وقت اوست بر جابر و اتم جابر مرفوعاً روایت کرده که حج و عمره دو فرضیه است
 و تسبیل اجاب نبوت تفسیر بزار و راحله فرموده و راجع اسیال اوست و سواری چند را
 در مقام روحاء و دید فرمود کیست این قوم گفتند مسلمانیم تو کیستی فرمود رسول اللہ زنی
 از ان میان کوهی را برداشت و گفت این راجع باشد فرمود آری و ترا اجر است فضل
 بن عباس روایت رسول خدا صلعم بود زنی از حتم آمد فضل بسوی او نگرستین گرفت و دو
 فضل را میداد آنحضرت صلعم روی فضل بسوی دیگر برگردانید آن زن پرسید که فرضیه
 خدا بر عباد او در حج پذیریم هر مرد را یافته است و وی بر راحله نمی تواند نشست از وی
 حج برگزیدم فرمود آری و این در حجه الوداع بود و همچنین زنی از حجه آمد و گفت مادر من مذکر کرده بود
 که حج کند مگر کنه تا آنکه بد از وی حج بکنم فرمود آری بکن و بگو که اگر بر مادر تو وام بیود تو آنرا
 نسیداوی بگزارد و ام خدا را که او تعالی احق است بوفای آن هر دو حدیث دلیل است بر جواز
 نیابت و حج از قریب بر آری قریب نه از جنبه برای جنبی و غریب و هر کوه که حج کرد و باز بالغ
 شد بروی واجب است که حج دیگر بگذارد و هر بنده که حج نمود و پسر ترا زاد شد بروی حج دیگر
 محفوظ و وقف این حدیث است بر ابن عباس آنحضرت صلعم در خطبه گفت خلوت نکند مرد در
 بیگانه مگر آنکه با او ذم و محرم باشد و سفر نکند زن مگر همراهی محرم مردی برخاست و عرض نمود

که زخم حج رفته است و تمام در مظان غزو و نوشته شده فرمود و بر وج کون همراه زن خود
 یکی را شنیدی گوید لیلیک عن شبریه فرمود شبریه کیست گفت برادر من یا غوثیا و غیره
 من است فرمود از خود حج کرده گفت نه فرمود حج کن از خود پست از طرف شبریه کن و راجع
 وقف است بر این عباس و هر چه باشد نیابت حج بعد از حج خود است نه قبل از آن و آن هم
 و سیکه از طرف خویش برادر بودند از جانب غیر آنحضرت صلعم چون در خطبه ارشاد کرد که
 حق تعالی بر شما حج نوشته است اقرب بن حابس گذارش کرد که یک دو سه سال مکتوب
 شده است فرمود اگر سه گفتم در هر سال است واجب می شد و لکن حج کیا راست یعنی
 در تمام عمر و آنچه بران بنفراید تطوع باشد و در حدیث اشارت است باینکه احکام شرع منقوض
 برای جناب نبی پناه صلعم و الله اعلم

باب در بیان موافقت

توقیت که در قول خدا صلعم از برای اهل مدینه ذی الحلیفه را و از برای شامیان محضر را و
 از برای نجدیان قرن سنابل را و اهل یمن را صلعم مقرر فرمود و گفت هن لهن و لمن اتی
 علیهن من غیرهن همین اراد الحج و العقیقه و هر که و رای یمن جایاست و ای حرام بند
 از جایکه انشاء آن کرده است تا آنکه اهل مکه از مکه بر بندند و اهل عراق را ذات عرق نشان
 داده و در بخاری آمده که این را عمر بنی السخن توقیت کرد دست و از برای اهل مشرق
 آنحضرت صلعم عقیق ربیقات ساخته و الله اعلم

اهل یمن

باب در بیان وجوه صفت حرام

عائش گوید بر آیدیم با آنحضرت صلعم در عام حجة الوداع پس بعضی از اهل مال بمکه کردند و بعضی
 اهل نجد و آنحضرت اهل مال حج کرده بود پس هر که منهل بمکه بود حلال شد و هر که منهل بود حج

تنها یا جامع بود میان حج و عمره وی حلال نشد تا آنکه روز آخر آمد یعنی پس از وفات حال شد
و از احرام برآمد

باب بیان احرام و در آنچه بدان تعاقب دارد

اهلال نکرد رسول خدا صلعم گراز نزد سی ذی الحلیفه و فرمود آمد مرا جبریل و گفت ای محمد صلعم
خود را بر پنج اصوات باهلال و خودش بر نه نشد از برای اهلال غسل بر آورد و پرسیده شد
از لباس محرم پس فرمود که بنوشید قمص و نه عمامه و نه سراویات و نه برانس و نه خفاف
یعنی پیرهن و دستار و یا جامه و کلاه سر پوش و نه سوزن آنگاه یک پا پوشید و بپوشید
فرمود از کعبین ببرد و جامه رنگین بر عفران بنوشید و زن نقاب بر رو نیکند و دست مانند بکار
عالت آنحضرت صلعم خوشبوی مالید پیش از احرام و قبل از طواف بیت و حتی کرد محرم را
از آنکه کجای خود یاد گیرے بکند و خطبه نماید و در قصه صید حار جوشی که ابی قتاده بدین احرام
صیدش کرده بود آورده که آنحضرت صحابه محرمین را پرسید که کی از شما او را امر بصدید
یا اشاره بدان کرده است گفتند فرمود بخورید گوشت باقی مانده و صعب بن جثامه در
مقام ابودان گوی خری در بدین فرستاد آنرا بروی باز گردانید و فرمود واپس نکردیم مگر
آن جهت که محرم به تیمم و توفیق آنست که صعب از برای آنحضرت صلعم صید کرده بود واپس آنرا
نگرفت و بخورد و ابی قتاده بر اسے آنحضرت صید نکرده بود واپس مرا بکلی آن فرمود و قیل
غیر ذلک پنج داب اند که همه فاسق اند شته میشوند و حلال و حرم نراغ و غلیظ از گوشت و پوست
و سنگ گزنده و حجامت کرد آنحضرت صلعم و وی محرم بود و کتب بن حجر در بار و شته پیش از صلعم
بروند و پیشها بر روی او می افتاد و فرمود گمان نداشتیم که این ای تو باین حد رسیده است
گو سفدی می یابی گفت نه فرمود سه روز و سه روز گیر یا شش مسکین را اطعام بخوران هر
مسکین نیم صاع و چون مکه معظمه فتح شد در میان مردم استاد و حمد و ثنا گفت و فرمود

او تعالیٰ حبس کرد و آنکه پیل را و رسول خود و مومنان را بران مسلط ساخت و هیچ سیکه را پیش
ازین حلال نشد و مراهم بر آن ساعی از روز حلال شده است و بعد ازین احدی
حلال نشد پس حصید او را شنجاند و خارا را بنابرند و حلال نیست ساقط آنجا که نشد را و
هر که را قیامی گشته شد او را بهترین و دو نظر است یعنی فدیہ گیر و یکبخت عباس گفت مگر از غیر
که ما از او خانه و گور را بکار می بریم فرمود مگر از خرابایم علیہ السلام که را حرم گردانید و از برای
اہل مکہ دعا کرد و من مریض را حرم ساختم چنانکہ ابراہیم کہ را حرم ساخت و دعا کرد و صاع و
مریضہ و وحید از دعا ابراہیم از برای اہل مکہ و مریضہ حرم است از غیر تا شور

باب در بیان صفت حج و دخول مکہ

جابر رضی اللہ عنہ گفته رسول خدا صلعم حج کرد و ہم کاب او بر آمدیم چون بزی الحلیفہ رسیدیم
اسماء و خنصر عیس زن ابی بکر کچہ را پیدا نمخسرت فرمود غسل بر سر او بجای خون را بجایہ بگیر و
احرام بند نمودن و مسجد نماز گزارده بر تاقہ قصوی سوار شد و در بیدار آمد و اہلال کرد و توحید
و گفت لبیک اللہم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمۃ لک و الملک
لا شریک لک چون بخانہ رسیدیم استلام رکن فرمود یعنی حجر اسود را بوسید و جبید و رقبا
سم باروشی کرد و چهار بار و آمد بمقام ابراہیم و دو رکعت نماز کرد پتر بسوی رکن برگشت
و استلامش نمود و از باب بسوی صفا برآمد و نزد صفا این آیت خواند ان الصفا والمروة من
شعائر اللہ ابدأ بما بدأ اللہ بہ و بالای صفا برآمدہ خانہ کعبہ را دید و رو بقبلہ شدہ توحید
بگوید لا اله الا اللہ وحدہ لا شریک لہ الملک و لہ الحمد و هو علی کل شیء قدیر لا اله
الا اللہ الحز و عدلہ و نص عبدہ و هزم الاحزاب وحدہ گفت و در میان این اذکار
سم بار دعا کرد و از صفا بسوی مروہ فرمود و شد چون در میان راوی رسید بدوید تا آنکہ ببلند
برآمد پس شش کرد بسوی مروہ و آنچه بر صفا کرده بود و در بخا ہم بر مروہ بجا آورد چون روز توفہ

گذرانید س تا آنکه صبحی غسل برآوردی و این را از آنحضرت صلوات الله علیه یاد فرمودی یعنی که و صلی
 همچنین می کرد و از ابن عباس آمده که وی حجر اسود را بوسه میداد و بر آن سجده می کرد و حاکم
 این را مرفوع آورده و امر فرمود صحابه را بر تل در سه شوط و بمشی در چهار شوط در میان هر دو
 رکن و استلام نمی کرد از خانه بگرمین و در کن یا فی را عمر رضی الله عنه حجر اسود را بوسه داد
 و گفت سید ائم که تو سنگی نه زبان می کنی و نه سود و اگر نمیدیدم رسول خدا صلوات الله علیه که می بوسد تا
 منی بوسیدم ترا و این متفق علیه است و زیادت از رقی که علی مرتضی بجا ایش پر وخت
 مقام این روایت صحیح نمیتواند شد و عهد ایمان مقصود این هر دو بزرگ بودن بابست
 طری بنالتقریض العذول بذکر کفر فتن بن ادد و العذول بجا داد ابو الطفیل آنحضرت صلوات الله علیه
 را دید که طواف بیت می کند و استلام رکن بچوبی سر کج مینماید و آن مجن اهی بوسد و بگوید که
 طوافت بنی فرمود باضططباع و در چادر سبز یعنی چادر را از زیر بغل راست برآورده هر دو طرف
 او را بردوش چپ از طرف سینه و پشت می افکند و بر تپل و یکبار اندازد که نه میشد و بن عباس را
 در نقل یا رضعه از جمع یعنی مزدلفه شب هنگام بسوی منی گسیل کرد و این دلیل است بر خصوصیت
 در عدم استکمال بیست مزدلفه از برای زنان و اطفال و نحو ایشان و لهذا چون سوده بنی امیه
 در شب مزدلفه دستوری روانگه پیشتر از جناب نبوت خواست و وی ضعیف و بیمار بود و از آنجا
 بود و او را از آن داد و ابن عباس گفت که حجره عقبه را می نمکند تا آنکه آفتاب برآید و درین
 انقطاع است و ام سلمه او در شب خمر فرستاد تا رمی حجره پیش از حجر بکند و وی رفت و طواف
 افاضه نمود و فرمود هر که حاضر شد این نماز را یعنی مزدلفه و استسقاء تا آنکه روان شود
 و در حجره پیش ازین وقوف نموده است و در شب یا در روز پس حج او تمام شد و چرک خود را
 کرد و مشرکان تا آفتاب نمی برآمد از حج روان نمی شدند و از شرق بگریه میگفتند جناب نبوت
 برخلاف ایشان افاضه کرد پیش از آنکه آفتاب برآید و تا رمی حجره عقبه ننمود بلیگ گویان
 ماند و در رمی خانه کعبه را بر لب رویی را برین گردانید حجره هفت سنگریزه انداخت این سوره گفت

والذی لا اله غیره هذا مقام الذی انزلت علیه سورة البقرة متفق علیه و این می
روز خروقت چاشت شوده و در سه روز باقی بعد از وصال مهر کرد و این عمر اول رمی جمره
و نیا بهفت حصه می کرد و بر سینه بر سنگ گزیده بگیر می برد و بعد بیشتر در زمین نرم
رو بقیله و بر تری ایستاد و دست برداشته و عامی کرد پسر جمره و طلی راری می نمود و نیا
چپ در زمین حل آمده و در قبله استاده و تا ویر دست برداشته و عامی کرد پس
جمره عقیده را از لیلان وادی سنگ ریزه ای ندانست و نزدش وقوف نمی کرد و بر می گشت
میگفت که آنحضرت صلوات الله علیه را دیدم که این چنین بجای آورد و راه بخاری و فرمود اللهم
ارسل الحاقین گفتند و المقصودین یا رسول الله در کثرت سوم و المقصودین فرمود و این
دلیل است بر انصافیت خلق بر قصود حج و تکه واقف شد در حجة الوداع یعنی بجای از جباب
مروم از وی صلوات بر سیدین گرفتند یکی گفت از التمس من حقن کردم پیش از زنی فرمود و یکی
نویست حج و دیگری آمد و گفت من خودم پیش از رمی فرمودی کن حج نیست غرض که از سر
مقدم و زخر که و ال در سبیل شد همین افضل و کلا حرج از شما کرد و بعد الحمد و حدیث
متفق علیه است و لکن خود زخر پیش از طلی فرمود و صحابه را بدان امر نمود و گفت چون رمی خلق
نمودید علیل شد شمار خود شود و هر چیز گردان و سندش ضعیف است و فرمود نیست بر زنا
خلق همین تقدیرند عباس بن عبد المطلب از آن خواست و در بیعتت مکه شبهای منی بنابر ستان خود
اورا از آن داوود و عابد را در شب منی از منی حضرت فرمود و گفت رمی نمایند روز زخر باز می
کنند روز فردا برای دور و زپتر بر روز نهم یعنی کوچ بر می باید و از نهم و دور روز زخر خطبه
و هم در روز رفس که ثانی یوم خمرست و فرمود الیس هذا الاوسط ایام التشیق و عاتیه را
گفت که طواف تو بخانه وحی تو میان صفا و مروه پس می کند ترا از برای حج و عمره و این دلیل
بر کفایت یک طواف سعی از برای قارن و طواف افاضه زل نکرد و نماز ظهر و عصر و
و عشا گزارده اند که در محاسب بخواب شده بعد سهوا رفته بخانه کعبه آمد و طواف نمود و گشت

والله اعلم بالصواب فمن ادعى معرفته بعد علمه صلى الله عليه وآله وسلم في ما حرم الله من غير ما حرم الله
منزل بود یعنی نه بنا بر آنکه از مناسک حج است این عباس گفت مرد ما موافق با آنچه آخر عمر ایشان
بنیای کلیه باشد مگر بر حالت تخفیف کرده اند مرد طواف و ادای است و فرمود نماز درین مسجد
بهتر است از هزار نماز و غیر او مگر مسجد حرام و نماز در مسجد حرام افضل است از نماز درین مسجد
من بعد نماز روزه احد و صحه ابن حبان

باب در بیان قوای احصار

محضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود پس سوی سر ترا شنید و باز آن مجامعت کرد و بهی را
نخ نمود تا آنکه بسال آینده عمر و بجا آورد و ضباده دختر زیگفت ای رسول خدا من اراده
حج می کنم و بیارم فرمود حج کن و شرط کن که محل من همانست که آنگاه از بس کنی خطاب
با و تعالی است و فرمود و هر که مسور شد یا بی و یا انگ گردید و بی حلال شد بروی حج است
در سال آینده و الله اعلم و هذا آخر العبادات من مسائل بلوغ المرام قال مؤلفه روح نزع
صنه فی ۱۲ سبب الاول سئله و هو آخر العبادات و یتلوه الجزء الثاني کتاب الیوم
یعنی فی المعاملات ان شاء الله تعالی و قد حرصنا فاذلک فی من الرجوع من کلکة الی بلد
بھیال الحمیه فی او اخر سبب الاخر من شهر ۹۹ سئله الحمیه علی صاحبها افضل الصلوة

کتاب الیوم

باب در بیان شروط طبع و آنچه از آن نهی غنیه است

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که کلام کسب الطیب است فرمود عمل مرد و بدست خود و هر چه سبب
و در که بسال فتح ارشاد کرد که خدا و رسول او حرام کرده اند بیع باوه و مردار و خون تبان
گفتند در باره پیسه مردار چه میفرمائی که بدان گشته باطل است و پوسته را روغن زنند

و مردم بدان چراغ افروزند فرمودند این همه حرام است بکشته خدا بود را چون حرام کرد او
 ششم مردار را بلیشان که اختند آنرا و فرود خند و بهای آن خوردند و فرمود و در تبایع چون
 با هم اختلاف کنند و میان این هر دو بین نیست پس سخن سخن رب سله است یا بعد از آن
 بیع را ترک دهند و نهی کرد از شش سنگ و مهری و حلوان کا بن جابر بن عبد الله بر شتر می
 سوا و میفرت خواست که آنرا سلبه گرداند درین اثنا رسول خدا صلعم با و پیوست و او را دعا کرد و شتر را
 بز و پس چنان تیر شد که هرگز آنچنان تیزی نداشت و فرمود این را یک اوقیه بیست من
 بفروش و آن بوزن پیل در جم باشد وی گفت نفیروشم باز فرمود بفروش پس یک
 و قیه بفروخت و سواری خود تا خانه خود شرط کرد چون بخانه رسید شتر را نزد آنحضرت آورد
 شتر نقد داد وی آنرا گرفته برگشت کسی او پرسید و فرستاد و گفت گمان می کنی که کمی کردم
 و زمین نکردم بگیر شتر خود را و در اجم را که این تراست و این حدیث صحیح است و در حدیث شرط
 در بیع و رضاست و محل ناع و سیاقش و بیخا از آن مسلم است اگر چه بقیع علیه آمده یکی از صحابه بنده
 خود را بعد از خود آزاد کرده بود و جز آن بند دال دیگر نداشت آنحضرت بنده را طلب داشته
 بفروخت و این دلیل است بر جهت بیع مدبر و بر منع فسخ از تصرف در مال وی مثنوی در سخن
 افتاد و جان داد آنحضرت صلعم فرمود پیش را و آنچه کرد اگر او است بیند از مدمن را بخور
 و در لفظی سخن جامه آمده و در روایت دیگر است که اگر جامه است ماحول و بنگینید و اگر است
 نزدیک او نشوید و از شش گره و سنگ زجر فرموده مگر سنگ صید و حالت را در بار و بریره
 گفت که بگیر او را و شرط کن و اگر از برای آنها زیرا که نیست و لا ما را براسه آزاد کننده باشد
 همچنان کرد و بجهت آنحضرت صلعم مردم الیتاد و حمد و ثنای خدا کرد و گفت ما بعد از من
 چیست شرط می کنند که در کتاب خدا نیست بشرطی که در کتاب خدا نیست باطل است بهر چند شرط
 چنان بود حکم خدا حق بشرط انبیا و ائمه است و لا مگر کسی را که آزاد کرد یعنی نه کسی که بفروخت و فقط
 مسلم این است که خریدن و آزاد کردن بشرط کن از برای ایشان و لا و نهی کرد عمر فاروق از بیع

اموات اولاد و گفت فروخته نشوند و محبوب و مورد مهر و دوستی استماع کنند با هم مادام که
 مناسب نماید و چون خداوندش فروخته آید و دفع این خبر و هم است جا بر گفته
 مالکین کاران خود و اموات اولاد و امی فروخته و آنحضرت صلعم زنده بود و بانی دین یعنی نبی
 و آن بیع فحل آب منی نموده و همچنین از بیع شراب فحل و در روایتی از عسب فحل
 یعنی اگر ادا و ندرت کشتی و از بیع جبل الجبله و این بیع و جالبیت بود که شتر را می خریدند
 تا آنکه ناقه بزیاید از آن زاید و بزیاید و همچنین از بیع و بیه و لا و بیع حصاة و بیع غرضی
 و گفته هر که طعام خرد و فروشد آنرا آنکه به پیامد آنرا بکلیل یعنی بیع پیش از قبض جالبیت
 و دو بیع و یک بیع منی عنه است و هر که این چنین کند او را او کس آن هر دو بیع باشد یا رب
 مراد فروختن چیزی است لکن این قید رذیة با تقدیر و قیل غیر فلک و حلال نیست مطلق
 بیع یعنی کسی را فروخته بود و باز چیزی را برست وی بزیاید از آن چیزی فروشد و همچنین جالبیت
 و بشرط در یک بیع مثل فروختن جامه بیک کسی بشرط قصارت و خیاطت و جز این نیز گفته
 و حلال نیست مگر به غیر که بیع منی است و نه بیع چیزی که فرو فروخته شده و بیع منی است و در
 نفی عن بیع و شرط آمده و هم منی فرومود از بیع عریان یعنی اگر آن شی را خرید کند بیاید و در
 حساب دهد ورنه نزد بایع بگزارد و منی در اصل از برای تحریم است هر جا که باشد و برین بوده
 علمای اصول فقه و ائمه ایشان و فروختن سلیمه جالبه آنجا خرید کرده است منی عنه است
 تا آنکه تجاران را بحال خود بیاورند و این عمر را فرومود و فروختن بدینا و گرفتن در اهرم و غش
 و فروختن در اهرم و گرفتن دینار در بدش مضایقه ندارد اگر بنسخ آن روز بگیری مادام که شما
 هر دو جدا نشده اید و میان شما چیزی است یعنی استبدال این نقد و بیکدیگر بشرط تقابل
 محلیست از دست تا بیع نقد منیسه لازم نیاید و با نگر و دوا لعل علم و منی فرومود از بخش یعنی بنگار
 نسخ از برای فریب دادن و دیگری و منع فرومود از محال یعنی فروختن کشت به پیامد از گنم و از
 مزایه یعنی خریدن میوه تازه به عوض میوه خشک و از مخایره یعنی اگر ادا و ندرت زمین بر سر

معین پنجگوشه و ربع و از دنیا یعنی استغفار بعض مال از بیع بنا بر غرر یا جهالت مگر آنکه مقدارش
 براند و در روایت دیگری از مخاضه و ملاسه و منابذه و مزایسه آمده مخاضه بیع شمار جزو بیع است
 پیش از خطام شدن خوبی و اصلاح آن و ملاسه سودن جامه دیگری است بدست خود در روز
 یا شب بدون کشادن او و منابذه انداختن جامه است بسوی یکدیگر بدون دیدن بیع
 و تفسیر مزایسه گذشت و این بیوع را تفسیر مختلفه و مذاهب متباینه است که در سبک اختتام و
 نیل الما و طار و جز آن از شرح حدیث و فقه سنت ذکر یافته و حق فرمود از تلقی رکبان و آن
 بیع حاضر برای بادی یعنی شهری سمسار و آلال و بقانی در بیع نشود و تلقی جلب و زنی تلقی
 رکبان است و لهذا از آن هم نمی آمده و فرموده که هر که تلقی کرده بخیر چون مالکش در بازار آمده
 خیابان دار یعنی خواه آن را خر بفروشد یا نه و جائز نیست بیع یکبار بر بیع دیگر و خطبه یکبار
 بر خطبه دیگر و نه سوال کردن زن طلاق زن دیگر را تا آنچه در آید و است نگویند
 و همچنین شوم سلم بر شوم برادر خود و فرمود هر که جدائی اندازد میان مادر و ولدا و جدائی کند
 خدا میان او و میان دوستان او و رزقیاست و لکن در سندش مقال است و له شاهد
 علی مرتضی و غلام را که برادر یکدیگر بودند جدا گانه فروخت و با آنحضرت صلعم ذکر کرد و فرمود در آن
 آنها را و او پس استمان و سفروش آن هر دو را که یکجا در مدینه منوره فروخته گران شد
 آنحضرت صلعم را گفتند ما را نرخ مقرر فرما فرمود سعه و قابض و باسط و رازق خداست و
 من امیدوارم که ملاقی شوم خدا را و بیچ یکی از شما در نطلعه خون و مال مطالبه من نه کند
 و آمده که اختکار نمی کند مگر خاطی و از تصریه ابل و غنم منع فرمود یعنی شیرش نند و شد تا
 خریدار بازی خور و داند که حادثش همین قدر شیر دادن است و هر که بعد این تصریه خرید
 کرده است و سه به بهترین دو نظر است بعد از دوشیدن شیر یعنی غیر است خواهد
 نگاه دارد یا برگرداند و صاعی از تمر بدو در سلم است که این خیانتا سه روز است و در
 بخاری آمده که صاعی از طعام دهنه از سمر و تمر اکثر است و در روایت دیگر آمده که هر که

گو سفند مخفیه یعنی نادر و شیده خرید کرد و باز گردانید پس آنرا با یک صاع و ایل سبز و دروازه انجیر
و بر توده از طعام گذر کرد و دست اندران نمود انگشت هاتری یافت گفت ای صاحب طبام
این چیست گفت آب آسمانش رسیده است فرمود چرا بالای طعامش نگردانیدی تا مردم
میدیدند هر که را با بازی دهد وی از آن نیست و هر که را انگور را بر زمان چیدن او بند کند تا نیست
خوار بفرودش وی دیده و دانسته و در نار آمده و تخرج بظمان است یعنی دخل و غله و معیج
مالک رقبه است که ضامن است نه از آن شتری غرو و بارتی را دینار و دو تا بدران
ضمحیه یا شاة خرید کند وی دو گو سفند خرید و یکی را بدیناری بفرخت و آن شاة و دنیا
را آورد و او را دعای برکت در بیع کرد تا آنکه اگر خاک خریدی و سود کردی و درین حدیث
دلیل است صحبت تو کیل و رجوع نفع بموکل و طعام ادران پنج قول است که در مسکن ختام
نمکوست و نمی فرمود از خریدن چیز یک و شکم چار پایش است تا آنکه بند و از بیع آنچه که
پستانهای انعام است و از خریدن بند که گریه پا و از شرا و معاغم تا آنکه قسمت پذیرد
و از خریدار و صدقات تا آنکه مقبوض شود و از غوطه زدن غواص و گفت مخیر مایی
در آب که آن غرست و صواب وقف است برای بی مسعود و فرمود فرخت نشود و ثمر تا آنکه
خورده شود و نه لیتم بر پشت و نه شیر در پستان و راجح ارسال است و در اسناد ضعیف
هنی از بیع مضامین و ملاقیج آمده یعنی آنچه در شکم مادره شتران و بر پشت مای آنهاست

باب بیان خیاب

هر که مسلمان را اقاله بیع خود کند و رگذر خدا از لغزش او روز قیامت و اقاله فرماید او را
و این عاقل قرآن است هل جزاء الا احسان الا الاحسان و در کس که با هم خرید و فروخت
کردند و خیاب دارند ما دام که از یکدیگر جدا نشده اند و یکجا هستند یا یکی دیگر را بخیر خسته
پس اگر خیر شده تبایع نموده اند آن بیع واجب باشد و اگر جدا شده اند بعد از آنکه بی

کرده اند و عقد آن بسته و هیچ کی ترک آن بیع نموده پس این بیع هم واجب گشته و او مسلم
 با جمیع مانع و مبتاع سیر و اختیار دارند تا از یکدیگر متفرق نشوند و اگر آنکه صفت اختیار باشد
 و بعد از آن خوف استقاله حال نیست و در روایست آمده آنکه جدا شوند از جای خود مردی
 در بیوع بازی میخورد و او را فرمود چون خریداری کنی بگو لا خلا به یعنی فریب نیست

باب در بیان ربا

لعنت کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله بر با و موکل و کاتب و سپه و دوشاه و فرموده
 اللهم سوا و گفته ربا بیهوده و سه و در آسان ترین آنها شل آنست که مردی مادر خود را
 وطنی کند و افزون ترین ربا با بروی مرد مسلمان است و نفرو شنید زربزرگ مانند بمانند
 و نفرا بید بعضی آنرا بلبعض و نفرو شنید سیم را بسیم مگر مانند بمانند و نفرا بید بعضی آن را بعضی
 و نفرو شنید غائب را از آن بنا جز بغنی نسیر این بقدر این متفق علیه است و در حدیث عباده
 بن صامت است مرفوعاً نزد مسلم طلاً اطلا و نفرة بنقرة و گندم بگندم و جو بجو و خرما بخرما و بنک
 بنک مانند بمانند سواد بسواد دست بدست و چون این اجناس مختلف شوند پس نفرو
 چنانکه خواهید یعنی خواه برابر یا زیاده وقتی که دست بدست باشند گوئیم در سایر احادیث این است
 ذکر همین شش چیز که در پس بس و قصر بران ارجح اقوال است و حدیث دلیل است بر تحریم نفرو
 و در جنس متفق از این اجناس شش گانه مخصوص علیها و در روایت دیگر آمده زربزر و زن
 بوزن مثل مثل و سیم بسیم و زن بوزن مثل مثل است و هر که نفرو یا افزون خواست پس آن
 رباست مردی را عامل کرد بنخیر دی خرما سه سره آورد آنحضرت پرسید همه ترخیر یا نه
 گفت لا والله بلکه یک صاع را ازین ترخیر بدود و در ابسه می خریم فرمود چنین مکن همه را بدو
 بفروش باز آنرا بر ابراهیم بخرد و در باه تر از و نیزه چنین ارشاد کرد و فرمود و کذا لک المیزان یعنی کلمه میزن
 مثل تو حکم موزونات مثل زر و سیم یکسان است و نهی کرد از بیع تو ده که تر که کیلش معلوم نیست

سسی از قمر و طعام بطعام مثل مثل است و طعام صحابه در آن روز بود و قضایه بن عبید روز خیر
 کیکی گلاب بند و از ده و دینار خرید و در آن مهر با سبزه او هر روز بود آن را جگر از ده و از ده و از ده
 و دینار یافت این را بحضرت رسول صلعم ذکر کرد و فرمود فروخته نشود و قلا و تا از وی آن را زو گو
 را جدا کنند و در اینجا لالت است بر بطلان عقد و خوب تدارک هستی فرمود از بیع حیوان بگوید
 بطریق نسبه و گفت چون خرید و فروخت کنیدی شما بعینه و گیرید و همای گداوان او رضا و هبید
 بکشت کاری و ترک کنید جهاد را مسلط کند خدا بر شما ذلت و خواری را و نوزند آن ذل را بیچ
 شتی تا آنکه برگردید بسوی دین خود و عید یکسریین فروختن کالاست بقیمت معلوم تا یک مرت
 باز خریدن آن از مشتری بکثر از آن و کسیکه شفاعت کرد از برای برادر خود و او را بران سفارش
 هدیه رسید و پذیرفت پس درآمد و سه کلان را از درها سبزه را و در سندنش مقان است
 و گفت کرد رسول خدا صلعم بر رشتی یعنی دهنده و بر مژگنی یعنی ستاننده و ابن عمر بن حنبل
 را از فرمود بسیار تنگی سامان لشکر شتران تمام شدند فرمود شتران را بر آمدن ناقای صدقه
 بگم پس وی یک شتر را بدو شتر تا وقت آمدن ابل صدقه می گرفت و در اینجا دلیل است بر
 جواز اقراض حیوان و نهی فرمود از مزاینه و آن فروختن میوه و ترهستان است بمیوه خشک و شکلا
 اگر فحل است آن را بتر بطریق کیل بفروشد و اگر انگور است آنرا کیلا بزمیب فروخت نماید
 و اگر گشت است بکیلا از طعام بیع سازد پس ازین همه مانعی نمود و از خریدن خرما و خشک
 بخرمای تر پرسیده شد فرمود تر نزد خشک شدن کم می گزد و بیانه گفتند کم می شود پس نهی کرد از آن
 و نهی کرد از بیع کالی بکالی یعنی نسبه بنسبه دین بدین و سندنش ضعیف است

باب در بیان خصصت در ایا و بیع اصول و شمار

خصصت داد آنحضرت صلعم در ایا که فروخته شود و بخرص از روی کیل و غریه همان مزاینه است
 که بحکم ضرورت از برای اهل احتیاج بدان دستوری داد و در روایت دیگر آمده خصصت داد

و هر یک گیرند کسان خانه با نماز آن از تر و بخورند آنرا تر و تازه و در لفظی آمده که نخست فرموده در
در پنج عالم اندوختن از خرابی تنگ و کتر از پنج دست یا در پنج دست و نهی کرد از فروختن
شمالی بیو با تا آنکه صلاحش نمایان شود و تابع و متباع هر دو را ازین پنج نهی نموده و فرموده
صلاح شران زبان باشد که آفتش برود و در روایت دیگر آمده که نهی کرد از پنج نماز آنکه
سرخ و زرد شود و از پنج انگور تا آنکه سیاه شود و از فروختن و انهدا تا آنکه سخت گردد و اگر یک
بدست برادر خود میوه دخت فروخته است و آنرا جانی رسیده پس گرفتن شر آن حلال نبو
چپ قسم مال برادر را بفیض حق می تواند ستانند و در لفظی آمده که امر فرمود بوضع جواز و تخلی که بعد
پیوند و نش بخزند ثمره آن تابع راست که آنرا فروخته مگر آنکه متباع یعنی خریدار شرط کرده باشد

باب در بیان سلم و قرصن برین

آنحضرت صلیم بهرینه آمد و ایشان سلف می کردند در شمار نیک سال و دو سال فرمود هر که
سلف کند و تر و در لفظی و چیزی پس باید که در کلیل معلوم و وزن معلوم تا اجل معلوم بکند چنانچه
انباط از شام می آمدند و در گندم و جو و میوه و در وزن تا اجل سلف می کردند و نهی پرسیدند
که آنها را زرع هست یا خیر آنحضرت صلیم فرمود هر که گرفت مال مردم باراده او ادا کند از دست
خدای تعالی و هر که ستاند آن را باراده امانت تلف کند او را خدا تعالی بزرگازی از شام آید
آنحضرت خواست که دو جامه از وی بنسبه تا میسر بگیرد و کسی نزد او بفرستاد وی بنسبه
نداد و درینجا دلیل است بر محبت بیع بنسبه و اخیل تا یک روز و فروشت مرکوب است بنفقه خود و میگوید
مربون باشد و لبین در مشروب است بنفقه خود و قتی که رهن بود و نفقه اش بر الکت شایسته
و بنگریده نمیشود رهن از رهن یعنی آن شیء مربون بود چنان رهن از ملک رهن بدین فرمود
و مرتب مستحق آن نمی گردد بلکه او را مستغنی او و بروی است غرم او و این روایت مرسل است
و از مرده و شتری جوان را استسلاف فرموده بود چون ابل صدقه آمد ابو رافع افرامان داد که

تضا و کبر کند و گفت جز خیار بنی یا بم فرمود همین ابل خیار به که بهترین مردم حسن ایشان بر
تضا است و فرمود هر قرضی که منتفعت کشد ریاست و اسنادش سابق است و شاید
دارد ضعیف و متعوت

باب در بیان تفلیس و حجر

هر که مال خود بعینه نزد مردی مفلس بیاید وی احق است بدان مال از دیگران و در لفظ دیگران
هر که متاع خود بفروخت و خریدار مفلس شود و فرزند چیزی از زن آن نیافته است بلکه همین سرمایه
خود بعینه دریافت پس وی احق است بدان متاع و اگر مشتری بر صاحب متاع اسوه غراما باشد
یعنی مال او بدام مساوی در بهمه فرض خوانان قسمت پذیرد و روایت دیگر این است که هر که مفلس
شد یا برود و مرد متاع خود بعینه یافت پس وی احق است بدان و سندش ضعیف است و
فرمودی واجب حلال می کند آبرو و عقوبت او را هر که میوه خرید بود بروی آفت رسید
و دین بسیار شد و مفلس گردید آنحضرت صلعم فرمود برین کس تصدق کنید مردم صدقما و او
بوفاس و ام نرسید غراما را ارشاد کرد هر چه نزد او یا بید بگیرد نیست شمار جزین قدر
یعنی ثرجو حبس او نمی رسد و بر معاذ بن جبل مال او را حجر کرد و در قرضی که بروی بود بفروخت
این عمر گوید معروض شدم بر رسول خدا صلعم و زاحد بن سپهر چهارده ساله بود پس اجازه داشت
مرا باز روز خندق عرض کرده شدم و سپهر پانزده ساله بود پس اجازه تم داد در رختن بغزوه و این
متفق علییه است و لفظ بیقیه این است فله یجوز فی و لم یوفی بلغت گوید بعد بلوغ سپهر پانزده سال
عطیه قریقی گوید معروض شدم بر آنحضرت صلعم روز قریظ پس هر که موسی غانر رویانید بود کشته
و هر که نبات نکرده راه او گذاشته و بن در کسان می بودم که موسی رویانید پس راهم خالی کردند
گویم این علامت دیگر است از براس حد بلوغ و جانی نیست زن را نشیدن چیزی گر بدستوری
شوی خود و در لفظ دیگر آمده جانی نیست زن را حکم در مال خود وقتی که شوهر را کعصمت او

له و در ذلک روز
درین جا است که اگر
پانزده ساله سپهر
او را بنی فرزند
مسکلت تمام

گشته است و حلال نیست سئل اگر کسی که مردی که تحمل حمل شد پس او را سوال حلال است
تا آنکه بدان برسد بهتر باز ماند دوم مردی که آفتی باور سیده و مال او را لپاک ساخته است او را سئل
حلال باشد تا آنکه بقدری از عیش برسد سوّم سئل که او را فاقه رسیده تا آنکه سس از دانشش ان جگر
او بگویند که او را فاقه رسیده است پس حلال است او را سئل رواه مسلم

باب در میان صلح

صلح جائز است در میان مسلمانان مگر صلحی که حلال را حرام گرداند یا حرام را حلال سازد و مسلمانان
بر شترها سے خود اندگر شرط که حلال را حرام یا حرام را حلال کند و فرمود منع نکند همسایه های خود را
از خلافتین و چوب در جدار خانه خود ابوهریره چون این حدیث را روایت می نمودی گفت
حالی را که آنها صغریین و اهل کلامین بجا بین اکتشاف کفر متفق علیه و هیچ کس را حلال
نیست که عصا سے برادر خود بغیر غوث دلی او بگیرد

باب در میان حواله ضمان

فرمود در رنگ کردن غنّه یعنی در ادای و اتمّ است و چون در پی کرده شود یکی از شمار
شخص امّ سوده و توانگر پس باید که در پی او رود و در نقطه دیگر آمده که این حواله را بپذیرد یکی
مرد بود بعد از غسل و جنوط و غنّ پیش آنحضرت صلواتم آوردند و تکلیف نماز جنازه کردند و چند
رختبه فرمود و پرسید که بر دسّ و می هست گفتند و دینار برگشت و نماز نکرد و ابقا و تحمل آن
دین نمود و گفت این دو دینار بر دسّ من است فرمود ثابت شد حق تفرغ خواه و مرده اذان
بری گردید و بر دسّ نماز کرد از سس قرض از مرتبه مردی انداخت مراد بک این راه گران
بود سبک ساخت مراد و چون مرد سس مرده را که بر دسّ قرض می بود می آورد و می پرسید که قضا
وام نکند آشته است اگر می گفتند که دفای دین خود گذارشته است نماز می کرد و الا فلا و سس فرمود

لله در راه احمد در صاب
اسن الاقرنی
الحاکم بغا قال
یاک گفتن نیکو
نماش علی خود
یا احوال شریف
نقدت او در میان
حلال است باین
کین زمان روز
که در حدیث
چون از ضعیف
نیست ۳ ضعیف

شما بر یا خود نماز بگذارید تا آنکه حق تعالی بر وی فتوح کرد و فرمود من اولی ترم بمؤمنان
از جاهلانه است آنها پس هر که بمیرد و بر وی دین است قضایش بر من است و در لفظ آمده هر که
مرد و وفات گذاشت قضایش بر من است گوئیم این حدیث ناسخ حدیث اول است و این
یکی از افادات مبتدیان حضرت شوقانی است ضعیف بعین و فرمودیت کفالت در حدیث
سندش ضعیف است یعنی در حدیث از حد و مثل زنا و سرقه و غیر آن بلکه لابد است از
وقوع حد بر مستحق وی نه بر کفیل

باب در بیان شرکت و وکالت

آنحضرت فرمود صلعم حق تعالی می گوید من ثالث و در شرکچم ما را میگوید که دیگران را تحیات
نکند و چون خیانت کرد از میان این هر دو بیرون شدم سائب مخزومی شریک جناب
نبوت بود قبل از بعثت روز فتح آمد و گفت صرحا با خنی و شمایکی یعنی کتایش با دیر او
و شریک من و این دلیل است بر صحت شرکت و شریک شدن ما بن مسعود و عمار و سعد در آنچه
روز بدر بر میانند جا برخاست که بسوی خیبر برو و نزد آنحضرت صلعم آمد فرمود چون توکیل
مرا بیایی یا نزده و سق از وی بگیر و این دلیل است بر شریعت و کالت و حاجت عروۀ باری
در باره خرید و خمیه پیشتر در باب شروط بیع گذشت و آن دال است بر صحت توکیل و غیره
را بر صدقه گذاشت و این دلالت دارد بر صحت و کالت بر قبض زکوة و خودش صلعم شصت
قرابانی کرد و بیع باقی را بعلی مرتضی سپرد و این توکیل است و در قصه عیسیف آمده که انیس را
فرمود بانه او را اقرار کند آن زن بزنا حشش بکن غرض که و کالت در همه کار و بار درست و
نافذ است حتی در نکاح و طلاق

باب در بیان اقرار

ابو ذر را فرمود حق بگو هر چند تلخ باشد و در لفظ آمده که قتل الحق ولی علی نفسک

و حدیث دلیل مست بر اعتبار اقرار انسان بر جان و سخن خود و همه کار و بار عرض مال بن

باب در بیان عاریت

بر دست مست آنچه گرفته است یعنی از دیگرست تا آنکه او اگذرد بدو باز پس و مقبوض است
و عاریت مضمون است برست و فرمود اکن امانت ایسوسه که یکم امین کرد ترا و خیار
مکن کسی را که خیانت کرد ترا گنیم جمله اولی شامل عاریت و دو بعیت هر دوست و جماعتی
دلیل است بر عدم جواز مکافات خائن هر که باشد یعنی بنامیه را فرمود چون بیایند ترا
رسل من ایشان راست نرود بدو وی گفت این عاریت مضمونه است یا سو داده فرمود بکلمه
عاریت مؤداه است و آنصفوان بن امیه روز خنیم چند روزست تعار گرفت وی گفت مگر
بطریق غصب میگیری فرمود نه بلکه بطریق عاریت مضمونه

باب بیان غصب یعنی مال لسی بستم

آنحضرت صلعم فرمود هر که بگیرد یک بدست زمین از ستم طوق گردد از خدا و گردان او آزار
روزی قیامت از بهشت زمین و آیین حدیث چنانکه دال است بر منع غصب همچنان دلیل است
بر بهشت طبقه بودن زمین و موی راوست قوله تعالی و من الارض و شلصن لکن مرفوعه
صحیح صحیح در باب بودن اودام و خود اتم درین طبقات ارض نزد الهی زمین و ثقات
اثبات ایشان ثبوت نرسیده آنحضرت نزد بعض زنان خود عاشر یازیم تشریف میداشت یکی از
امهات المؤمنین طعمای در کاسه همراه خادمی بفرستاد آن زن رکابی را بشکست
آنحضرت صلعم گردش آورده در آن طعام نهاد و فرمود بخورید و قصه صحیحی بارنده داد و شکسته
را نگاه داشت و در روایتی آمده که فرمود طعام عوض طعام است و او ندیدل آورد این دلیل
بر عدم تفرقه در میان شل و قیم و فرمود هر که زرع کرد در زمین قومی بغیر از آن آنها را از آن زرع

بیع نباشد همین نفقه درست یکی در زمین دیگر نه نخل نشاندہ بود آنحضرت زمین بزمیدار
 را و صاحب نخل را حکم فرمود که نخل خود را در آنجا بر کند و گفت رگ ستمکار را بیع حق نیست
 و در سندش صحابی مہول است و جہالت صحابی ضرر ندارد کہ ہمہ عدول اند و مردیت کہ
 دینی را و زخم این خطبہ خواندن ماء کہ و اموالکم و اغراضکم علیکم حرام کہ صلا
 بی صلوٰۃ ہذا فی بلد کہ ہذا فی شہر کہ ہذا استفق علیہ و مدلول حدیث واضح است
 چہ ہر گاہ این چیز با حرامش تصرف در آن بطریق غصب بالاولی حرام باشد

باب در بیان شفعہ

تضام فرمود بشفعہ در ہر آنچیز کہ ہنوز قسمت نہ پذیرفتہ است و وسیکہ واقع شد و دو برگردانیہ آہر
 را ہمہ پس شفعہ نیست متفق علیہ در لفظ دیگر آمدہ کہ شفعہ در ہر شرک است چہ زمین و چہ خانہ
 چہ باغ غنی سزد کہ بفروشد آنرا اما آنکہ بشریک خود عرض بکند و روایت دیگر این است کہ حکم کرد
 بشفعہ در ہر شئی یعنی خواہ منقول باشد یا غیر منقول و آمدہ کہ جارا را حق است بدار
 و لفظ دیگر آنست کہ جارا حق است بعتقب خود یعنی بشفعہ خویش مرا و حقوق و اتصال احتلاط
 و در روایت دیگر وارد شدہ جارا حق است بشفعہ جارا و خواہ انتہا ریش بر ند اگر چہ غائب باشد
 و قبیکہ طریق ہر دو واحد است و آمدہ کہ شفعہ ہمچو کشادن پابند شتر است و نیست شفعہ از ہر
 غائب و سندش ضعیف است

باب در بیان قراض

سچیرہ است کہ در آن برکت باشد قرض حق نام دینی و قرض دادن یا مضاربت کردن و آنچنین
 گندم ہاجو از براس خانہ خود نہ از برای بیع و سندش ضعیف است حکیم بن عزام چون مردی را
 مال خود بقارضت می داد شرط می کرد کہ آن مال را در جگر تر یعنی حیوانات صرف نکند و بر دیر
 باز نہ نماید و در سید گاہی با آن مال فردو نیاید اگر چیزے ازین کار را بکنے ضامن مال من باشی

عبد علام بن عبد الرحمن یعقوب نام در مال عثمان رضی الله عنه عمل کرد و برین شرط که بچ میان
هر دو باشد و این موقوف بصحت رسید

باب در بیان مساقاة و اجاره

مسالمه که آنحضرت صلعم با اهل خیبر که یهود بودند بر نمیه آن چیر که پیدا شود از میوه و گوشت و در انقضای
آمده که سوال کردند ماندن خود را در خیبر برین شرط که کفایت کند غل بنجار را باشد از بر آن
ایشان نمیه پیدا و ارسیه پس فرمود مقرر میداریم شمار برین اقرار دادی که خواهی نمود
پس ماند در خیبر تا آنکه بد کرد ایشان را عمر فاروق و در روایت اخروی است که داد آنحضرت صلعم
یهود خیبر بر نخل خیبر و ارض آن بر شرط اعتمالش از اموال خود نشان و نصف میوه مرا ایشان را
باشد بختله بن قیس رافع بن خدیج را از کرای ارض بزر بسم پر رسید گفت باک نیست مردم
عمر سالت اجاره بر ما و یا مات و اقبال جدا اول و چیز با از زراعت می کرد پس گفت این با
شدی و آن سالم ماندی و گاهی این سالم ماندی و آن تباه گشته و جزین اجاره دیگر نمود
ازان زجر فرمود و ما نشسته معلوم نمود پس بدان اندیشه نیست ما و یا مات آنچه بر کنه و هر دو
روید و جدول نخرید را گویند و درین حدیث بیان اجمالی است که در اطلاق نمی از کار این
آمده و نهی فرمود از زراعت و امر کرد بواجرت مراد بواجرت آنست که ارض و تخم از یک باشد
و عمل و کار و دیگر و حجاب است کرد و اجرت داد حجاب را و اگر این اجرت حرام بودی نه است
و این نزد بخاری است از ابن عباس و لکن در حدیث مرفوع از رافع بن خدیج آمده که کسب حجاب
نجس است و این نزد مسلم است و بقرطبی آنست که عطا جابر است و اخذ کرده و در حدیث
قدسی است حق تعالی میفرماید که کس اندک من ختم این نام روز قیامت یکی آنکه عهد و پیمان داد
بنام من باز شکست آنرا دم کس که آنرا در فرخت و بشن آن بخورد سوم آنکه مزد و گرفت و
استیفاء کار کرد و مزد و داد و رواه مسلم که از ابی البقیع و کلین سفیسط حافظ گفته آنها حق فی البخاری

فی البیوع و فی این حاجه فی الاجارة انتهى و فرمود احوی چیز است که بران اجرت گرفته شد که با
خداست یعنی برتر قیسه بدان و فرمود بدینیه و در این پیش از آنکه غریبی و خشک گردد و چون اجیر
گردد و در اجرت نام برد و در سندش فقطاع است مگر بیتی آنرا از طریق امام ابی حنیفه ضعیف است و در سندش

باب در بیان احوای موات یعنی آباد کردن زمین ویران

فرمود هر که آباد کند زمین را که از آن کسی نیست و بی احوی است بدان عمر فاروق هم در خلافت خود
بدان قضا کرده و هر که زنده ساخت زمین مزه را آن زمین مراد است و نیست جمعی مگر از برای
خدا و رسول احوی نه یعنی را گویند که از برای موسیست صدقه گردانند تا در آن بجز نباشد و نیست ضرر و آن
و اگر نذر رسانیدن و نه ضرر گرفتن و هر که زمین را احاطه کرد آن زمین او است و هر که چاه کند و را
چهل گز باشد از برای عطن باشد و سندش ضعیف است و اهل بن حجر از نبی در خصوص
اقطاع کرد یعنی در جای که خنجر کشید و زیر را تا در ویدان سب قطاع داد و بی سبب خود را روان کرد
تا آنکه بایستاد پس تا دایم خود انداخت فرمود تا جائیکه سوط رسیده است آن مقدارش بیدار
و فرمود مردم شریک یکدیگر اندر سه چیز گاه و آب و آتش

باب در بیان وقف

چون آدمی بمرد عمل او منقطع شد مگر سه چیز یکصدقه تجاریه دوم علمی که بدان منتفع شوند سوم
و در مصالح که از برای او دعا کنند و این نزول سلم است مرفوعا از ابی هریره و سیوطی بدان چیزها
افزوده و در آشتی صحیف و رباط آخر و خضر هر دو بنا بر بیت از برای غریب و محل زکات نشان داد
سه نزد آنکه مانند پس از دو سه بجای سه پیل و مسجد چاه و همان است و عمر فاروق را از زمین
خنجر بدست آمد از آن خضر شد و خواست و گفت زمینی یافته ام که هیچ مالی انفس از آن نزنند
نبوده است فرمود اگر خواست اهل را پس کند و آنچه از آن محل نشود آنرا صدقه گردانی عمر آنرا

تصدق کرد این شرط که اصلش در بیع و ارث و هبه نرود و تفراده و قرض و رقاب و این سبیل
ضیف از آن بخورند و در راه خدا صرف شود و بر متولی آن اگر معرفت از آن بخورند یا
بخوانند گناهی نیست مگر بدان قبول نشود و در روایتی آمده که تصدق کرد باصل زمین که در آن
و در هبه نرود و لکن میوه او صرف نموده آید و در قصه خالد آمده که وی اوراق و اشغال خود یعنی
زیره و سماں خویش را در راه خدا وقف ساخته و معین نموده است

باب در بیان هبه

بشیر پسر خود نعمان را پیش جناب نبوت آورد و گفت من این پسر خود را غلامی بخشیده ام که در انوار
فرموده پس آن را این چنین داد که گفت نه فرمود و باز گردان او را و در نقلی دیگر چنین آمده که بشیر
خواست که آنحضرت صلعم را گواه گیرد برین بخله فرمود و ترسید از خدا و عدل گفت بیان آن را
پس وی برگشت و آن حدیث را برگردانید و در روایتی دیگر آمده که فرمود و غیره بر این عطا گواه
گیر باز فرمود ترا خوش می آید آنکه همه در نیکی با تو برابر باشی گفت آری فرمود فلا اذن
حالا تخصیص بعضی ممکن بلکه همه را برابر داده اند و بر برابر باشند عاقل و بهیمه همچو سگ است که
قی میکنند و باز فرمود نیست ما را مثل بدیه که عوی کند و به خود وی همچو سگ است که میگرد
در قی خود نیست حلال مرد مسلمان را که بهر باز رجوع کند اندران مگر بدیه که او را و عطا ی و در این
رجوع رواست آنحضرت صلعم بدیه از مردوم پذیرفتی و بران مکافات کردی پس یکی آنجا صلعم
را داده و او را بران مکافات فرمود و پرسید که راضی شدی گفت نه زیاده کرد و گفت راضی
شدی گفت نه باز فرمود و پرسید که اکنون راضی گردیدی گفت آری سه در آنجا برین حد
آمده لقد همت انک ان تقب الا من قرضي او انصاري او ثقتی و فرمود می کسی است
که بخشیده شد از او اگر بارید بخود مالها سه خود را و تبا که کند از آنچه هر که عمری کرد و می ست
که از برای او کرد و در حیات و مات و از برای عقب او ست و در روایت دیگرست که آن عمری که
رسول خدا صلعم آنرا جاز کرد داشته آنست که بگوید این ترا عقب تراست و هر که گفت این تراست

تا زنده هستی پس آن بسوی صاحب وی برمی گردد و فرمود قبی و عمری نگین چه هر که قبی ای می
کرد آن از برای ورثه اوست عمر فاروق یکبار اسب داده بود در راه خدا وی آن را ضایع کرد
عمر گمان نمود که مگر از آن بفروشد از آنحضرت صلوات الله علیه پرسید فرمود خریب کن اگر چه به کین به هم بد
و فرمود بدیه فرستید بیکدیگر دوست دارید یکدیگر را بدیه میکش کینه را و ای زنان مسلمان عوا
نشر در زن هم سایه بدیه زن هم سایه را اگر چه یک سم گو سفند باشد و هر که چیزه هبه کرد و
احق است بدان مادر میگردان مکانات نموده است و صحیح وقف اوست بر این عمر

باب در بیان لقطه

آنحضرت صلوات الله علیه فرمود که در راه افتاده بود بگذشت و فرمود اگر نمی ترسیم که از صدقه باشد
آن را می خورد مردم مردی آمد و از حکم لقطه پرسید که چیست فرمود شناس ظرف و سر بند او را
باز شناسان آن را تا میسالت پس اگر صابونش آید با و تر بکاف و آردی گفت ضاله غنم را چه فرمائی
فرمود تراست یا برادر ترا اگر را گفت ضاله تر چه حال دارد فرمود ترا با او چه کار است همراه
و سه سقاء و خدای ست بر آب می آید و درخت می خورد تا آنکه مالکش بیاید و هر که جاو
گم شده را وی گمراه است تا آنکه تعریفش نکرده است و هر که لقطه یابد باید که بر آن دعا
را گواه گیرد و آوند و رسته او را نگاه دارد و نبوشد و غائب نه کند اگر مالکش آمد حق است با
و نه مال خداست پس هر که این دعا را بخواند لقطه حاج نمی فرموده مگر منشد را و حلال نیست در نزد و ندا
دار و نه خرا آبادی و نه لقطه از مال معابد مگر آنکه از آن سختی شود یعنی پس حلال باشد

باب در بیان فرائض

فرمود پس پانصد فرائض یعنی سهام میراث را که در کتاب خداست بابل آن و آن شش فرائض
که قرآن تعیین و تقدیرش نص نموده نصف و ربع و ثمن و ثلث و شش و آنچه
باقی مانده است بعد از تأدیة فرائض پس آن از برای مرد و قریب میت است که ذکر باشد و

وارث نمی شود مسلمان کافر را و نه کافر مسلمان را مگر دس بمرد و قهری و دختر پیری و خواهر
 بگذاشت آنحضرت صلا فرمود دختر نصف ست و دختر پسر اسدس برای تکلمه دولت بماند
 خواهر راست رده انجاری و فرمود وارث نمیشوند از یکدیگر ایل دولت قروی آمد گفت
 نبیره ام بمرد مرا از میراث او چه میرسد فرمود پس چون برگشت او را بطلبید و فرمود یک دس
 دیگر ست چون پشت داد باز او را بخواند و گفت این سدس یک طعه ست گویا کنایه که او را نصیب
 چه نماند ست بر اصل فریضه و مقرر کرد از برای جد هس پس اگر بر وی مادر ست دیگر نباشد
 گویم جد ه عام ست از آنکه مادر پدر باشد یا مادر و خال وارث کسی ست که او را وارثیت
 مراد بخال برادر نافرست و خدا و رسول مولای کسی اند که او را مولی نیست ع الله ص لا تا و
 لا مولی لکم و هر مولودی که آرد کند وارث می گردد و قائل را از میراث هیچ نمی رسد
 و هر چه پدر یا پدر فرام کرده اند از برای عصبه ایشان ست هر که باشد و و لا لحمه ست بچو
 لک سب نه در بیع رود و نه در مبه و فرمود افرض شما زمین ثابت ست رضی الله عنه

باب در بیان وصایا

مرد مسلمان را که چیزی را داده می خواهد که در آن وصیت کنی رسد که دو شب بسر برد
 مگر آنکه وصیت دس نزد او نباشد موجود باشد سعد بن وقاص گفت ای رسول خدا من
 مال دارم و جز یک دختر دیگر دس وارث من نیست دولت ال صدقه کم فرمود نه گفت نیمه
 مال فرمود نه گفت ثلث مال فرمود ثلث بسیار ست و نه را اگر تو اگر بگذاری بهتر ست از آنکه
 در ویش گذاری و تکلف کند مردم را مروی آمد و گفت مادر من ناگهان بمرد و وصیت نکرد
 و گمان میبرم که اگر سخن می کرد چیزی را تصدق می نمود اگر از طرف دس تصدق کنم او را اجزا شد
 فرمود آرس و گفت حق تعالی هر ذبیح را احتمال می دهد نیست وصیت از برای وارث مگر آنکه
 در نه بخوانند و فرمود تصدق کرد خدا بر شد ما ثلث اموال شما نزد وفات شما از بر آرس

زیادت و حسنات شما و سندی ضعیف است لکن بعض طرق و سلیقه‌های بعضی است

باب در بیان ودیعت

هر که نهاد و ودیعت خود نزد کسی نیست ضمان بروی و سندی ضعیف است یعنی اگر بدون خیانت و جنایت اؤلف شده است و بابت قسمت صدقات در آخر زکوة گذشته و باب قسم فی غنیة عقوبت باب چهارم و بیاید انشاء الله تعالی

کتاب النکاح

همو دای گروه جوانان هر که از شاماج می تواند کردن و سنی زوج کند که این اعضاست بعیر را و حصن است فرج را و هر که نمی تواند بروی صوم است که این صوم او را و جابر است یعنی حقه شدن و حق نمودن نمازی که از ارم و می خواهم و در زنی گیرم و می کشیم و زمان را نکاح میکنم هر که روگردانید از سنت بن وی از من نیست و بگوید که امری فرمود ببارت و سخت نمی میگردد از قبل و می گفت بزن گیر پیر زن و دستدار دارند که من سکا شرم بنما انبیاء را در زنیات و فرمود نکاح کرده می شود زن بنا بر چهار صفت یکی مال که آن زن دولت خود را بر شوهر صرف کند دوم حسب یعنی بنا بر بزرگی و شرف او و رذات و قوم خود سوم جمال یعنی سبب حسن صورت که موجب حظ نفس و فراغ خاطر و تسکین است الهی است چهارم وین که بنا بر صلاح عفت معاون شود بایستد بر تقوی پس فحش نشود زن دیندار خاکی آلوده و دهر و دست تو و چو سکی را ببار کباب نکاح فرمودی گفته بآرک الله لک و بآرک علیک و جمع بینکما فی خیر این سه گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حاجت یعنی نکاح و جز آن آموخت و آن این است ان الحسن لله و نستعین به و نستغفره و نعوذ بالله من شره و انفسنا من بهده الله فلا مضل له و من یضلل فلا هادی و لا و ان شهد ان لا اله الا الله و ان شهد ان محمدا عبده و رسول الله و نجا نسه آیت در سبل السلام گفته آیات این است یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم

نفس واحدة تا قید باد و هم اتقوا الله حق تقایه تا آخر سوم اتقوا الله و قولی که اسد بید تا عظیم
 و سفیان ثوری و دوم را اول و ثانی را اتقوا الله الذی خساء لونه و الا هم حاکم تا رقیب و ثانی
 را همین سوم نشان داده و حافظ ابن کثیر در کتاب ارشاد آیات را در نفس حدیث شریف و هم اگر
 اتقوا الله الذی را اول و حق تقایه را ثانی و ثالث را همین سوم گویند و در حدیث جابر است
 مرفوعا هر که خواست کاری زنی کند اگر تواند که ببیند از وی آنچه داعی او باشد بسوی نکل اینست
 که بکند و مردی را که تزویج کرده بود و پرسید که تو او را دیده گفت نه فرمود و بر وی عین او را و این
 دلیل است بر جواز نظر بسوی مخطوبه و از خطبه بر خطبه برادر سلمان منی نموده تا آنکه مخاطب را
 از اثر کرد بدینا و زن آمد و گفت من نفق و استو بهی می کنم آنحضرت بغیر تمام بسوی او
 نگریست و بلند و پست او را دریافت و هر گون شد زن چون دید که در بار او حکم نکرده
 بنشست مردی از اصحاب برخاست و گفت ای رسول خدا اگر ترا در وی حاجت نیست
 بزنی من ده فرمود و زدت چیزی هست گفت لا والله فرمود برو نزد کسان خود و همین که چیزی
 می یابی رفت و برگشت و گفت لا والله هیچ نیافتم فرمود نظر کن اگر چه خاتمی از حدیث باشد باز
 و برگشت و گفت لا والله و دختری را آمی و لکن این از این است راوی حدیث گویند و او را
 رد یعنی چادر پس زن را نصف آن برسد آنحضرت فرمود باین از آنچه می توانی که اگر
 پوشته زن را از آن هیچ نباشد و اگر او پوشش ترا هیچ نبود آن مرد را نیز شست باینست
 تا برو و چون او را شوی دید بطلبید و فرمود همراه تو از قرآن حدیث باین چنین خیال
 سور است پس از نظر قلب می خوانی گفت آری فرمود برو تا ملک این زن که هم با تو
 از قرآن با خود دارستی و این دلیل است بر صحت عقد بلفظ نمیک و در نفق و دیگر آمده و
 که تزویجش جو کردیم او را قرآن بیاموز و در روایتی چنین آمده که حکم من نفق ترا برود
 بنا بر آنچه باست از قرآن و در طریق دیگر باین لفظ آمده چه یاد می داری از قرآن گفت
 سور بقره و سور که متصل است فرمود و بخیر و است آی با و بیاموز و چون که همین آموختن قرآن

مهر آن زن گردانید و همین است حق زیرا که تعدی می در مهر از جناب نبوت صلعم دارد شده و
 فرمود اعلان کنید نکاح را نیست نکاح مگر بولی و هر زن که نکاح کرد بغیر اذن ولی خود نکاح
 او باطل است پس اگر دخل شد بدان او را مهر باشد بنا بر احتمال فرج او اگر با هم اشتبا رکنند
 سلطان ولی کسی است که نیست ولی مراد از نکاح کرده نشود زن شیب تا آنکه مشوره خواهند
 و نه و شنیده و آنکه اذن جویند از وی گفتند اذن او چگونگی باشد فرمود همین که خاموش شود
 روایتی آمده تیب با حق است بنفس خود از وی خویش و از بکر شوری خواهند و اذن او است
 اوست و در روایتی آمده نیست ولی را با شیب نمی و اختیار است و تیب استیار کنند و ترس
 کند زن زن دیگر را و نه جان خود را و از شفاعتی آمده و آن چنانست که یکی دختر خود را
 بزن دیگری بدید برین شرط که وی دختر خود را بزن اینکس از زانی و از وی یالین هر دو هیچ
 یعنی گناهی نبود بلکه همین میا و مهر باشد دختر کی بکر نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت پدرش
 او را بنا خوشی او و زنی داده است او را تخیر گردانید و حدیث مرسل است و زنی که دو ولی
 ترجیح کرده اند آن زن از هر یک اول ترجیح باشد و هر چند که بغیر اذن اهل یا اهل خود نکاح
 کرد وی عاقر است یعنی زانی و منع فرمود از جمع میان زن و عده و حال او فرمود محرم نکاح
 خود کند و نه نکاح دیگر کسی و نه خطبه کند و نه خطبه کرده شود این بیاس گفت آنحضرت صلعم
 نکاح کرد و محرم بود مگر میوه می گوید که نکاح وی در مالی کرد که حلال بود و این از حدیث
 اهل البیت است و کسی که مالی البیت و حقش را که بداند و وی توان کرد و نه شرط است
 که بدان فرج را حلال ساخته اند و در حدیث فرمود در مال و طهر منی منع تا سه روز و بار زنی که
 از آن در مال خیمه علی رضی گوید یعنی کرد از منته زمان و در آن خزان آباری و در روایت
 دیگر آمده از آن دادم شما را در استماع از زنان و او حلالی را که آن آبار و در وقت مستطین
 که کرد و او نیز است از آن باشد و او حلالی باشد و اختیار دارد و است چیز است از آن است
 و آنست فرمود هر عمل و عمل و فرمود نکاح نمی کند را می بگوید مگر ش خود را و هر زن خود را

سه طلاق داد مردی دیگر او را بزنی گرفت و پیش از دخول طلاق داد و زنج اول خواست که
با وی تزویج کند آنحضرت صلوات الله علیه فرمود نه تا آنکه بچشد آن شوهر دیگر از شهید او
انچه شوی اول حشیده است

باب در بیان کفارت و حیار

بعضی گفته اند بعضی موالی کفار بعضی مایه کافران حجام و در سندش را و
غیر این است و لکن ابو حاتم استنکارش نموده و شاهدی دارد و منقطع است
و در ترجمه آدمیان از نسب است بد به تحقیق نسب آدم و حوا کافی است و مرد واجب رضا بخلق
درین مایه است پس پس فاطمه زهرا بنت قیس را که از مهاجران اول بود و فرمود نکاح کن
اساس بن زید و او غلام بود و این زن و سلم است و فرمود اے بنی بیاضه نکاح کنید ابانند را و
نکاح کنید ابوی او و و سه حجام بود و سندش حید است و غیر شد بریره بر زوج خود وقتی که
از او کرده شد و زوج او عید بود و در روایت آمده که هر بود حافظ ابن حجر گوید اول اثربت
و در بخاری از ابن عباس میگوید که وی عید بود و نیز روایتی گفت سلمان شدم
رسول خدا و زین و دو نفر آمدند فرمود هر کدام را که خواست سه طلاق ده غیلان بن سلم
اسلام آورد و او را ده زن بود و بعد از اسلام شدند او را اگر کرد که از ایشان چهار زن
بودند این میان و حاکم تصحیح این حدیث کرده اند و احمد و ترمذی و روایتش از سالم بن عبید
بخاری و ابو زرعه و ابو حاتم اعلال این حدیث کرده اند و متن سخن ایشان است و الله اعلم
انقیاط در هر حال اولی است و استلال پیشی و کثرت و رباغ بر منع زیادت بر چهار خلاف است
عرب عرب است و چون قرآن کریم ساکت و حدیث شریفه حدیث بر زبان قاطع و ثبت است
کجا آنحضرت صلوات الله علیه و دختر خود را برای العاص بن یسیر بعد از شش سال بهمان یمن نخستین
بار کرد و انید و نکاح تازه نکرد و این دلیل است بر آنکه فقره مسلمه زیر کافر چون اسلامش از اسلام

مناظر باشد با وجود انقضای عدت و طول مدت جابرست و لکن احدی باین جانب نرفته
 با آنکه احدی حاکم تصحیحش کرده اند و در روایت دیگر آمده که نکاح جدیدش رد کرد و ترمیمی گوید
 اول جواد اسنادست و لکن عمل برین روایت ثانی نیست زنی اسلام آورد و نکاح کرد و نخستین
 او آمد و گفته من سلمان شدم و این زن اسلام من از من است آنحضرت صلعم زن را از دست شوهر برگرد
 بکشید بزوج اول داد و صوابان جهان و احکام آنحضرت صلعم عالی را از بنی غفار ترمیم کرد و چون پیش
 در آمد و جواد خود بنها در پهلوش بیاضی دید فرمود البسی ثیابک و الحقی با هلاک و حکم داد
 بدادن مهر و بیجا دلیل است بر رد زن بمهر لکن در سندش جمعی است عمر بن خطاب گفته هر که زنی را
 بزنی گرفت و بروی درآمد و او را بر جای یا مجذوم یا مجنون یافت از برای او صدق است بسبب
 مسیر او این صدق از کس بگیرد که او را بازی داده و در روایت دیگر زیاد کرد و بدین
 فرجهها با یخا رفان صلیها فالحیها ما استحل من فرجها و در بار چنین حکم کرد که کیسا
 هملش دهند و این همه وقوف است بر فارق ضعیف اندیشه و رجالش ثقات اند

باب در بیان عشرت زنان

که زنی را در بر آمد وی ملعون است و فرمودی بیند خدا بسوی مردی که مردی یازنی را در بر آید
 را ایان را و بخدا و زنا خرت وی یازند همسایه خود را و بپزیرد وصیت خیر و حق زن آن
 که آفریده شده اند از آنخوان پهلوی عوج شی و ضلع اعلاست اوست اگر روی که راستش ساز
 بشکند و اگر بگذاری همچنان کج ماند پس بول کنی وصیت خیر را و باره زن آن و در روایت دیگر
 آمده اگر خواسته که بوی تنگ شوی تنگ شو با و عوج و اگر روی که راست کنی بشکند او را و تنگ
 او طلاق داد و آن است جابر گوید و نزد و همراه آنحضرت صلعم بودیم چون بمدرسه آمدیم بخانه دادند
 خواستیم فرمود رنگ کنی و شب هنگام بخانه در آمد تا زن فرود آمد و موشان کشید و پیچیده است
 بکار برد و در روایت دیگر آمده چون یکی را از شما غیبت دراز کرد و باید که شب هنگام بر او خود

نذر آید و بدترین مردم نزد خدا و زقیاست مردیست که نزد زن خود برسد و آن زن نزد او
 برسد پسر را ز او را فاش کند معاوی بن حیده گفته ای رسول خلاق زن یکی از اچیت فرمود
 بخور آن اورا چون بخوری و بپوشان اورا چون بپوشی و فرزند بر روی وی نسبت یقین کن اورا
 جدا ساز او را اگر در خانه یهود میگفتند مرد چون زن خود را در قبل از طهرت و بر بیاید و دل را حول شود
 یعنی کاش چشم گرد و پس این آیه فرود آمد نسأؤکم حث لکم فاقوا حرثکم انی شئتم ننبی به کفیت که خواست
 و بهر وضع که بیدار نشیند زن را بیاید بعد از آنکه آمدن در موضع حرث و صمام واحد باشد که با هر توجیه از آنجا بیفتد
 و هر که خواهد که اهل خود را بیاید یا که بسم الله اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان ما انزلنا کبویا اگر
 میان هر دو ولدی مقدسست هرگز او را شیطان ضرر نرساند و هر مرد که زن را بسوی فراش
 خود طلبید و وی انکار آورد و نیامد و مرد شب در چشم گذرانید فرشته گان بر آن زن تا صبح دم
 لعنت می کنند و در لفظی آمده که خشمگین میشود و بر وی کسیکه در آسمان است یعنی او جانم و تعالی
 و هر زن که پیوندد موسی خود بموی دیگر و دیگر را بر آن امر فرماید و سوزن و خار در پوست
 خاندان و از دیگر سیه این کار خواهد وی ملعون است و فرمود خداستم که نمی کنم از تخمه یعنی جماع
 کردن با زن در حالت رضاع مگر دیدم که روم و فارس همچنین می کنند و ضریست با ولاد ایشان میسر
 و فرمود عزل و ادخفی است گویم و آن کشیدن مرد است ذکر خود را از فرج زن بعد از ایللاج اندر آن
 تا انزال خارج از فرج کند مردی گفت ای رسول خدا مرا و ای هست که اذان عزل می کنم و حل او را
 ناخوش دام و همان می خواهم که مردان می خواهند و یهودی گویند که عزل بود و ده صفری است
 فرمود و روغ می گویند یهودا اگر خدا خواهد که بچه آفریندنمی توانی که آنرا بر گردانی جا برگرفته عزل
 می کردیم بر عهد نبوت و قرآن نازل می شد پس اگر چیزیست نهی عنه می بود قرآن ما را از آن نهی
 می کرد و در لفظی آمده که رسید این معنی با حضرت صلوات برهنی نکرد ما را و توبه و جناب نبوت که
 طواف می کرد بر زمان خود و بیک غسل

باب در بیان صدق یعنی مهر و کابینان

آنحضرت صلعم صفیه را آزاد کرد و همین عتیق را صدق او مقرر فرمود و مهر از واج مطهرات و دوازده
اوقیه و نصف بود و اوقیه چهل درم سنگ را گویند و دوازده و نیم اوقیه را پانصد درم باشد علی بن
چون فاطمه رضی الله عنها را تزویج کرد فرمود او را چیزی بده وی گفت نزد من هیچ نیست فرمود نزد
حطیه تو کجا هست یعنی تقدیم چیزی از مهر بر دخول مستحب است و مهر زن که نکاح کرده شود مهر با عطا
بر و عده پیش از عصمت نکاح آن چیز اوست و هر چه بعد از عصمت نکاح است آن کسی راست
که با آن بخشیده شد و آنچه چیز است که بران اگر امرو کند دختر و خواهر اوست یعنی ما کرم در احصاء
همین خسر و خسر پوره اند پس لبس این مسعود را پر سیدند که مروی زنی گرفته است و مهر او را نام
نبرده و بروی داخل نشد تا آنکه بمرد گفت زن را مهر زنان قوم اوست بی کم و بیش بروی
عدت است و او را میراث باشد معتقل بن سنان شجری برخاست و گفت جناب رسالت صلعم
در باره بروی و بنت و اشق که زنی از ما بود و همچو حکم تو حکم فرموده ابن مسعود بایست خوشنودش و
گفت بعد از اسلام هیچ چیز آنقدر خوشنودش را چه چند آنکه باین موافقت قضای خودم بقضا
نبوی و تشاد گردیدم آری **س** فی اجماع نسبتی بتو کافیه بود مرا به دلیل همین که قافیه کل شریف است
هر که در مهر زن سویی یا تمرد او وی آن زن را بر خود حلال ساخت، و این موقوف است بر جاب
و جایز داشت آنحضرت صلعم نکاح زنی بر و فعل و تزویج کرد مروی را بزنی بر خاتم حدید و
این حدیث که مهر کمتر از ده درم نمی باشد موقوف است بر علی و در سندش مقال است و غیر
صدیق آنست که آسان تر بود و همزه دختر چون چون بر آنحضرت داخل کرده شد تعوذ نمود و از او
صلعم فرمود لقد عذبت بمعاذ و اطلاق داد و اسلامه را امر کرد که سه ثوب باو بدد و در نزدش
راوی متروک است اما اصلش در صحیح آمده

باب در بیان ولیمه

جناب نبوت بر عبد الرحمن بن عوف اثر صفرت دید پرسید این چیست گفت زنی کرده ام بر وزن

و اندر خرم از زعفران و برکت و بدتر اخذ اولیة کن اگر چه بیک گو سفند باشد و چون دعوت شود
یکی از شما بسوی ولیمه باید که بیاید و در روایتی آمده که چون دعوت کند یکی از شما برادر او
باید که قبول کند عرس باشد یا نحو آن و بدترین طعام طعام ولیمه است که آینه را از آن منع کنند
و انکار نمایند را بسوی آن طلبند و هر که اجابت نکرد دعوت را وی عصیان کرد خدا و رسول را
غرض که نزد دعوت اجابت است اگر تمام است نماز گزارد یا دعا کند و اگر مفط است بخورد و در مفط
آمده اگر خواهد بخورد و اگر خواهد ترک دهد و ولیمه و زوال حق است و روز دوم سنت و روز سوم
سمعه و هر که بشنود از خود را بشنوند و رسوا کند او را خدا تعالی و سندی غریب است اگر چه شایسته
دارد و ولیمه تا سه روز غیر جائز نباشد زیرا که از باب ضیافت است و مدت ضیافت در اجابت
دیگر همین سه روز آمده و الله اعلم و آنحضرت صلیم علیه و آله بر بعض زنان خود بدو و از جو و قیام
کرد میان خیبر و مدینه سه شب بنا بر بنا بصفیه و دعوت شدند مسلمانان در ولیمه او نبود و آن
خبر و ندیم همین امر برگردن قطع فرمود و بران خرم و اقط و من انداخت و چون دو دایم فراهم آید
در وازه هر که نزدیک تر بود دعوتش بپذیرد و اگر یکی سابق گردد اجابت وی کند و سندی ضعیف است
و فرمود بنی خورم تکیه زده و عمر بن ابی سلمه گفت ای کودک نام خدا بر و بدست راست بخور و از
پیش خود تناول کن و فرمود از جانب قضعه بخورید و از وسط آن بخورید که برکت در وسط فرمودی
و هر که عیب طعامی نکرد اگر خوش داشت بخورد و نه بگذاشت و فرمود بدست چپ بخورید که شیطان
بهین شمال می خورد و در شما میدان آب لغس را آوند نزد و در آن نهد

باب در میان قسم یعنی نوبت زنان

قسمی کرد آنحضرت صلیم در میان زنان خود و بعد از وی گفت خدا و نمایان قسم من است و آنچه
مالکش بستم پس ملامت کن مرا در آنچه مالک آن هستی و من مالکش نیستم و این دلیل است بر آنکه
محبت و میل قلب با یکی از زنان مقدور نبوده است بلکه از جانب خداست و نیز درین قسم عدل

تسویه در جماع شرط نیست و هر که دوزن دارد و مائل است بسوی یکی از آنها بیاید روز قیامت
نصف بدن او افتاده و ضمیمه و ساق و مائل باشد و سینه بشصیح است و مایل و قسم الف
نه و محبت و از سفت است که چون بکرا بر شیب در هفت شب نزد او بماند پتر قسم کند و اگر شیب را
بزننی گیرد سه شب نزد او بماند پتر قسمت نماید و لهذا آنحضرت صلعم نزد ام سلمه سه شب بسر فرمود
تو بلال خود بخوار نه اگر خواسته نزد تو هفت شب بمانم و لکن نزد دیگر زنان خود هم هفت شب
بگذرانم سوخته بنت زمره یوم نوبت خود بماند پتر بخشید پس آنحضرت صلعم و شب نزد ام سلمه
و بعضی زنان را بر بعضی قضیلت و قسم نه نهاده بکثرت نزد ایشان و کم روزی بود که
بر مهران ایشان گشته و از بهر زن نزدیک شدی بنیر سیس یعنی جماع تا آنکه بزنی میرسد که
او بودی پس نزدش شب بسر کرد و در روایتی آمده بعد از گذاردن نماز عصر بر زنان و ذکر کرده
پستر از آنها نزدیک شدی و در مرض موت پرسیدی که فردا کجا باشم را ده یوم عائش می کرد و لایح
مطهرات اذن دادند که هر کجا که خواهد بماند پس بجائ عائشه ماند و نزد سفر در میان زنان قصر
انداختی سهم هر کدام که برادری همان را همراه بر دے فرمود و نزد یکی از زنان خود را همچو زن بند

باب در بیان خلع

زن ثابت بن قیس آمد و گفت اے رسول خدا عتاب نمی کنم بروی و خلق و دین و لکن
مانخوش دارم کفر را و اسلام فرمود یا عیسی و ابرو بر من باز می گردانی گفت آری فرمود اقبل
الحل بیکه و طلقها تطلیقه رواه البخاری و در روایتی آمده که امر کرد او را بطلاق زن
و عدت و سه یک حیض گردانید و ثابت مردی که و بود و زنش گفت اگر خوف خدا نبود می نزد
و را کدن و سه بروی اوقف می کردم و این اول خلع بود و اسلام و ظاهر امر بطلاق مفید
و جوب مست اگر چه از برای ارشاد گفته اند بدلیل قوله تعالی اصلاک بمعنی و ف او
نمی یج یا عسان و فصل ثلثت می کند بآنکه حاکم را امر برفع میرسد

کتاب در بیان طلاق

البیض حلال نزد اطلاق است ابن عمر زن خود را طلاق داد و وی حائض بود پدرش عمر فرمودت رفته اند عتة آنحضرت را صلعم بر سید فرمود حکم کن او را بر اجبت بگذارد او را آنکه پاک گردد از حیض باز حیض آرد باز پاک شود پسر اگر خواهد نگاه دارد و اگر خواهد قبل از بیس طلاق و بر این حدیثی است که او قتال طلاق زنان را بدان امر کرده و در روایتی آمده بگو او را که برگردد باز طلاق دهد در حالیکه طاهر است یا حامل و در لفظ دیگر آمده که محسوب شد این طلاق یک طلاق و لکن حاسب نیست غایب این حسابان از ابن عمر باشد و آنچه است که جمعی از ائمه حدیث قائل اند بعد از وقوع طلاق بدعی و تکیه دیگر زن خود را از حیض طلاق داده بود ابن عمر را گفت تو یک طلاق یاد و طلاق داده آنحضرت صلعم را امر کرد که مرا حجت کنم و نگاهش را بتمام آنچه که حیض دیگر بیارد یا تو او را سه طلاق داده پس مرا بخوار دارد باز طلاق زن خود عاصی شده و در لفظ دیگر آمده که گفت ابن عمر رو کرد آنحضرت صلعم آن زن را بر من و آن طلقه را چیزی نمیبرد و فرمود که بعد از طهر طلاق ده یا نگاهدار گویم و این صریح است در عدم وقوع بدعی و اسد اعلم ابن عباس گوید سه طلاق بر عهد نبوت و عهد ابی بکر و دو سال اختلاف عمر یک طلاق بود یعنی اگر در یک مجلس یک بار بلا فصل داده است عمر گفت مردم شتابی کردند در کاری که ایشان را در آن مهلت بود پس ایضا گفتیم آنرا بر ایشان و نهضا که در جمود بن بید گفته آنحضرت را خبر کردند که مردی زن خود را سه طلاق داده است یعنی در یک بار پس خشناک برخاست و گفت بازی کرده همیشه و بگیا پس خدا و من میان شما ایم تا آنکه مردی گفت اگر نخواستی او را بشمارم ابو کانیه را طلاق داد و در لفظ فرمود و رجوع کن گفت سه طلاق داده ام فرمود و انتم برگرد و در لفظ آمده که سه طلاق داد و در یک مجلس بر آن ننگین شد آنحضرت فرمود این یک طلاق است و در روایت دیگر آمده که ابو کانیه سهیم زن خود را طلاق البتة داد و گفت نخواستم مگر یک طلاق آنحضرت زن را بر او سه باز گردانید

و آمده که سبب نیست که جد و نزل آن هر دو جد است نکاح و طلاق و حجت و در لفظ بجای
 رجعت عتاق آمده و در روایت دیگر و آورده که جائز نیست حسب و طلاق و نکاح و عتاق که
 اینها را گفت و حسب بشد و فرمودی بشهرتجاوز کرد و خدا از امت من حدیث نفس اما و ام که بد
 عمل کرده است و کلمه ننموده و نداد این است خطا و نسیان را و آنچه بران مشکو شده است
 و حرام ساختن زن بر خود چیزی نیست او تعالی فرموده لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ ^{سَمْعًا}
 حَسَنَةً بَلْكَه این تحریم همین است کفار و آن بد و دقت چون چون بر آن حضرت داخل کرده شد
 و آن حضرت با وی نزدیک گردید اعیان بآیه هَذَا بَابُهُ حَتَّكَ لَكَ عَذَابٌ عَظِيمٌ الْحَقُّ
 بِأَهْلِكَ لَا حُجَّتَ لَكَ بِنِسَابِ كَسَانِ خُودِ وَابْنِ كُنَايَةِ اسْتِزْطَاقٍ وَفَرَمُو نِسَبِ طَلَاقٍ مَرَّةً بَعْدَ زَكَاةٍ
 وَتَقَرُّ مَرَّةً بَعْدَ از مُلْكٍ وَفَرَمُو اِیْقَ آتَمَدَه نَزْدَ زَكَاةٍ مَرَّةً وَتَقَرُّ مَرَّةً بَعْدَ از مُلْكٍ وَفَرَمُو اِیْقَ آتَمَدَه نَزْدَ زَكَاةٍ مَرَّةً
 از کس نام آنکه بیدار گردد و صغیر تا آنکه بالغ شود و دیوانه تا آنکه عاقل گردد و بهوش آید

باب در بیان رجعت

عمران بن حصین را از حال مردی که طلاق می دهد و بر میگردد و گواه نمی گیرد پرسیدند گفت بر
 طلاق و بر رجعت او گواه گیر این عمر چون زن خود را طلاق داد آن حضرت عمر گفت صر که فلیتر ^{حوا}

باب در بیان ایلاء و طهار و کفار و آن

ایلاء کرد آن حضرت صلح از زمان خود و حلال احوام ساخت و کفار که همین داد ابن عمر گردید مولا
 بعد از قضای چهار ماه توقیف کند و می افتد طلاق تا آنکه طلاقش دهد سلیمان بن یاسر چند و ده
 کس از صحابه دریافت که ایشان مولی را وقف می کردند یعنی تا جوع کند یا طلاق دهد رواه ^{الشیخ}
 ابن عباس گفته ابن ایلاء در جا بلیت تا یک سال و دو سال می شد عن تعالی توقیت آن
 بچهار ماه فرمود اگر این مقدار کمتر باشد ایلاء نبوده گویم معارض است ایلاء نبوی تا یک ماه و آن

مرفوع است و این موقوف و چارها حکایت است نه توقیت مردی ظهار کرد باز ن خود و بر وی
 بنیقاد نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت قبل از کفیر بر و س افتادم فرمود نزدش مرد تا آنکه حکم خدا
 بجا آرے ایست کفار و دس و در لفظ کفر و کلا نقد آمده سلمه بن صخر خوف رسیدن
 بزین در رمضان ظهار کرد شبه چیزے از بدن آن زن نمایان شد بروی بنیقاد آنحضرت
 فرمود برده آذا کن گفت جز گردن خود هیچ ندارم فرمود دو ماه بپایه روزه گیر گفت
 نرسیدیم بانچه رسیدیم مگر از همین روزه گرفتن فرمودتصت مسکین از خربا بخوران و
 این کفار نفع طهارست

باب در بیان لعان

سیکے آنحضرت صلعم را گفت بفرما اگر کی از ما زن خود را بر فاحشه یا جریه کار کند اگر می گوید یکم بخن
 با عظیم و اگر خاموش می ماند سکوت می کند بشیل آن ع گویم شکل و اگر گویم شکل به هیچ
 جواب نداد روز دیگر آمد و گفت آنچه از تو پرسیدم بدان بتلاش تمسک یات سو زانو فرود آ
 و آن را بران مرد تلامذت کرد و وعظ و تذکیر نمود و خبر داد که عذاب دنیا اهنون است از عذاب
 آخرت وی گفت سوگند یکسکه ترا بحق فرستادم بران زن و روع نه بته ام آنحضرت صلعم زن را
 طلب داشت و وعظ کرد و س گفت قسم یکسکه ترا بحق بر نگفتم وی در و عکوست ناچار شروع به
 کرد و وی چارگوا سه بنام خدا داد باز شروع نمود بزین و میان هر دو جدائی ساخت و در
 ردایت دیگر آمده که سلا عنین فرمود حساب شما هر دو بخداست و کی از شما کاذب است
 اکنون ترا راهی بسجے آن زن نیست وی گفت مال من چه حال دارد فرمود اگر راست گفته ای
 پس مال در عوض اتحمال فرج اوست و اگر بروی دروغ بسته پس رجوع مال از وی دور است
 و فرمود بینید آن زن را اگر بچه سفید رنگ فرود بسته مویار و پس آن شولی دست و اگر خشم سرگون
 بیچید موی کز تاه قد آر پس آن کسی است که با وی بدنام شده مردی دیگر را مکرد که نزد شما

خامسین است بر دهن او نهند که آن موجب است یعنی فراق زن را و حبیبی کند و در قصه
 شگفتین بهریت و کبریا که چون هر دو از ملاعن فارغ شدند و گفت بروی دروغ بستم
 رسول خدا اگر اکنون تاهش ام و سه طلاق دادی من از آنکه رسول خدا صلوات الله علیه را بدان امر فرمایند
 و اگر آمد و گفت زن من دست لاس کننده را در نمیکنم فرمود بدرکن او گفت می ترسم که جانم
 در پناه او رود و فرمود متع شو بوی او در لفظ آمده گفت صبر کنی توانم کرد از دوسه فرمود و گاه
 او را سه دو گونه ریخ و خدا ب است جان بخون را به بلا می صحت لیلی و فرقت لیلی و کس در
 لغت بهی سون و گاهی سیدین هر دو آمده نام راوش که ام یک ازین هر دو معنی است و ظاهر است
 که مراد اول باشد چه البقا اشرافی و در از شراخ اسلام و بهی شایع علیه السلام می نماید و چون
 آییلان فرود آمد فرمود هر زن که در آرد بر قوم کسی که از ایشان نیست وی از محبت خدا در
 چیزی نباشد و افعال در از شمار و بهشت نه در آرد و هر مرد که انکار کند فرزند خود را و وی می بیند
 او یعنی می داند که فرزند او است و پرده شود خدا از و و بر سو نماید او را بر سر خلاق در اولین و
 آخرین عمر گفته هر که اقرار کرد و بفرزند خود چشم زدن او انفی می نمیرسد یعنی انکارش بعد از
 اقرار نیست مردی گفت ای رسول خدا ازین که او کی سیاه زاییده است فرمود ترا شتر اند
 گفت آری پیر سید رنگهای آنها چیست گفت سرخ رنگند فرمود دران میان او رقی سیف
 سیاه فای هم هست گفت آری فرمود این از کجاست گفت شاید رگ آند کشیده باشد فرمود
 پس شاید این پسر ترا هم رگی کشیده باشد غرض که آن مرد تعرض کرد بخی لکن آنحضرت او را درین
 امر خصمت نفرمود

باب در بیان عدت و سوگواری استبر و غیر آن

سبیه علیه السلام شد بعد از وفات شوی خود بچند شب و از آنحضرت صلوات الله علیه ازین نکاح خوا
 و از آن داد و سه نکاح کرد و در لفظ آمده که بعد از هیل شب از وفات پنج خودش بزیاید هر

گوید باکی نمی بینم در آنکه نکاح کند و در خون باشد جز آنکه نه و بش قریب نکند تا آنکه پاک
گردد و او امر بر سر بجه حیض سند معلول دارد و مطلقه و ملته را سکنه و نفقه نبود و احدا نکند زن به
بیعت و میت زیاد و بر سر و زگر بر مشهور که چهار ماه و ده روز سوگوار می نماید و جایزه رنگین نبو شد
مگر جایزه عصب یعنی بچه چو نری و سر نه نکند و عطر نکند مگر چون از حیض پاک شود پاره از سینه
یا اطفا را اگر لکها بر و مضایقه نیست و در لفظ آمده که خضما بکند و شانه نکند تا آنکه بعد از
وفات زوج صبر در هر دو چشم کرده بود آنحضرت فرمود این صبر روی راحی افزون و فکنی آن را
مگر در شب و در روز و در کف و شانه بیوی خوش بکند و نه بخار که این خضاب است گفت پس
کدام شانه کشتم فرمود کنار و دختر زنی را شوهر مرده بود و پیش بر دانه وی آنحضرت صلوات
از سر کشیدن پرسید فرمود گوش خاک را بر مطلقه شدن خواست که میوه نخل خود بر مرد می آورد
از بر آمدن زجر کرد وی از آنحضرت صلوات پرسید فرمود بی خرابی خود را بر شاید صدقه دهی یا خرابی
نیک بجا آید شوهر فرامی دهم ملک در سجوی بندگان خود بر آمده بود و او را کشند فریاد آنحضرت
را پرسید که کسان خود برگردم که شوی من سکنی در ملک میگذر آشته است و نه کدام نفقه فرمود
آری چون برگشت و در حین خانه رسید آواز زن او از نو که بمان در همان خانه که هست تا آنکه کتاب
سودت خود برسد وی بچنان کرد پس عثمان رضی الله عنه حکم نمود بدان یعنی در عهد خلافت خود
فاطمه بنت قیس را شوهر و سه طلاق داده بود وی آنحضرت را گفت می ترسم که کس بمان
بر من در آید و اگر دل پس و نقل مکان نمود و قدرت ام و ولد بعد از فوت سیدش چهار ماه و ده روز
باشد و در سندنش انقطاع است و اقرا از نو عایشه اطهار است و نزد دیگران حیض و طلاق
داده و طلاق باشد و عدتش و حیض بود و سنده ضعیف قتال نیست مردی را که ایمان از
بخدا و روز آخرت آنکه نبو شد اند آب خود بخت دیگر می ترسد و طوی با زن باردار است و حدیث
دال است بر تحریم آن عمر فاروق و رابا و زن فقو و الزوج تر لیس چار سال و بعد آن عادت
چهار ماه و ده روز نشان داده و در نفع آمده که زن نفقه و زن آن نفقه دست تا آنکه بیان بیا یا

سندش ضعیف است پس هر دو در خود احتیاج نمود و فرمود شب نگذار هیچ مرد نزد زن مگر آنکه ناکم باشد یعنی زوج او یا ذوق غم و خلوت نکند هیچ کس با زن نماند آنکه با وی نزدی می نمود و در باره سبایای او طاس بر شاگرد که حامل موطو نشود تا آنکه بار نهد و غیر حامل تا آنکه یکساعت حیض آرد و فرزند از برای فراش است و عام هر چه یعنی حرمان یا رجیم و حدیث دلیل است بر ثبوت نسب و ولد اکرام بفرانش

باب در بیان ضاع

یکیدن یک دو بار حرام میگردد و آنحضرت فرمود نظر کنید که میسند برادران شما ضاعت نیست مگر از گرسنگی گویم و این در هر دو سالی باشد پیش از دو سال نزد اکثر دو و نیم سال نزد بعض مردم سه ماه و خنجر سهیل گفت اسے رسول خدا سالم فلام ابی حذیفه با مادر خانه می ماند و بمبلغ رجال رسید و فرمود او را شیر خود نشان حرام گردد بر وی آفتخ برادر ابی القیس بعد از نزول آیه حجاب بر عائشه در آمدن خواست وی نکاح کرد و آنحضرت ذکر نمود فرمود او را که خود او را آن بدن بده که غم هست یعنی از ضاعت و کتاب غزیر اول عشر رضاءات علی بن یحیی من فرود آمده بود پسر بنجمس معلومات منسوخ شد آنحضرت صلوات کرد و این آیه در آن خوانده میشد خوانند که آنحضرت صلوات فرموده را بر بنی گیر و فرمودی مرا احلال نیست دختر برادر رضاعی نیست حرام می شود از ضاعت آنچه حرام میشود از نسب فرمود حرام نمی سازد از ضاع پیچ قسم مگر آنچه بشکافد رود های کودک را و پیش از فطام باشد این نجاس گفته نیست رضاع مگر در دو سال و این موقوف است و در مرفوع آمده ضاع نیست مگر آنچه استخوان را توانا سخت کند گوشت بر و یازد عقبه بن حارث ام حبیب بنت ابی اباب را از وی کرده بود زنی آمد و گفت من شما هر دو را شیر نوشانیده ام وی از آنحضرت صلوات پرسید فرمود کیف و قد قیل پس عقبه او را جدا کرد و وی شوی دیگر گرفت در اینجا دلیل است بر قبول شهادت واحد مضعه و وجوب عمل

بران و آوازه ضام زن آتی نمی فرموده و این مرسل است

باب بیان نفقات

هنگامیکه ابی سفیان گفت ای رسول خدا ابو سفیان مردی بخیل است آنقدرم از نفقه نمی دهد که مرا و فرزندان مرا بسند شود و گمانچه از مال او بی دانستن و سه بگیرم و بستانم برین درین کار گناهی هست فرمود از مال او آنچه ترا و اولاد ترا کفایت کند بمر و بگویم طارقی محاربی بحد مینه آمد و می که آنحضرت صلی الله علیه و آله میفرماید بی عیلت و بدایت کن بعیال مادر و پدر و خواهر و برادر خود ثم ادناک ادناک و فادک فادک این ترتیب ظاهر است مملوک را همین طعام و کسوت اوست و زیاده از طاقت وی کار گیر و حقوق بر آنست که چون بخور و او را بخوراند چون بیوشد او را بیوشاند و این حدیث پیشتر در باب عشر نیکان گذشته است و در حدیث طویل حج آمده زنان را بر شما نان و جامه است بمر و قدر این قدر بزه پس باشد که هر که را قوت می دهد وی را ضائع گرداند و در لفظ دیگر آمده که حبس کند قوت را از مملوک و حاملی را که شوی او مرده است نفقه نیست و بی عیال بهتر از بی عیالست و ابتدا به کسی کند که عیال داری او می کند زن می گوید که بخور آن مرا یا بگذار مسعید بن سبیح گفته هر که نفقه کند بر زن میان او و زن وی جدائی می باید کرد و گفته که سنت است و زیاده را رفع عمر فاروق با مکر ای جناد در باره مردان غائب از زنان کتابت کرد که آنها را مواخذه کنند بر آنکه نفقه دهند یا طلاق اگر طلاق دهند نفقه زن حبس بفرستند و نداشتن حسن قوی آمده گفت آن رسول خدا نزد من دیناری هست فرمود بر جان خود نفقه کن گفت و دیناری دیگر است فرمود بر زن خویش صرف کن گفت دیناری دیگر است فرمود بر زن خود خرج نماند گفت و دیناری دیگر است فرمود بر خادم خود و من یعنی بر مرکب گفت دیناری دیگر است فرمود انت اعلم قدر لفظی تقدیم کرد و بر آمد و بین عیله گفته که رسول خدا نیکی باکم فرمود مادر تو گفتم باز فرمود و جان در تو گفتم باز فرمود پدر تو گفتم باز فرمود

و این ترتیب حاکم ماده نزاع است در باره نفقات زوجه و اقربا

باب در بیان حضانت

زنی آمد و گفت اے رسول خدا این پسر من شکم من او را آوند بود و پستان من او را
شک و کنار من او را جای مانند و پدرش مرا طلاق داده است و می خواهم که از من او را بکشند
فرمود و حق با و مادام که نکاح نکنی زنی دیگر گفت زوج من می خواهد که پسر مرا ببرد و الا
و سه مانیع داده است و از چاه ابی غنیه آب نم نوشانیده و شوهر وی نیز آمد آنحضرت فرمود
اے غلام این پدرت است و این مادر تو دست هر کدام که خواهی بگیر و سه دست مادر گرفتند
او را بر و رافع بن سنان اسلام آورد و درش از مسلمان شدن انکار کرد آنحضرت صلوات الله
بر او یک طرف و پدر را یک طرف صبی را میان هر دو نشانید وی میل بسوی مادر کرد و فرمود
اللهم اهدنا لهذا صبی را بسوی پدرش پدر او را گرفت درین حدیث دلیل است بر ثبوت حق
حضانت از برای ام کافره چه اگر او را حق نبود سه صبی را میان هر دو نشانیدی و نیز دلیل است
بر آنکه صبی تابع بغیر اب و بن است در دین و دختر حمزه را بخاله پسر و فرمود خاله بجای مادر است و در
روایتی باین لفظ است که دختر حمزه خاله خود ماند که خاله است خادم یکے چون طعام آمد
اگر او را بخود نشانند ماری یک و ولقمه اش بدید تعذب شد زنی در باره گریه که آن زمانند
کرده بود تا آنکه بمرد و بدوزخ شدند خود را و را خوانید و نوشانید و زهرها کرد که خوشتر
از خاشاک یعنی پیرام زمین بخورد

کتاب بیان جنایات

فرمود حلال نیست خون مرد مسلمان که گواهی دهد به لا اله الا الله وانی رسول الله مگر سبیکه
از خصم است سبیکه شینبانی دوم جان عوض جان سوم تارک دین و مفارق جماعت مسلمین

گویم و این نمی باشد مگر بفرست پیغمبر و ابتداء در لفظ دیگر آمده کی زانی محسن که سنگ زده آید
 و مردم مردی که سلمانی را عداوت بکشد و در قصاص کشته نشود و محسوم مردی که بد را روا سازد
 و جنگ کند با خدا و رسول پس کشته شود یا مصلوب گردد یا فنی گردد و شود از زمین و آوار حاکم که
 میان مردم روز قیامت کند و خونهاست و هر که بنده خود را بکشد وی را بکشد و هر که عضو او
 قطع کند عضو او نیز ببرد و هر که او را خصم سازد و یا خصمی بکشد و کشته نشود و بد عووض پس بد
 مضطرب است ابو جحیفه مرتضی را که آمد و میگفت نزد شما خبری از وحی غیر قرآن هست فرمود
 لا والذی فلق الحبة و برأ النملة الا فہم یعطیہ اللہ تعالی رجالا فی القرآن مافی
 ہذا الصیفة وی گفت درین صحیفه حسیت فرمود درین صحیفه حکم دیت و ربائی است
 و آنکه سلمانی عووض کا فوری کشته نشود و در لفظ آمده که خونهای مومنان برابر است یعنی در قصاص و دیت
 موسی می کند بزرگ ایشان اولی مومن و ایشان دست یکدیگر انداخته و کشته نمیشود مومن
 عووض کل فرزند و عهد در عهد خود و دختر سرا یافتند که سرش را میان دو سنگ کوفته اند و او را
 پرسیدند که این کار بتو که کرد فلان و فلان تا آنکه ذکر کی یهودی کردند اشاره بکرد
 که آری او را گرفتار آوردند و او را قرار کرد فرمود سرش را میان دو سنگ بکوبند یعنی
 جزاء سیئة سیئة مثلها و لکن آخر اقصی قتل برشته شیر بوده و لا غیر کی غلام مردم که گوش
 غلام مردم تو مگر بریده بود و آنهارند و آنحضرت آمدند از دیت پیچیدمانید و این دلیل است بر آنکه
 بر عاقله فقر است و هیچ واجب نیست مردی دیگر کی راز او خسته کرد وی نزد آنحضرت آمد و گفت
 مرا قصاص گیر فرمود تا آنکه تند رست شوی باز آمد و گفت اقل فی پس قصاص گرفت از وی
 باز آمد و گفت تنگ شد فرمود ترا نمی کردم مگر با فرمانی کردی پس دور انداخت او تعالی را
 و باطل شد لنگی تو بعد نهی فرمود از قصاص زخم تا آنکه به شود صاحب او و این مثل
 دوزن از قبیلہ بنیل باجم قائم کردند کی سنگ بر دیگر انداخت وی و آنچه در شکم او بود
 کشته شد خصوصت نزد جناب نبوت آمد فرمود که دیت بچرخه عمید بایک و لید است و دیت زن

بر حاکم و انما و اولاد او را و کسانی را که با آنها بود و وراثت آن زن گردانید درین میان حل
 بن نابغه نولی گفت اے رسول خدا نیت بیغرم من لا شرب ولا اکل ولا نطق ولا
 استعمال فمحل ذلك یطل یعنی دیت طفل که نه خورده و نه آشامیده و نه حرف زده و نه آواز
 کرده یعنی چه بلکه همچو این جان را یگان باشد آنحضرت فرمود آنها هلا من اخوان الکھن
 یعنی بن کسل زبردانان کا همان است و این بنا بر بیع بندے او ارشاد کرده در لفظ و گیرین
 آمده که عمر فاروق پرسید که کس است که قضا آنحضرت صلوات بر او باره چنین حاضر شد و
 حل بن نابغه برخاست و گفت من بوم و میان آن دوزن که یکے و دیگرے را بر ذبح بیع و غیر
 عثمان بن مالک دندان پیشین و ترقی که از انصاری شکست عفو خواستند انصار الحار نمودند
 ارش عرض کردند نیزیر قند نزد آنحضرت صلوات بر او قضا صحن استند امر بقصاص فرمود
 آن بن نصر گفت ای رسول خدا اگر تیری بر من شکسته شود سو گند یکسکه ترا بخت فرستاد و مالش
 شکسته نشود فرمود اے انس کتاب خدا همین قصاص است درین میان قوم رضا بگو و آنحضرت
 فرمود ان من عباد الله من لولقسم علی الله لا یبره و بر مقتول در عیایام منی بجز با سوط عصا
 عقل خطاست و در قتل عمد قود باشد و یکسکه جائل شود میان این تود لعنت خدا است
 و اگر مردے مردے و دیگر انگار داشت و گرفت و دیگرے آنرا بکشت قاتل کشته شود و
 مسک مجوس گردد و آنحضرت صلوات بر او قضا صحن معا قتل کرد و گفت من ولی ترم
 یوفاء و نه او و حدیث مرسل است و اسناد و صلش واسطه گوئی بفریب کشته شد عرب خطا گفت
 اگر تیر یک می شد و اهل صفاد روی همه را عوض او می کشتم و این مذہب و دیت رضاعند
 و بعض سلف موافق اویند درین حکم و این موقوف در بخاری است و در مرفوع آمده که یکسکه کشته
 او را قتیله بعد ازین مقابل من پس کسان او میان د و اختیار اند دیت گیرند یا بکشند -

باب و بیان دیات

آنحضرت صلوات بر او قضا صحن لیسوی اهل من نوشت در وی این است که هر که خون را بی جنایت کشد

و میره و دانسته دی خود دست یعنی کشته شود مگر آنکه اولیا بقول رعدا نه یعنی بدیت یا بینه و در
 کشتن نفس بدیت صد شتر باشد و در بینی اگر از پنج بریده شود تمام بدیت مذکور است همچنین در
 زبان و در هر دو لب و در ذکر و در هر دو خایه و در شکستن پشت و در هر دو چشم و در یک
 پاسبی بدیت و در مامومه که پوست مغز شد ثلث بدیت و در جالفه که درون شکم رسد
 ثلث بدیت و در مثقال که استخوان را بجای کند یا نژده ابل و در هر اصبع از اصابع دست و پاسبی
 ده شتر و در دنان پنج شتر و در شوخه که سفیدی استخوان ظاهر کند پنج ابل است و مرد
 مقتول می شود عوض زن و بر اهل طایفه از دینار است و این حدیث مرسل است و بدیت
 خطا بطور اخماس باشد یعنی بست حقه و بست جفده و بست بنت مخاض و بست بنت لبون
 و بست ابن لبون و در لفظ بست ابن مخاض بدل ابن لبون آمده اما اسناد اول تو
 و قفش اصح است از رفع و در روایت دیگر سه جفده و سی حقه و چهل خلفه که اولادش
 در لبون آنها باشد و اراده شده و جابرترین کسان بر خدا سه کس اند یکی کشته ده
 کس در رحم دوم قاتل غیر قاتل خود سوم قاتل بنا بر عقل جا بلیت یعنی بطور ناروا طلب
 مکافات و خطا شبعه است که به تازیانه یا چوبی بر ستمی بود و شش صد شتر است از آنکه
 چهل حامل باشند و خصوصاً ابراهیم برابر اند در بدیت و در روایتی آمده همه انگشتان یکسانند
 و ران و همچنین برابر اند و انداد بدیت و دنان پیشین و کمر سه یکسانند و در لفظ
 آمده که اصابع هر دو دست و هر دو پا برابر اند هر اصبع را ده شتر بدیت است و هر که طیب
 شد بتکلف و معروف نیست بطب و از وی نقصان جانے یا مادون آن شدند و سه
 ضامن باشد یعنی بدیت آن جنایت و ارسالش اقوی است از وصل و در مواضع
 پنج پنج شتر است و همه انگشتان برابر اند و ده از شتر بدیت هر انگشت باشد و عقل اهل
 نصف عقل سلیمان است و در لفظ دیگر بدیت سواد نصف بدیت حر آمده و عقل زن
 مثل عقل رجل است تا آنکه ثلث بدیت خود برسد و عقل شنبه بعد مغلط است مثل عقل عدد و

صاحبش کشته نشود و این چنان باشد که شیطان بجد و میان مردم خونریز میاشود بغیر حد اوت
و بغیر حل سلاح مردمی و در عمد نبوت مردی دیگر را بکشت آنحضرت صلعم بروی دیت و دوازده
هزار درهم بنهاد آبورزش با سپر خود پیش جناب نبوت آمد پرسید این کیست گفت پسر من است
گواه شو فرمود آگاه باش که دسے جنایت نمی کند بر تو و نه تو جنایت می کنی بروی **ع**
گفت بود مرد مستگاره را بچه تاوان زن و طفل بیچاره را و این موافق قرآن است
لا تزر وازها وز سائرهم

باب در بیان دعوی خون قیامت

عبدالله بن سهل و محیصه بن سعد و بنابر جدی که با ایشان رسیده بود بخبر رفتند محیصه آمد گفت
که ابن سهل را کشته در حشمه انداخته اند نزد یهود آمد و گفت والد شما او را کشته اید آنها انکار کردند
و گفتن و السلام او را کشته ایم محیصه بآبراد خود و محیصه و عبد الرحمن بن سهل نزد رسول خدا صلعم آمد و
خواست که سخن کند آنحضرت فرمود کبر کبر یعنی کلان سال را در سخن قدم کن پس اول محیصه
سخن کرد باز محیصه آنحضرت فرمود یهود دیت صاحب شما و هند یا جنگ بر خیزند و درین با
خطبائشان نوشت یهود نوشته که والد ما او را کشته ایم این بر سره را فرمود شما سوگند بخوید
و مستحق خون صاحب خودی شوید گفتند نه فرمود پس یهود حلف کنند گفتند آنها مسلمان شدند
آنحضرت صلعم دیت از نزد خود داد و صد ناقه فرستاد سهل گوید فلقد را کضتی عنهم انما
جماع یعنی ناقه سرخی از انجمله ملت زد و این حدیث متفق علیه است و باجماع آنحضرت صلعم قضا
را بیهان قاعد جا بایت مقرر داشت و میان انصاریان در باره قتل که دعویش بر یهود میکرد
حکم فرمود و آن پنجاه سوگند است که اذابل محله بتانند پس اگر حلف کردند بری شدند ورنه دیت **لا تزر وازها وز سائرهم**

باب در بیان قتال اهل یمن

آنحضرت صلوات فرمود هر که برداشت براسلاح وی از نایست و هر که برون شد از فرمانبر
و جدا شد از جماعت و مردش مردن جالبیت است و فرمود بکت و حمار بن یا سرگر و ده
و وی همراه مرتضی بود در حرب معاویه و لکن این بغی باغی را از اسلام برون نمی برد بلکه و سه
خاطمی عاصی و طاعی است و این جنگ خالی از ثواب و عصبیت و حیت جالبیت نبود و گویا با
کف لسان از صحابه کرام و اهل سنت اجماع کرده اند بر منع طعن بر اهل هدی از صحابه و اسد اعلم
و فرمودی دانی ای بن اعم حبیبیت حکم خدا را بگو کی که باغی شد ازین امت و گفست
خدا و رسول دانا ترند فرمود کار زخی ایشان تمام نکنند و اسیر را بکشند و بار بار طلبند و فی
بخش نمایند و صحیح وقت است بر علی و وی رضی الله عنده اصل است و احکام این باب
و برویت اعتماد در مسائل فنی و کارروائی آن و مرفوع درین باب اقول قلی نیست
بلکه خود موجودیت آنحضرت صلوات فرمود صلوات بر که بیا پیش شما و کار شما فراهم است و می خواهد که جماعت
شمارا بپراکند و کند او را بکشید

باب در بیان کشتن جانی و مقتد

هر کشته شد نزد مال خود یعنی بنا بر حفظ آن پس وی شهید است بعلی بن ابی سیه با مردی شکلیه
یک دست و دیگر سبزه بیدوی دست خود از دهنش بر کشید و زمان پیشین او بیضا و خصوصیت
پیش آنحضرت آمد فرمود یکی از شما دست برادر خود همچو شتر نرمی گزید برو که ترا دیت نیست
حدیث دلیل است بر آنکه جنایتی که بر بخی علی سبب او واقع شود و از براس دفع ضرر بود و دست
دران قصاص نباشد و فرمود اگر بنگرد و مردی بر تو بغیر از آن را سنگریزه زنی پیغم
او را بگو رکنی بر تو گناه نیست و این متفق علیه است و در لفظ آمده که نیست و در قصاص
و این نزد ائمه حدیث بر ظاهر خود است و تاویل دران فرع تکذیب باشد و احد اعلم و حکم کرد
آنحضرت صلوات بر آنکه حفظ حائط در روز بابل حائط است و حفظ ماشیه در شب بابل ماشیه و ضمان

چیز کہ تلف کرد یا تنیہ در شب بر اہل ماشیت معاویہ بن جہل و حق مردے کہ مسلمان شدہ
 پیروی گردید گفتہ از پانچ ششم تا آنکہ کشتہ شود و حکم خدا و رسول پس کے کشتہ شد و در روز آ
 آمدہ کہ پیش ازین از وی تو بخو استیو بود و آ آمدہ کہ ہر کہ تبدیل کند دین خود اور ایکشید
 یعنی فی الفور بلا مہلت حاصل آنکہ تیغ بر سر مرتد یکشند و گویند برگرد پس اگر برگرد و در دم
 اور ایکشند تا بینا کے رام ولد بود کہ آنحضرت صلعم را دشنام می داد و در جناب او می افتاد
 اعمی اور امانع میکرد و سے باز نمی آمد شبی رسول برگرفت و در شکم او غلانیہ بروی بنشت
 و اور ایکشت این خبر جناب رسالت رسید فرمود آگاہ باشید و گواہ شوید کہ خون آن
 زن ایگان ست و آین دلیل ست بر آنکہ سائب بنی صلم حق قتل ست بحق شرعی و دم او
 ہرست اگر چہ مسلمان باشد چہ این سبب سبب دت او کشتہ

کتاب احد ود

باب در بیان حد زانی

مردے از بادیہ نشینان نزد رسول خدا آمد و گفت ترا سو گند خدایم ہم کہ مرا حکم کتاب
 خدا کنے دیگر کہ از وی خمیدہ تر بود گفت آری میان ما کتاب احد حکم فرما و مرا دستور می سخن
 فرمود و بگو گفت پس من مزد و این کس بود باز و سے زنا کرد مرا گفتند کہ بر سپہر مہرجم
 من صد گو سفند و دختر کے بعد او دم و علماء را پر سیم گفتند بر سپہر من صد تازیانہ و غیر
 کردن از شہر ست تا یک سال آنحضرت فرمود و گویند یک یک جان من در دست اوست حکم
 کنم در میان شما هر دو کتاب خدا و دختر گو سفند و اوست بر تو و بر سپہر تو صد تازیانہ و
 تقریب یک عام ست اے انیس بامداد پیش زن ایگن و اگر اقرار کند جہش بکن و فرمود
 بگیر یا از من بگیر یا از من او قتلے از براسے زنان را ہے نمودہ در زناے بکر یا بکصد یا
 و فی کی سال یا تقریب یک عام ست و در زنا می شب یا شب صد تازیانہ و جہم ست مرد

کتاب احد ود
 کہ ہم دین خدا و فرمود
 کہ در روز قیامت
 جناب خدا و رسول
 از دست آبی کہ بر سر
 ترا کشتہ کند و در خون
 تکیہ و خون من و عافان
 بر زمین نهادند و دست
 بعضی از من را در این
 سفند و دست در این
 نعل بالکس و کار و در
 عسک تازیانہ و در
 یک کتاب و در دست
 از سپہر من و در
 شہر و در این
 حد و در دست
 فی و در دست
 مکه و در دست
 منہ

از مسلمانان و سید نزدیک خدا آمد و فریاد برآورد که من زنا کرده‌ام آنحضرت از وی
 رو برگردانید آن مرد رو بر او آمد و گفت من زنا کرده‌ام با ناعراض فرمود تا آنکه تکرار کرد
 چار بار چون دید که چار بار بر جان خود گواهی داده است او را بخواند و فرمود چرا جنون است
 گفت نه فرمود نکاح کرده و محض شد گفت آری فرمود ببرد او را و سنگسارش کنید
 و این کمر اقرار از طرف زانی بطو خود بود بطلب آنحضرت پس بحث نبود بلکه اقرار یک بار
 کافی شود و همچنین ماعز بن مالک را فرمود شاید بوسه گرفته یا بدست یا چشم و ابرو اشاره
 نموده یا نگاه کرده گفت نه فرمود جماع کرده او را گفت آری پس فرمود برجم و اینجا همین یک
 اقرار است پس بس عمر فاروق رضی الله عنه در خطبیه خود گفت که او تعالی رسول خدا را بحق فرستاد
 و بروی کتاب فرود آورد و در آن آیه جم بود ما آن را خوانیم و یاد گرفته ایم و فهمیدیم و برجم
 آنحضرت صلوات برجم کردیم ما بعد از وی علیه الصلوة والسلام و می ترسم که اگر راز شود مردم از آن
 قائلی بگویند که ما برجم در کتاب خدا نمی یابیم و گواه شوند تبرک فریضه خدا و بی شک برجم ثابت و حق
 در کتاب خدا بر زانی بعد از احصان از مردان و زنان نزدیک است یا وجو و جنبل یا اعتراف
 متفق علیه و اگر ظاهر شود که وادیکه زنا کرده است پس حد زند و سوزنش نکند باز اگر زنا کند
 همان حد زند و ملامت نفرماید باز اگر زانی شود کثرت سوم وی را بفرود شد اگر چه بر سنی از وی
 باشد و به الفظ سلم و فرمود بر پا سازید حد و در برابر مالیک خود زنی از جمینه که باردار از زنا بود
 پیش رسول خدا آمد و گفت من سیدم حد را بر پا کن حد برین آنحضرت ولی او را طلبید و فرمود
 با و سه احسان کن و چون بار نهد نزد من بیا و سه همچنان کرد حکم برجم او داد و بی جاها
 خود بر خود بست و سنگسار کرده شد آنحضرت صلوات بر وی نهاد و گزاف و عمر گفت تو بروی زنا میکنی
 و و زنا کرده بود فرمود و سه چنان توبه کرده است که اگر میان هفتاد کس از اهل مدینه
 قسمت کنند همه را بگنجد آیا یافته فاضل تر سه از آنکه جان خود را در راه خدا بخته رواه سلم
 همچنین جسم کرد مردی را از سلم و مردی از یهود زنی را که همین غامدیه است و قصه برجم هر دو

در صحیح آمده مسجد بن سعد گوید در خانهای مامور کی نتوان بود بادا سپه از امان خانه پلید
 کرد با حضرت صلوات ذکر کردند فرمود حدش بزنند گفتند ضعیف تر از آنست که حد زده شود فرمود
 شانه کلان که در وی صد شاخ باشد بگیرد و یک بار بزنند همچنین کردند اسناد این حدیث
 حسن است اگر چه در وصل و ارسال اختلاف کرده اند و فرمود هر که رایا بید که کار قوم لوطی کند
 فاعل و مفعول به هر دو را بکشید و هر که رایا بید که بر سیمه بفتند او را قتل مانند و هم آن سیمه را بکشید
 ابن عمر گویند هم آن حضرت حد زده و بر کرد و هم ابو بکر و در رفع و نقض خلاف است و گفت کرد
 نخستان را از مردان و مرداران را از زنان و فرمود بکشید اینان را از خانهای خود و در حد
 حد و در اما جاسی و در کردن یا بید و حدش ضعیف است و در روایتی دیگر چنین آمده و در حد
 حد و در از مسلمانان تا بتوانید و این نیز ضعیف است و لفظ علی مرتضی آنست که دو بکشید حد
 را البشبات و در مرفوع است که پیر هیزد این نجاسته را که او تعالی ازان نمی فرموده و کسیکه فرود
 بگناه باید که بپوشد آن را بپوشیدن خدا و باید که تو بکند بسوی خدا چه هر که مار گناه خود را بپوشد
 بروی اقامت کتاب خدا کنیم اللهم استر عیالنا و آمن روعاتنا انک علی ما تشاء قاهر

باب در بیان حد قذف

و میگوید عاتقه رضی الله عنهما فرمود آمد آن حضرت صلوات بنبراست تا و خطبه خواند و ذکرش نمود و قرآن
 خواند چون فرود آمد و مرد و یک زن حکم کرد پس ایشان را حد زدند و اول امان که در اسلام بود
 آنست که شریک بن سحار را اهل بن سیمه قذف کرد بزن خود آن حضرت صلوات فرمود گواه بیار
 یا حد را بر پشت خود بپذیر کن ابن عامر بن ربیع گوید ابو بکر و عمر و عثمان و من بعد ایشان را در قیام
 ندیدم که ملوکی را در قذف بزنند مگر چهل ناز یا زنی یعنی حد عبد بنیه حد حر است و هر که قذف کند ملوک
 خود را روز قیامت بر او حد بزنند مگر آنکه بچنان باشد که وی گفته است

باب در بیان حد سرقه

دست دزد و نمیزدگر چه جام وینار یا زیاده و لفظ بخاری آنست که بریده میشود در پنج وینار نقصاً
 و نزد احمد بن ابی انطس است بریده در پنج وینار و بریده و کثر از آن و جرید آنحضرت صلیم در سپهر
 که بهای آن سه درم بود و آن ربع وینار است و فرمود لعنت کن خدا سارق را که می دزد و بیضه را
 پس بریده می شود دست او می دزد و درین را و قطع می گردد و دیا و امر او مقدار سه درم است و درین
 و آنرا بن زید را گفت شفاعت می کنی در جدی از حد و خدا و برخواست و خطبه خواند و گفت ای
 مردم! کثرت زنی که سبک پیش از شما بودند و سبب آنکه چون شریعی را نهاد دزدی می کرد و او را میگذشتند
 و چون ضعیفی می دزدید بروی حد برپای نمودند زنی بود و در خر و م متاع مردم بجا می گرفت
 و آنکاری نمود آنحضرت صلیم حکم بقطع یاد فرمود و گفت نیست برخاستن و نه بر خاک و نه برختن قطع
 و نه در سیوه بر درخت و نه در پیوه خرماء و دزدی را که مقرب و دزدی پیش آنحضرت صلیم آورد و نزد او
 متاع خود فرمود گمان نمیکرد ز دیده باشی گفت آری دزدیده ام بروی همان سخن را و او بار بار
 اعاده فرمود وی هر بار اقرار می کرد بر سر قه ناچار کرد بوی پس دست او بریده شد و او دزد فرمود
 آمرزش خواه از خدا و تو بکن میوه او وی گفت استغفر الله و اتق ب الیه فرمود اللهم تب
 علیه سه بار و در روایتی آمده که بریده او را و بریده دست او و داغ و هدیه آن را و گنه فرمود
 تا و آن نزد سارق را بعد از اقامت حد بر روی و سنده قطع و قیل منکر آنحضرت صلیم از میوه
 او بخت بر خست پرسیدند گفت هر که رسید آن را بن خود از جانتان و بکنار نگرفت بروی
 هیچ نیست و هر که بخیزد از آن بیرون آمد بروی تا و آن و عقوبت است یعنی قیمت آن اگر
 بعد از جای داد و آن خرمن بدر بر و دشمن مجن رسید بر روی بریدن دست سست سبک چاه و صفوان
 بن امیه دزدیده بود چون آنحضرت صلیم بقطع یاد کرد و صفوان شفاعت کرد و گفت عفو فرما
 فرمود چه پیش از آوردن من عفو نمودی سارق و گیر آ و دزد فرمود بکشید گفتند دزد است
 فرمود دست او بریده چنانچه دستش بریند بار دیگر آورد و دزد فرمود بکشید همان گفتند و همان کردند بار
 سوم آورد و شد باز همان فرمود و همان کردند کرت چهارم و نوبت پنجم آورد و دزد فرمود قتل کنید

چنانچه قتل کردند شافعی گفته قتل در بار پنجم منسوخ است

باب در بیان حد شراب بیان سکر

مردی شرابخوار را نزد آنحضرت آوردند بدو شاخ خرما قریب پیل باریدند و ابو بکر نیز همچنان کرد
چون عمر خلیفه شد از مردم مشوره جست عبدالرحمن بن عوف گفت سبکترین حد و نه تا از نایاب است
پس عمر بهمان مقدار امر کرد علی مرتضی گفته تا زبانه زد آنحضرت صلاهم پیل بار و ابو بکر چیل بار و عمر
هشتاد بار و همه سنت است و این احب است بسوی من مردی شهادت داد بر سبکی که وی او را
دید که قتی می کند خمر را عثمان گفت وی قتی نکند تا آنکه شراب خورد و آرد که فرمود در باره شراب خمر که
تا زبانه زنیاد و را چون باز نوشد باز حمله کنی چون بار سوم نوشد باز تا زبانه زنیاد چون بار چهارم
خورد و گذارش بزنیاد و ذکر کرد ترند س آنچه دال است بر نسخ قتل در کثرت چهارم و ابو داود و ترمذی
از زهری روایت نموده و فرمود چون سبکی از شما که را بزند باید که از روی او بپزند و قتل
کرده نشود حد و در مساجد آنس گوید فرمود آمد تحم خمر نیست و درین شرابی مگر از قمر گفته خمر از
چیز چیز است انگور و قمر و عسل و گندم و جو و غرا نیست که عقل را بپوشد زبانه و حجت اگر نیست
این نه پس که ترا بومی زد و سوسه عقل بخیر دارد به آنحضرت صلاهم گفته هر سکر خمر است و هر سکر حرام
و هر چه بسیار نوشد آرد و اندک شرب حرام است و ساخت می شد نمید از برای آنحضرت صلاهم و مشک
پس امر و فرمود و پس فردای آشامید و شب سوم خود ش می نوشید و دیگران را می نوشانید و
آنچه می افزود آن را بر زمین می ریخت و ولادرض من کاس الکراه نصیب و فرمود
نهاده است خدا شفا می نماید را آنچه بر شما حرام ساخته است طارقی بن سواد گفت خمر برای
دو باب از من فرمود آن دو نیست و لکن ماست

باب در بیان تعزیر و حکم صائل

آنحضرت فرمود تا این را نزد بنیادی ببرد و در مگرو حدی از حد و خدا و اقا لکنید و می ایستاد و از غرضها کما
 اینها مگر حد و حدی مرقع گوید بر پا حکم بر احادی حدی پس میبرد و در نفس خود چیزیست از ان میایم
 گاه شایب خبر که اگر اتفاقا میر و قیاس بد هم و خبر که مقتول شد نزول خود و شهید است و فرمود
 باشند فتنه ناپس باشد در ان بنده خالشته شده و سبایش کشنده در روی دلیل است برنگ
 مقابله جمیع وجوب مدافع از نفس مال نزد طهور فتن و تقدیر است از دخول از ان گویم این
 زمان حق است با تشال این امر فرمود اگر مطلع شد یکی در خانه تو و تو او را از ان نداده پس
 سنگین و زرق او را بر تو گناه نیست و در روایت دیگر آمده که نیست دیت و نه قصاص نماند
 بر او و ریاضه مروی در آمد و تبايش ساخت آنحضرت صلعم بر اهل اموال حکم بحفظ آن در روز
 و بر اهل مواشی بحفظ آن در شب حکم فرمود

کتاب در بیان جهاد

هر که مرد و غزا کند و در حدیث که او بدان نفس خود را و سب بر شعبه از انفاق میبرد و فرمود و جهاد کنید
 مشرکان را با مال و جان و زبانه است خود خائست بر سید که بر زنان جهاد هست فرمود آری من
 جهادی هست که در آن قتال نیست و آن حج و عمره است مردی آمد و دستوری خواست و جهاد
 فرمود مادر و پدر تو زنده اند گفت آری من فرمود درین هر دو جهاد کن یعنی و در خدمت ایشان کوشش
 بجا آر و در رواست آمده برگرد و اذن خواه از آنها اگر اذن دهند ترا بجا ورنه نیکی کن با آنها و فرمود
 سن نیز از هر مسلمان که می ماند میان مشرکان و راجع از سال او است و فرمود نیست هجرت کنید
 فتح که یعنی بسوی مدینه و لکن جهاد و نیست است و فرمود هر که قتال کند تا کلمه خدا بلند گردد و آیت
 قتال در راه خدا باشد و آمده که منقطع نمیشود هجرت مادامیکه قتال کرده شود و شما را و این دلیل
 بر هجرت هجرت و بقا و تا یوم القیامه لکن دال نیست بر وجوب و ضرورت که مهاجران باشند ورنه
 کجاست و در چهار و دو چپ کند آنحضرت صلوات بر نبی مصطفی غارت آورد و آنها غافل بودند پس

متاقلین ایشان را بکشت و فرزندان را بکند و این دلیل است بر جواز استرقاق عرب و کجود که چون
 امیر می کرد که رابر لشکری یا فوجی وصیت می کرد خاص و اربعه ای خدا و با مسلمانان که همراه او نید
 بخیر و می گفت غز انکند بنام خدا و راه خدا بکشید کسی را که کفر کرده است با خدا و خیانت نکند و عهد شکنی
 ننماید و شانه نکند و طفل را نکشد و چون دشمن خود را از شرکان ملاقی شوای بسوی یک از سده
 خصال دعوت نماز حضرت را که بنیز پذیرد قبول کن از انما و بازمان از ایشان از ایشان را
 بسوی اسلام اگر اجابت نکند بنیز باز بخوان ایشان را بسوی تحول از در خود بسوی دار مجرب
 و ایشان راست آنچه معاصرین راست و بر ایشان ست آنچه بر انماست پس اگر با نماند
 از تحول پس خیر کن ایشان را که خواهند بود همچو اعراب مسلمین و جاری خواهد شد بر ایشان حکم خدا
 که جاری میشود بر نومان و هیچ حق ایشان و غنیمت و فی خود مگر آنکه جهاد کنند همراه مسلمانان پس
 اگر ازین هم انکار نمایند جزیره خواه از ایشان اگر اجابت نکند بنیز بازمان و اگر انکار از من است
 کن بخدا و قتال کن ایشان را و چون مردم کلام قلعه را محاصره کنی و خواهند که ایشان را از سده
 خدا و رسول و سپاه بدره و لکن از خود دیاران خود بدیده چه اگر از سده خود صحاب خود بشکند آسان است
 از آنکه دسه خدا و رسول بشکند و اگر خواهند که ایشان را بر حکم خدا فرود آری کن بلکه بر حکم خود فرود آ
 چینی دانی که حکم خدا را در باره ایشان بر سه یا نه و چون اراده خود فرمودی تو بریه بغیر آن کردی
 و چون در اول روز قتال نکردی قتال را تا زوال آفتاب و وزیرین با دله و نزول نصر تا خیره نمودی
 و سده را صلح از خون زدن بر شرکان پرسیدند که در آن زمان و کجود کان هم ضایع می روز فرمود
 هم من هم سیکه در روز بدر همراه آنحضرت صلح شد فرمود برگرد که من بشرک مدنی جویم و در
 بعض مغازی زنی را کشته دید پس انکار کرد قتل آن دو صبیان را و فرمود که بشیوخ مشرکان را
 و باقی داریم کجود کان ایشان را همچو بهار زده کردند و در رویدار ابو بکر گفت این آیه و لا
 تلحقوا بایده الی التملکه در حق ما عاشق انصاف فرود آمد و این را بطریق رو گفت که سیکه
 انکار کرد بر سیکه جمله آورد و در جف روم و در انهار آمد و آنحضرت صلح مغل بنی نضیر را برید و دست

و فرمود خیانت نکنید که خیانت و غول نارد عارست بر اسحاب خود در دنیا و آخرت و ساقبت
 و انی عبد الرحمن بن عوف گوید و جوان که مبادرت کردند و قتل ابو جبل آنحضرت صلوات الله علیه
 بقتل او فرمود کلام یک انشا او را گفته است هر یک گفت من گشته ام فرمود سین خود را از
 خون او پاک کرده ایم گفتند در هر دو نظر کرد و فرمود شما هر دو او را گفته اید و سلب دست
 بجای بن غمرو داد و بر اهل طائف بخیانت نهاد و روز یک در مکه داخل شد بر سر مبارکش غمخوار بود
 چون آن را بکشیدم وی آمد و گفت عبداللہ بن خطلہ پرده کعبه آویخته است فرمود بکشید
 او را و شش کس را روز بدر بطریق صبر کشت یعنی بے آب و دان گذاشت تا آنکه بمردند و قتل کرد و دو
 مرد مسلمان را بیک مرد مشرک و فرمود قوم چون مسلمان شود ماء و اموال خود را نگاه دارد و این
 دلیل است بر تحريم دم و مال کافر که مسلمان شد و در باره اسارای بدر فرمود اگر مطعم بن عدی
 زنده بودی و در باره این پلیدان و گدگان سخن نمودے از برای خاطر عاشرش ایشان را
 رها می کردم و این موافق آیه قرآنی است فاما صابعدا و اما فداء و روز او طاس بندان
 یافتند که شوهران داشتند پس ترحم کردند حق تعالی این آیه فرمود فرستاد و المخصنات من النساء
 الا ما ملکت ایما مکه و این دلیل است بر فتح خیال بتبیه استثناء و رایه متصل است و نیز دال است
 بر جواز وطنی پیش از اسلام آنحضرت صلوات الله علیه بسوی نجد گسیل کرده بود و شران بسیار عارت
 کردند هر یک را دو ازده و ازده شتر در سهم بدست آمد و یک یک شتر و تفیل داده شدند و روز
 خیبر اسپا دو هم و براده را یک سهم داد و در لفظ آمده که مرد را با اسپا و حصه بخشی یک سوار را
 دو و اسپ را دو فرمود و دست نفل مگر بعد از خمس فرمود ایت غزوه تفیل ربع و در جهت تفیل ثلث
 فرمود و این نفل بعضی سوار را اخلاصه می داد و جز قسمت عامه همیشه و صحابا عیسی و عنب راحی خود
 و بر بنی داشتند و از ایشان خمس گرفته نمی شد و روز خیبر طعام بدست آمد هر که آدمی بمقدار گفت
 گرفته و برگشتی و فرمود هر که ایمان دارد و بخدا و روز آخرت باید که بزد اپنی سوار نشود تا آنکه لا عیش
 ساخته باز گرداند و نه جائه از غنیمت مسلمانان پوشت تا آنکه گرانیده باز پس نماید و اما آن می

برسلمان بعض ایشان و در لفظ آمده که کترین ایشان یعنی مجوزان و غلام و در روی دیگرست
که و همه مسلمانان کیفیت متولی می شود بدان اذناسی ایشان و در روی است دیگرست یحیی علیه السلام قصاص
یعنی آموخه و در نوزین ایشان است و حاصل همه الفاظ یکیه است و آموخه بانی را فرموده قد اجزنا ص
اجرت یعنی امان و اویم هر که را تو امان دادی و فرمود بدو بکنم یهود و نصاری را از جزیره عرب
تا آنکه نگرارم مگر مسلمان را و بگو و اموال بنی نصیر از وادی فی خدا بر رسول خود چه مسلمان
بر آن اسپ و پتند و اندیدند پس خاص بود با حضرت اهل خود را از آن نفقه یک سال می داد و
باقی را حده فی سبیل الله و در کرایع و سلاح می نهاد و در آن صرف می کرد و مراد کرایع و اب است
و سلاح آلات جنگ گویم سلاطین و روسا که صرف آستان خود را جدا از آمدنی ملک و ریاست
دارند و آن را حیب خاص خوانند از مهر چاست السلام در غزو خیبر کوفسندان و غنیمت آمد
طائفه را از اهل غزای بخشید باقی را در غنیمت نهاد و این حدیث یکیه از آنکه تفصیل است و فرمود
من عمدنی شکم و قاصدان را باندنی نمایم و هم قریه که در روی آمده اقامت کردید یعنی بی تلاش
غالی نبودید سهم شمار روی است و هر قریه که عصیان خدا و رسول کرد و خمس آن خدا و رسول است
پرستش را یعنی بعد از خمس

باب در بیان جزیه و هدیه یعنی صلح

جناب نبوت صلح جزیه از مجوس هجرستان و در سناش انقطاع است و از مجوس آتش پرستان
چون خال بن ولید بگیرد و و مد را گرفتار کرده آورد آنحضرت صلح و خوش نوبخت و بر جزیه مصاحبه فرمود
و معا و از بنین فرستاد و امر کرد که از هر عالم دینار سه یا برابر آن جامه معافری در جزیه بگیرد و فرمود
اسلام بالاست یعنی هر چه در میان در هر امر و بالا کرده میشود یعنی هیچ دین و هیچ امر بر و فرمود ابتدا بکنند یهود
نصاری را السلام و اگر یکیه را از آنها در راست پیش آید و از سیدی راست تنگ مضطر سازید و جدیدیه ص
فرمود بوضع حرب تا ده سال تمام و هم بین شوند و بعضی از بعض باز مانند و در آن مصاحبه این هم بود که هر که

از شما آید و او را بر شما باد و نگردد انیم و هر که از ما رود او را باز پس دهید گفتند این شرط بنویسیم فرمود
 هر که از ما رفت خدا او را دور افکند و هر که نزد ما آید برای وی حق تعالی زود فرجی و خیر بجهت دهد
 و هر که عابد را کشت وی بوی جنت نشد با آنکه را نوحه او از چهل ساله راه می آید

باب در بیان سبق و رومی

آنحضرت میان اسپان لاغر سبق کرد از صفیات ثنیه الوداع و فاصله میان این دو جایخ یا
 شش میل است و همچنین بدو اندیا اسپان غیر لاغر از ثنیه تا مسجد بنی زریق این عمر درین سابقه
 بود و فصل میان این هر دو جایک میل است و سبق کرد در اسپان و مرج یعنی پنج ساله را نصیبت
 داد و غایت و فرمود نیست سبق کرد خفت یا فصل یا حافضی شتران و پیکان تیر یا سم و هر که اسب
 خود میان دو اسب در او رود و از سبق گردید نش مامون نیست مضایقه ندارد و اگر مامون است
 پس تمار باشد و سندنش ضعیف است و بالایی نمرد و تفسیر آیه و اعداء الله صما استطاعت
 صنفه ارشاد کرد و الا ان الفقه الرافعی این را سه با گفت یعنی فراد بقره درین کریمه تیر اندازی است

کتاب در بیان طعام

حرام است اکل هر ذی ناب از سباع یعنی درنده و هر ذی نمک یا زبط یعنی هر خداوند چنگال و قوی کرد
 از کرم حرام الیه روز خیر و در لحم خیل اذن داد و در لفظ خصص داد صحابه در غزوات جراد بخوردند
 ابو طلحه مرین خرگوشه فرستاد و بود بیزیرفت و از قتل چار و این منع فرمود و موجب و مگس شد و بیهوش
 و صرد یعنی لثو را در تحریم قتل است یا اکل و کفالت یعنی بخور اصدید قرار داد و تار پشت یعنی ساهی
 جنبشی از خجالت فرمود و سندنش ضعیف است و از گاو و مزار خوار و شیر او نمی خورد و گوشت گوسفند
 را که ابی قتاده فرستاد و بود تناول کرد و درینه آبی را آخر کردند و خوردند و این در عهد نبوت بود
 و بر آنکه وی صلح مسلم سوسمار خورد و نمینی و منع نکرد و از کشتن غوک بنا برد و انبی فرمود

باب در بیان حمید و فواج

هر که گرفت سگ را جز سگ ناشیه یا حمید یا نزع کم شد از اجاو هر روز یک قیاط و چون
سگ را بگذارد یعنی بر شکم سگ گوید بروی پس اگر سگ آن را نگذارد و صیاد زنده دریا
بج نکند و اگر کشته یافت و سگ از آن نخورده است تا بهم بخورد و اگر سگ گری با او در کشته شد
پس نخورد و چنانکه کلام یک از آن هر دو را کشته است و همچنین چون تیر اندازد یعنی بر شکم
سگ گوید اگر یک روز غائب باشد و در آن جزا تیر خود نیافت اگر خواهد بخورد و اگر غرق در آب
یا بخورد و آنحضرت صلوات الله علیه معارض پرسید یعنی تیزی پر که آن را خوانند فرمود اگر
بجد رسید بخورد اگر عرض رسیده کشته است و قید است نباید خورد و قدام که مر می بهم غائب
شده بود نکرده است در خورد و اکل است عاقل گشت ای رسول خدا اتومی اگر گشت می آری نیک
که نام خدا بروی برده اند یا نه فرمود شما بسبب الله گوید و بخورد و راه البحاری و این دلیل است
حلت و بیخی غیر مسلم و از آن جناب شکرینده بدو گشت که آنرا خد خوانند نمی کرد و فرمود که حمید
میکند و نه دشمنی را خسته میسازد و لکن دندان می شکند و دیده را کوی کند و فرمود چه چیز جاندار
را نشانه نباید گرفت زنی که سفیدی را بنگی گلو بریده بود و وی را با هر اکل آن کرد و این دلیل است
بر صحت تذکره زن و هم بر صحت فوج کج چون رگما بر د و خون را روان سازد و کند از فرمود هر چه
انها را دم کند و نام خدا بر د و برده شود باید خورد جز دندان و ناخن چه دندان آنخوان است
و ناخن کار و جثه باشد و هیچ دانه را بصبر نباید گشت حق تعالی بر هر شئی احسان نوشته است
پس هیچ کس بشد نیکو بشد و چون فوج نباید نیک فوج کند کار و تیر باید کرد و زیج را رحمت باید
و کاه بنین همان ذکاة مادر است مسلمان را نامش کافی است اگر تسمیه و فوج فراموشش کرد
نزد اکل تسمیه گوید و بخورد و دهنش ضعیف است و کسب جید آمده و زیج مسلمان حلال است ذکر
کرد نام خدا را بروی یا نه گویم تسمیه شرط است و حلت و زیج و استقبال و زیج شرط نیست -

باب در بیان اضافی

جناب نبوت صلوات الله علیه در گوشت فرموده بایستی سیاهی بسفیدی آینه شاد را زنجیر
 و تسمیه و کبیر بنویسد یعنی بسم الله الله اکبری گفت و بای مبارک خود بر پهلوسه دی می نهاد و بیت
 شریف خویش پنج می فرمود و در لفظ آمده که امر فرمود و با و درون قیقاری شاد را که در سیاه
 می رفت و در سیاهی نمی سپید و در سیاهی می دید تا قربانی کند فرمود کار و تیز کن و گوشت را
 بر پهلوی با نیده پنج نمود و گفت بسم الله الله الرحمن الرحیم تقبل من محمد و آل محمد و من امة محمد
 صلوات الله علیه و آله که هر که سعت دارد و ضحیه می کند و بصلوات من نزدیک نشود و راجع و وقت
 اوست بر ابی هریره و فرمود هر که پیش از نماز عید پنج کرده باشد و بجای آن گوشت دیگر
 پنج کند و هر که پنج نکرده است و بر نام خدا پنج نماید و فرمود جائز نیست و ضحی یا چهار پنج
 کور و بیمار و تنگ و کلان ناخر که فرزند او این علیها و ران نمایان است و پنج نکند که منته
 یعنی دو ساله مگر آنکه دشوار شود پس چند از پیش پنج بایر بنویسد شش ماه و زیاده و علی
 را فرمود که چشم و گوش را نیک بنگرد و گوشت در برید گوش را از پیش یا پس گوش شکافت
 را دراز باشد یا نشد بر قربانی نکند و گوشت و پوست و چل را بر ساکین قسمت نماید و جزا را
 را در مزد هیچ از آن نهد و صحابه همراه آنحضرت صلوات الله علیه بدنه و بقدره از طرف هفت کس
 کمر کردند پس این جائز است و الله اعلم

باب در بیان عقیقه

آنحضرت صلوات الله علیه از طرف حسن و حسین علیهما السلام یک یک بش و عقیقه پنج کرد و در نجی و یک
 بصحت عقیقه از غیر اب با وجود پدر یا زحمی با او فرمود و آنکه از طرف پدر و گوشت برابر
 از طرف دختر یک گوشت پنج نمایند و فرمود هر که کودک گرفتار است بقیقه خود روز هفتم از جانب

و بیخ نمایند و موی سرش تراشند و نام نهند و بوزن موسی سر او زر یا سیم صدقه کنند و نزد دولت
اذان در گوش راست وی بگویند و در سیری اقامت خوانند و این سبب است و الله اعلم

کتاب در بیان سوگند ها و نذر ها

عمر فاروق سوگند بید کرد آنحضرت صلعم فرمود آگاه باشید که خدا نمی کند شمارا از آنکه
سوگند کنید بید را هر که حالف باشد حلف کند بخدا و نه خاموش ما و فرمود حلف با ما و امانت
و انداز کنید و سوگند بخدا نخرید مگر آنکه راست گوئید و سوگندت بر همان است که یا تو بر آن
تصدیق تو کند و در روایتی آمده که یمن بر نیت حلف است و چون بر یمنی حلف کرد و دیگر
که غیر آن بهتر از آن است باید که کفاره دهد و همان که بهتر از دست بجاء آورد و در لفظ آمده فأت
الذی هنجی و کفر عن یمینک و در لفظ دیگر آمده که فکفر عن یمینک ثم أت الذی هنجی
انسانش صحیح است و هر که حلف کرد بر یمنی و انشاء الله گفت بروی گناه شکستن نیست و بگو یمن نبوت
باین لفظ لا و صقلا لقلب و یمن غموس را در کبار شمرده و آن سوگند دروغی است که بر آن
مسلمانان را بگیرد و کفو یمن که در کتاب خداست و بر آن مواخذه نیست گفتن مرد است لا والله
و بلی والله و اوتالی را نود و نه نام است هر که احصایش کند دخل شود بخت و این اسما را نزدی
و ابن جبار سؤق کرده اند و تحقیق آنست که سر د آن ادراج است از بعضی روایات و بسط این
از کتاب ابجواز و الصلوات باید دریافت آنحضرت صلعم فرمود با هر که احسان رفت و دمی حسن
را جزاك الله خیر گفت پس بمالعه کرد و در شمار و آن نزد نبی فرمود و گفت خیری نمی آرد و یمن است
که از بخیل مال می ستانند و کفاره مذره همان کفاره یمن است یعنی در مطلق نذر بی تسیمه پنجین
کفاره مذره معصیت و نذر یک بر آن طاقت ندارد و یمن کفاره یمن است و راجع وقف این خبر است
بر ابن عباس و هر که نذر کرد که عصیان خدا کند باید که وی آزاد کند و در لفظی مذره نیست و نذر برای
و معصیت خود او عقوبت بن عامر نذر کرده بود که تا خاکه کعبه برهنه یار و دفرمود که برود و سوار شود

و خدا بشقا و اخت تو کاری ندارد و را لگو که خمار پوشید و سوار شود و سه روز روزه گیر و مینی در کفایت
 این نذر متعین عباد گفت بر ما در چه نذر بود پیش از قضای آن بمرز فرمود از وی قضای آن
 مردی نذر نمود که شتری در بوانه بخردند آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود اینجا بی هست که آنرا می پسند
 گفت نذر فرمود اینجا عیدی هست از اعیاد ایشان گفت نذر فرمود نذر خود و فاکن که نیست وفا
 نذر داری را که در محصیت خداست و نه در قطع رحم و نه در آنچه در ملک بنی آدم نیست مردی
 دیگر روز فتح گفت من نذر کرده ام که اگر خدا را بر تو متفوح سازد در بیت المقدس نماز بگیرم فرمود
 همین جا بگیر از بازگفت باز فرمود صل همنا باز سوال کرد فرمود شاکانک اذن یعنی تودانے
 و کار تو و فرمود لا تشد الرحال الا الى ثلاثة مساجد مسجد الحرام و مسجد الاقصی و مسجد
 متفق علیه و اللفظ البخاری رواه عن ابی سعید اخدری گوئیم در لفظ دیگر آمده انما یسافر الی
 ثلاثة مساجد و باجمعه و فاء نذر نماز درین هر سه مسجد ثابت بلکه مختصرت و حدیث شیرست
 بمنع سفر از بابی غیر این مساجد همچو زیارات مقابر و نفس زیارت قبور و تحب بلکه مسنون است
 اگر چه غیر مسلمان باشند و سئل از کمال و خروج ستمندان همه زانزل و قلاقل نبود که در زمن قدیم
 و حدیث بر سرش رفته و از سونم علماء سوزنوبت بتضلیل یکدیگر رسیده و لغو ذب الله من جمیع
 حا که هه الله عمر فاروقی در جا بلیت نذر کرده بود که شبی در مسجد احرام اعتکاف کند آنحضرت
 فرمود و فاکن نذر خود وی شبی در اینجا اعتکاف بسر برد و در حاشیه ام گفته بلغ کا تب
 عبد الباسط قراءة علی شیخ الاسلام زکریا میمه و ولد ه محمد و الشیخ شمس الدین محمد
 و الشیخ عبد الله الاشیطی و الشیخ شهاب الدین بن العطاس و الشیخ محمد بن محمد الحلی
 و احزاب و ابیته و لله الحمد ایراد این عبارت در اینجا بنا بر آنست تا عبادی که این ترجمه از نسخ
 منقول از نسخ حافظ ابن حجر است حمل بر تالی

قاضیان سه قسم اند و در دوزخ و یکی در بهشت مژدی که حق شناخت و بدان حکم کرد و سه
 در جنت است و مژدی که حق شناخت و بدان حکم نکرد بلکه جزو نمود و حکم و سه در نارست و مژدی
 که حق را شناخت و قضا نمود در دوزخ و مژدی که حق را شناخت و قضا نمود در جنت که بسیار
 از بزرگان دین از اختیار قضا در سلیم بگریخته اند و باین رنگ را افتاده و تکلیفها برداشته
 جسم الله تعالی منهم اما هم الا عظم ابو حنیفه رضی الله عنه و درین حدیث کئی سخت
 بر قاضیان و فقیهان نقل کرده که حق را از باطل باز نشناسند و فتوی می دهند بر جهل از حق و قضا
 می کنند بدان در موم انا لله وانا الیه راجعون فدا الله بهم علی الناس آنحضرت صلعم فرمود
 هر که توبی شد قضا راوی مذبح شد بغیر سکنین و نزدیک است که شمار صحن کنید بر امارت و آن
 ندانست باشد روز قیامت چه نیکو است شیر و بنده و چه بدست باز و از نمره رواه البخاری یعنی
 اقبال دنیا خوش می آید و ادبارش ناخوش بنماید **س** امین مشو عشو و دنیا که این عجز و سکاره
 می نشیند و محاله می رود حاکم چون حکم کرد و در آن اجتهاد نمود و صواب آورد و ادا و اجرا باشد و اگر خطا
 کرد در اجتهاد او را یک اجر بود و این دلیل است بر آنکه قاضی و حاکم بجهت باید نه مقلد پس قضا
 مقلد و افتا است و اشک نیست که او را از قضا ناری گردانند اجر و هم علی الفتی ای جرحهم علی المنا
 بهین معنی دارد و الله اعلم و حکم کردن میان دو کس در حال خشم منعی عنه است و لهذا جناب مرتضی
 را فرمود که چون قضیه از نزد او کس پس قضا کن برای او تا آنکه کلام دیگر را بشنوی و زود بپای
 که چه حکمی باید کردن علی گفته فما زلت قاضیا بعد یعنی بعده در هیچ قضا شک نکردم و همیشه حکم
 ماندم و فرمود شما خصوصت می آید بسوی من و بعضی شما سخن نمی باشد از بعضی در محبت خود و من
 قضای کنم موافق آنچه می شنوم پس هر که را چنین است از حق برادرش بدیم آن پاره از آتش دوزخ
 که از برای او بریدم و دادم و چه قسم پاک شود آتی که شدید او را از برای ضعیف او گرفتار نکنند
 قاضی عادل را روز قیامت بخوانند آفت زار سختی حساب بیند که تمنا کند که و سه میان دو کس
 در تمام عمر خود کاش قضای کرد و در کفایت آمده که در دانه از خرما حکم نمی نمود و فرمود هرگز رنگا نیشود

قومی که کار و باز خود بزن و ادب و ولایت زن غیر صحیح است و هر که را از تعالی دالی ما مرے از او سلیم
کرد و وی از حاجت و فقر ایشان در پرده ماند پرده کند خدا از وجابت او و گفت فرمود بر آید
یعنی رشوت ده و بر مژگی یعنی رشوتستان و حکم فرمود که هر دو خصم را پیش حاکم بنشانند

باب در بیان گواهی

فرمود آگاهانم شمارا بهترین شود آنگاه گواهی مید بپیش از خواستن و بهترین زن نشان زن بن است یعنی
عهد صحیح بپس زن کسانیکه نزدیکند ایشان یعنی زن تا بعین است آنگاه نزدیک ایشان یعنی تیج بعین
باز قومی باشد که گواهی دهند بی طلب و خیانت کنند و امانت نمایند و نذر کنند و وفاسازند و ظاهر شود
در ایشان فروبی و آیین دلیل است بخلقه شریر خیر بعد از قرون میشود لهما بنجر و در آن زمزمی
و جائز نیست گواهی خائن و خانه و خداوند نیکه بر برادر مسلمانش و نه گواهی قانع از برادر
صاحب خانه و نه گواهی بدوی بر قروی عمر گفت رضی الله عنه اگر قاری شدند مردم در
عهد نبوی بروی و اکنون وحی نمایند پس گرفتار کنیم شمارا بر اعمال ظاهر و شما و آنحضرت صلعم گواهی
در نوع را در کبریا شمرده و مردی را گفت آفتاب می بینی گفت آری فرمود بر مانندش
گواهی ده یا ترک کن و سندش ضعیف است و حکم فرمود بعین و یک شاهد و اسنادش جید است
و اخذ بدان زمین ۵ قاضی شهر عاشقان باید که یک شاهد اقتضار کند

باب در بیان دعوی و بینه

اگر مردم بحد و دعوی خود نشان داده شوند بسیار مردم دعوی خود نماد و اما مرے مردم کنند و کن
و جب است سوگند بر دعا علیه و در لفظ آمده بینه یعنی گواه بر دعوی است و بعین بر کنار آنحضرت صلعم
بر قومی سوگند عرض کرد آنها شتابی کردند فرمود تا قرعه اندازند در باره بعین تا کدام یک حلف
کند حدیث دلیل است بر شرعیت قرعه و همچو امور که جدا کرد و برید حق مرے مسلمان بسوگند

و احب کرد او تعالی بر وی ناز و حرام ساخت بر وی جنت را مردی گفت اگر چه اندک چیز بود من
 اگر چه شاخی از پیلو باشد و هر که حلف کرد بر زمین تا بران مال مردی مسلمان جدا کند و و
 در آن زمین فاجرست ملاقی شود و پیش آید خدا را و حالیکه ایسی نه بر وی خشناک باشد و در
 در یک و این خصوصیت کردند و هیچ کی را گواه نبود میان هر دو حکم نصف نصف فرمود و گفت هر که
 حلف کرد برین منبر بن زمین آتش وی گرفت جای نشست خود از آتش و دوزخ و سه کس از منکران
 نکند و نگاه نفر باید بسوی ایشان و پاک نسازد ایشان را خدا را و قیامت و باشد ابرار
 آنها عذاب الیم تکیه آن کس که بر آب زائد و رشت است و مسافر را از آن منع می کند و دوم مردی
 که کالای خود بدست مردی دیگر بعد از عصر بفروخت و سوگند کرد بجزا که و آن را بکند و کند
 گرفته و خریده است و خریدار و بیار است گویا پنداشت حالا که چنان نیست بلکه وی در عکس
 سوم مردی که بیعت نکرد با امام مکران براس و نیای پس اگر امام از آن چیزی باخشد و فاکر و اگر نداد
 و فاکر و دوم در این خصوصیت شد در یک قه هر کی گفت نزد من زاییده است و هر دو بتنه آوردند
 آن حضرت صلعم یکس و او که در دست او بود و این دلیل است بر آنکه قبض دلیل ملک باشد در اش
 این مسائل بین را رد کرد بر طالب حق یعنی بر مدعی نزد حلف نکردن و رعایه عاشه گوید و آمد
 رسول خدا صلعم روزی برین شادان می خوشید خطا روی مبارک او و گفت ندیدی که خبر
 مدحی نظر کرد این دم بسوی زمین حارثه و اسامه بن زید و گفت هذه اقلام بعضی من
 بعض و این دلیل است بر اعتبار قیافه و ثبوت نسبت حدیث متفق علیه است

کتاب العقق

هر مسلمانی که آزاد کند مسلمان را بر باند خدا به عضو از وی عضوی را از وی از آتش و دوزخ
 و هر مسلمانی که آزاد کند و زن مسلمانی باشد آن هر دو فکاک و خلاص و از ناز و هر زن مسلمان
 که آزاد کند زن مسلمانی باشد فکاک او از ناز آلوده آن حضرت صلعم را پرسید کدام عمل فاضلتر

فرمود ایمان بخدا و جادو را نهاده او گفت کدام رقبه افضل است فرمود گران بهاتر و نفیس تر نزد اهل خود و هر که حصه خود در غلامی آزاد کرد و اگر مال داد که ثمن آن عبد می رسید بنده را قیمت بعد کند و شرکا را حصه دهند و بنده آزاد کرد و ورنه آنچه از رقبه آزاد شد در حصه شرکا و هنوز در بندگی است و در رد و استیسه آمده که اگر مال ندارد بنده را قیمت کند و از رد بلا منتی و تکلیف بروی سعایت و دوا و دشواری خواهند گفت اندک ذکر سعایت درین خبر مرجع است و یاد اش نمی دهم هیچ پسرید را اگر آنکه او را ملوک یا بدو آزادش کند و هر که مالک شد خداوند هم محرم را و رقبه آزاد است و راجع و قف او است بر عمره بن جندب مرقوم ریشش ملوک بود نزد موت بگنان را آزاد کرد و جز آنها مالی دیگر نداشت آنحضرت مالیک اطلبه اشتهه سه حصه کرد و میان آنها قریعانه خست و دو را آزاد و چهار را رقیق گردانید و او رخت و درشت فرمود این حدیث دلیل است بر آنکه حکم تبرع در مرض همان حکم وصیت است که از ثلث نفاد می یابد نه از زیاده و همگی است بر صحت اثبات حکم بقریعنه عقیده غلام ام سلمه بود وی او را آزاد کرد و باین شرط که تا زنده است خدمت رسول خدا کند و نیست و لا لکمر کسی را که آزاد کرد و یعنی نه کسی را که فروخت و فرمود و لا یجوز است همچو آنچه نسب نه بفروخت و رود و نه در بهی شود

باب در بیان مدبر و مکاتب ام ولد

مرور از انصار غلامی را از پس نیت خود آزاد کرد و مال داد و دیگر نداشت این خبر آنحضرت صلعم رسید فرمود کدام می خرد آن غلام را از من نعیم بن عبد الله او را بهشت صد در هم خرید کرد و در لفظ آمده که محتاج حشود نعیم و بروی قرض شد پس آن را بهمان مقدار بفروخت آنحضرت صلعم بهشت صد در هم با و داد و گفت که قرض خود بده و مکاتب بنده است مادام که بروی از کتابت و در هر باقی است و هر زن که او را مکاتب است و نزد مکاتب مالی است که ادای تواند کرد زن باید که از رقبه در پرده نشود و وصیت مکاتب بقدریکه از وی آزاد نشده است بحساب حر است و بقدریکه

رق موافق دیت عبدعزیز بن حارث برادر جویریہ ام المؤمنین گفتہ گذاشت رسول خدا صلعم نزد
 مرگ خود دینارے و در ہی و نہ غلام و نہ کنیز و نہ هیچ چیز بگر بغلہ بیضا و مسلح و زمینی کہ آن را
 صدقہ کردہ بود و درینجا دلیلست برترتہ جناب مقدس او صلعم از دنیا و از انسانی اعراض او
 علوی قلبی غالب شریف وی از برای اشتغال با غرت و برکنیز کنجہ او و از رسیدن خود وی آزادست
 بعد از موت سید و سندش ضعیفست و جمیع ترجیح و وقف او بر عمر کردہ اند و تبرکہ و ذکر و عبادتی
 در راه خدا یا قرضداری را در عسرت وی یا رکاتبہ را در آزادی گردن او سایہ و بہا و اخلاقیاتی
 روزیکہ مسیح سایہ جز سایہ اربے جانہ نباشد اللهم اجعلنا منہم

کتاب الجامع

دین کتاب ذکر ادب و پروردگار و روح و تربیل و مساوے اخلاق و غریبے مکالمات

باب در بیان ادب

حق مسلمان بر مسلمان شش چیز است چون او را بیند سلام کند و چون ویرا دعوت کند بپذیرد
 و چون از وی نصیحت خواہد اندازد فرماید و چون عطشہ زند و آلودہ گوید در جوابش برحکم استخواند
 و چون بیمار شود او را بپرسد و چون بیدار بجا زہ او برود و قرضہ کس را ببیند کہ فردا ترست
 از شما یعنی در دنیا و نہ ببیند بسوی کسی کہ فوق شماست یعنی در دنیا چاہن در خود ترست بآنکہ
 خدا را خواہد شمرید و جز خوشحالی است و اتم آنکہ در سیمہ خطہ و اطلاع مردم بران ناخوش آید چون
 سکن باشند و کس با ہم سرگوشہ نکنند بدون آن سوم آنکہ مردم با ہم بیامیزند کہ این گشتی
 مخزون می سازد او را و برنجیز اند مرے مرے دیگر از مجلس تا خود دل نجا بنشیند و لکن فرخی
 و گنجایش کند و چون طعائے خود دست ناید تا آنکہ خودش بلبید یا دیگرے را بلیند خرد
 سلام کند بر بزرگ و گزینہ بر نشسته و آنکہ بر لب یا رسوا بر پیادہ و کفاتیست سلام یکے از

جماع و جناب کی از جماع و بیهود و نصاری ابدانیت بسلام کند و اگر در راهی پیش آید بیچاره را
ایشان را بسوی راه تنگ و این حدیث پیشتر هم از شدت لکن این شریعت از عمری در آنجا
منسوخ گشته هر که عطفه زد باید که بخود گوید و برادر مسلمانش او را بجهنم حاکم الله فراموش
و رجوابش بچند یکم الله و بجمع ناکم گوید و فرمود آب را استاده نوشید و در نهان پوشیدن
آغاز بجانب راست کنید و در کشیدن از پای بجانب چپ و باید که پای راست نخست باشد
و نعل و آخر بود و در نزع و در یک پا پیش نخرامید یا هر دو پوشید یا هر دو بیند از هر که جا نزد
براه کبری کشد خدا بوسه افونی نگیرد و هر کی از شما نزد خورون و آشامیدن بدست راست
بخورد و بنوشد چه شیطان اکل و شرب می کند بدست چپ و فرمود بخور و بنوش و پیش و خند
کن در غیر اسراف و کبر

باب در بیان برز و صل

هر که دوست دارد فرخی را در رزق خود و آنکه تاخیر کرده شود و اجل او را باید که بصله جسم
پرد از و چه قاطع جسم بخت نمی در آید و خدا احرام کرده است تا فرغانی مادران را و زنده و گوشت
و حتران و بخل و گدائی نمودن را و مکرده و از قیل و قال و کثرت سوال و اضاعت مال را و
خوشنودی خدا و خوشنودی والدین است و خط خدا و خط و ناخوشنودی مادر و پدر و فرمود
والذی نفسی بین الایمان نمی آر و بنده تا آنکه دوست دارد از برای همسایه یا برادر سلطان خود
آنچه دوست می دارد و از برای جان خود گویم در دست این شریعت در میان اهل اسلام بجز گذشته
فانایت این سحر و رسول خدا را پرسید که گناه بزرگتر است فرمود آنکه خدا را متاگرد است
حال آنکه دی ترا فریده است گفت باد که گناه است فرمود آنکه فرزند خود را بکشته بخوف آنکه با تو
بخود گفت باز فرمود آنکه دتا کنی با زن همسایه خود و از کبار است و شتام دادن مرد و الدین خود را
و آن چنان است که مادر پدر کسی را دشنام بدیشی مادر پدر این کس را دشنام گوید

دین خویش بدشنام میا لا صائب بد کین ز قلب بهر کس که دسب باز دهم و فرموده حال نیست
 مسلمان را که چهار بار در خود را زیاد بر تشب ملاق شوند بیکدیگر و در گردانیدن و آن و تر
 این هر دو کس است که ابتدا اسلام کند و هر کار نیک صدقه است و هیچ نیک را حقیر نباید گرفت
 اگر چه برادر مسلمان را بر وی کشاده ملاقات کند و چون شور باز داشت بنیفراید تا خبر بسیار
 گیرد و هر که در کرد که از سختی از مسلمان دو کند سختی را از دوسه خدا روز قیامت و هر که آسان کرد
 بر نگاشتی آسان کند بروی خدا و دنیا و آخرت و هر که پیشدیده مسلمان در دنیا پیشدیده او خدا و دنیا
 آخرت و خدا و مرد و بنده است ما را که بنده در دبر خود دست و هر که راسه بر نیک نموده را راجه باشد مثل
 فاعل او و هر که پناه جوید بنده او را پناه می باید داد و هر که سوال کند او را چیزی را بپوشید و هر که احسان
 مکانش بایکد اگر هیچ نیابد او را چنین دعا بایکد

باب در بیان زهد و ورع

حلال پیدا و هویدا است و حرام پیدا و هویدا میان هر دو چیز است که مانند است بیکدیگر
 و اشتباه می شود که حلال است یا حرام بسیاری از مردم آنرا نمی دانند پس هر که بهر میزد و شبها
 را و دین و آبرو و خود را بری نمود و هر که در آن بیفادوی در حرام افتاد چنانکه شبان
 اگر در حرام محفوظ می چنان نزدیک است که در آن ببقیه آگاه باشد که هر پادشاه را کیسه جمی است
 و جای خدا محام است و در تن آدمی پاره گوشت است اگر نیک شد به تن نیک گردید و اگر تن
 شد به تن تبا گردید آگاه باشد که آن دل است غرض که در اصلاح و فلاح به تن و بدن در ظاهر
 و باطن حضرت دل سلمه الله تعالی است قرآن میگوید الا من اتى الله بقلبه سلیم و فرموده که بنده دنیا
 بنده و هر چه بنده جهان داده شد خوش است و زنا خوش است و هر دو در تن بن عمر گرفت و فرموده باش در دنیا
 چنانکه گویا تو مسافر یا گزندی و بودوی عزلی عینه که میگفت چون شامی منظر صبا شود چون صبح کنی گران
 شام باش به غافل ز دنیا و نفس یک نفس باش شاید به نفس نفس و پسین بود و گفت بگیر از صحت خود بر بگیر

و از زندگی خویش از برای مرگ خود **ع** برگ عیشی بگوشید خویش فرست نکس نیار در پس تویش فرست
 ما بقومی از آن آن قوم است ابن عباس و زری در پس آن حضرت بود فرمود ای سلام خدا را
 نگاه دار تا ناز نگاه دار و چون او را نگاه داره و بروی خودش یابی و چون سوال کنی
 از خدا کن و چون یاری خواسته از وی تعالی بخواه **ع** از خدا خواهم و از غیر نخواهم بخدا
 که نیم بنده و گیرنده خداست در گشت و یاد آمد که وقتی پادشاه دشت بجاد برآمده بود نزد قباکه
 عدو یاکاالدین الید گفت شیخ الاسلام ابن تیمیه ضی المصنفه و ان مرکه تشریف داشت و
 مشغول بود بغزو و با ملک زد که چیمی گوئی بجا یاکا نعبدل و یاکا نستعین وی بچنین گفت حق
 دشمن را نه بریت و سلطان را فتح داد و شد احمد مدوی آمد و گفت اے رسول خدا مرا کاره فرما
 که چون آنرا بکنم خدا و مردم مرا دوست دارند فرمود زهر کن در دنیا و دست گیر و ترا خدا و زهر کن آنچه
 نزد مردم است دوست دارند ترا مردم و فرمود خدا دوست میداد بنده تقی غنی حنفی را بنده آرا
 که برهنه کاره تو گوشت گیر است از خلق **ع** و دیار زیرک از باده کمن و دوشی **ع** فراغته
 و کتله بے و گوشت چسب **ع** من این مقام بنیاد آخرت ندیم **ع** اگر چه در پیم افند خلق انجمنی **ع**
 و فرمود خوبی اسلام آدمی است ترک دادن او کار بیفایده را و بر نکردن آدم هیچ آوند
 بدتر از شکم **ع** این شکم بے هنر تیج تیج **ع** صبر فرار که باز و هیچ **ع** همه بنی آدم خطاکار و
 قصور دارند و بهترین ایشان تو بکنند گانند و حسدش قویست اللهم تب علی ع توبه
 کنیم و بشکنیم توبه و بے و بشکنیم **ع** خاوشی حکمت است و فاصل آن کمتر اند و این موقوف است بر
 لقمان حکیم **ع** بخاطر هیچ مضمون به زلب استن نمی آید و خنوشی بینی داد که در گفتن نمی آید

باب در ترسانیدن از خوبیهامی بخدا

و در دارید خود را از حسد که وی می خورد و نیکیها چنانکه ناکه که هنرم رامی خورد و نیست پهلوان
 آنکه مردم را بر زمین می گانند پهلوان کسی است که مالک جان خود است و نه غضب و خشم و ظلم تا یکمیت

روز قیامت فرمود چه چیز را ستم کردن و بخل نمودن که همین شیخ پیشینیان را ہلاک ساختہ است
 و اندیشناک ترین چیز ہے برین است شرک اصغر است یعنی ریاء ۵ کلید در و درخ است این
 نماز کہ در چشم مردم گزراے دراز نہاد و دخل ریاء در ہر عبادت برابر است جز صوم و نشان
 سچیز است در روغ غفلت و خلالت و وعدہ نمودن و خیانت کردن در امانت و دشنام دادن
 بمسلمان منقہ است قتال و کفر و درواری خود از گمان کہ در روغ ترین غنما ہمین گمان بدست
 و فرمود سچ بندہ نیست کہ خدا یتیمالی زوی شبانی رعیت خواستہ و بر روی روز کیہ ہر دو کو
 خائن رعیت بود مگر آنکہ حرام کہ خدا بر وی جنت را آنحضرت صلا فرمود ای خدا ہر کہ والی
 چیزے شد از است من و گران آمد بر ایشان گران شو بر وے و آئین دعا ست بر والی ظالم
 و فرمود چون مقاتلہ کند کیے از شما باید کہ اجتناب کند از زدن بر روی کیے وصیت خواست
 از جناب نبوت ہر بار ہمین فرمود کہ ختم کن و فرمود و ما نے کہ فوض می کنند و مال خدا بخیرت
 ایشان را آتش و وزخ باشد روز قیامت و آنجناب باری تعالی روایت فرمودہ کہ اسے
 بندگان من حرام کرد من ظلم را بر جان خود و حرام ساختم از میان شما پس ظلم نکنید بر یکدیگر
 و این حدیث را شرجی دراز است در کتاب ریاض المراضی غیبت آنست کہ ذکر برادر مسلمان
 بچہ نکے کند کہ اورا ناخوش می آید اگر آن غیب درونی نیست این غیبت نشد بہتان است
 یعنی بدتر از وے است و فرمود حسد نکنید و بہا چیزے نفیرایید و با ہم دشمنی ننمایید غیبت کنید
 در پس پشت یکدیگر و بیع نمایان بعضی شاربیع بعضی باغی نمکنند بعضی بعضی بندگان خدا برادران یکدیگر
 مسلمان برادر مسلمان است ستم نکنند اورا و خواری سازد اورا و فرزندش را و ارقی اینست
 و اشارہ کرد بسوی سینہ سہ بار یعنی جای تقوی دل است کہ در سینہ بودہ است ۵ شہر نجیب
 ہمارا دل ہے ۴ عرش وہ ہے ۳ یرتری منزل ہے ۲ از بدی این قدر بس است کہ کیے برادر
 مسلمان خود را حقیر دارد و بہ چیز مسلمان بر مسلمان حرام است خون او و مال او و آبروی او و
 از دین نبوت اللہ و جنبتی صکرات الاخلاق و الاعمال و الالهواء و الالادواء و معنی

واضح است و فرمود خصوصیت مکن برادر مسلمان خود را و خوش طبعی مکن با او و پیمان وعده مکن با او
 که خلاف آن بکنی و در جماعت است که جمع نمی شود در مومن بخل و بخلقی دو کس که یک دیگر را
 دشنام دهند و بالش بر بادی است تا وقتی که مظلوم تجاوز نکرده است و هر که گزند رساند بکسی
 یعنی نه بهمت شرعی گزند رساند او را خدا و هر که دشمنی کند با مسلمان دشمنی کند او را خدا تعالی
 و خدا دشمن می دارد و پیوسته گوید زبان را وقتی باشد مومن لعان و طعان و نه فاحش و
 بذس و فرمود مردگان را بدنگوید که رسیدند بآنچه پیش فرستاده اند و نمی در آید و بهشت چنان
 و هر که بکند غضب خود را باز دارد خدا از وی عذاب خود را و فرمود داخل لشکر بهشت را فرستاده اند
 و بخیل نه بخل و هر که گوش نهد بر سخن قوم و آنها از وی ناخوش اند بریزد خدا بر او هر دو گوش را
 روز قیامت آنک یعنی اخصاص و فرمود خوشحالی با کسی را که باز داشت او را عیب او را
 عیبها را هر که گویم در مثل است که عیب مردم نمودن عیب مردم نمودن است و هر که بزرگ شد
 در نفس خود و کبر و ناز کرد در رفتار خویش پیش آید خدا او را و بر وی خشمناک باشد و در
 شتابکاری نمودن از طرف شیطان است و دوست بخلق است و کبیا لعنت کنندگان
 روز قیامت نه شفیع کسی باشند و نه گواه کسی هر که سرزنش کند و عار چپاند برادر خود را گناه
 نمیرد تا آنکه خودش بجا آورد و سندی منقطع است و اسی بر کسی که سخن دروغ میگوید تا قوم بدان
 بخندد و او ایست او را و ایست او را کفاره غیبت آنست که از برای او استغفار کند و سندی
 ضعیف است و دشمن ترین مردان نزد خدا سخت خصومت کننده است

باب در بیان ترغیب به خوبهای نیک بزرگ

آنحضرت صلا فرمود بر شماست راست گفتن که صدق راه می نماید بسوی نیکی و نیک باری
 بسوی جنت و مرد همیشه راست می گوید و کوشش می نماید در راست گفتاری تا آنکه نوشته میشود
 نزد خدا صدیق یعنی بسیار راستگو و در داری خود را از دروغ گفتن که کذب راه می نماید بسوی نجات

و فوجی راه می نمایند بسوی مار و همیشه مرد و دروغ می گوید و تخری و دروغ می نماید تا آنکه نوشته بشود
 نزد خدا کتاب یعنی بسیار در دلو و در این بود از گمان بد که گمان از کذب حدیث است و نشینید در راهها گفتند
 چاره یاریم از مجلس خود که در این سخن را نمی فرمود پس اگر باز نمی شنید و نمی شنید باری حق را و انکه گفتند حق چیست
 فرمود پوشیدن چشم و بازداشتن اذی و در سلام و ام معروف و نهی از منکر و هر که خدا با او میجو
 او را فقیه و نهیم می گردانند و درین مراد باین فقه فهم کتاب و سنت است لا غیر نیست چیزیست درین
 گران تر از حسن خلق و حیا و شایخی و تشبیه است از ایمان و آنچه دریافت اند مردم از سخن نبوت او
 از انجمله این است که چون شرم ندارد به هر چه خواسته بکن و دوشین قوی دست ترست بسوی خدا
 از مومن ضعیف و در هر مسلمان خیر است یعنی خواه قوی باشد یا ضعیف و حرص کن بر آنچه
 ترافع دهد و مدد جو از خدا عاجز نشو و اگر برسد ترا چیزیست یعنی از آفت و تکلیف مگو که اگر چنان
 کردی چنین شدی و لکن مگو که آنچه مقدر کرد خدا و خواست همان شد زیرا که حرف تو می کشد
 علی شیطان را و حق کرد او تعالی بجناب نبوت صلوات الله علیه که تو واضح گفتی مردم تا آنکه بفرمودند هیچ کس
 بر هیچ سبکی و نه فخر نماید احدی بر احدی و هر که رو کند از آبروی برادر مسلمان خود در پس پشت او
 رو کند خدا را از روی او روز قیامت نقصان نکند هیچ صدقه در مال و میفرزد و بنده یعفو
 از طرف خدا اگر عزت را و فروتنی نکند و احدی مگر آنکه بلند تر بکشد و از اخلاص خالص و دیگران
 خاکساری است عالی مقام است و چون جوان بلند هم بودی پستی نظری بی و فرمود ای مردم
 فاش گردانید سلام گفتن را و بخورانید طعام را و بپویندید چهار نماز گزارید و شب و مردم
 خفته باشند و آید بخت سلامت از عذاب و درین دیده شب زنده داخویشتم و که
 تلخ کرد بر استخوان شیرین را و لکن حال ما این است که همه دل مرده اگر است که کجا
 تو کیا چشم بیدار تو هست پر دل بیدار نیست و الله غفور و فرمود دین نصیحت و خیر خواهی است
 و این را سه بار گفت پرسیدند از برای که فرمود از برای خدا و کتاب خدا و رسول او و الله مسلمانان
 و عامه ایشان نصیحت گوش کن جانان که از جان دست نرانند و جانان و خداوند پیر دانا

و فرمود باریارترین چیز کسی که در آرزو داشتست رسیدن از خدا و حسن خلق است و چون
 نمی توانید که همه مردم را با اموال خود گنجید بارے باید که از شما بسط وجه حسن خلق آنها را بگنجد و متون
 آمیزید برادر مومن خود است و متون مخالف با مردم و صابر بر آذای آنها بهتر است از متونی که مخالف
 مردم است و نه تشکیب بر اید است آنها و فرمود الله صلا الحسنات خلقی فحسن خلقی یعنی چنانکه صورت
 من خوب ساخته همچنان سیرت من نیکو و خوب بسازد و بپوشد و بیخود می سازد و بیخود می سازد

باب در بیان ذکر و دعا

حق تعالی فرماید این باند خودم تا یاد من می کند و هر دو لبش بذر کرم می جنبد و هیچ عمل نکند و بتیام
 که نجات دهنده تر باشد او را از عذاب خدا بهتر از ذکر خدا و نوشتن است قومی در مجلسی که در آن گفتند
 کنند مگر آنکه اگر دمی گردن فرشتگان ایشان را آسمان سجده کند بهر زبانی که در و به یک کس
 یک دو نفس بهر خدا بنشیند و بی پوشد ایشان را رحمت خدا و یاد می کند ایشان را در آن جماعت
 که نزد او بنشیند و نوشتن قومی در جایی که ذکر خدا کنند و در و نفرستند بر بی حمله مگر آنکه حسرت
 باشد روز قیامت و هر که گفت لا اله الا الله و احد لا شریک له باروی بپوشد کسی است
 که چارچان از او لا و اسمعیل علیه السلام آزاد کرد و هر که گوید سبحان الله و بحمد الله صد بار از خشت
 از وی خطا باشد او اگر چشمت کف دریا باشند و جو بریر را گفت که بعد از تو چار کلمه بگویم که اگر آنرا
 با گفتن تو امر و وزن کنند برابرش آید سبحان الله و بحمد الله و عد دخلقه و رضائفه
 و زنة عی شه صلتی رحمة و صلاد کلماته اخرت به سلم و فرمود باقیات صالحات این است
 لا اله الا الله و سبحان الله و الله اکبر و الحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله اخرجه الناس
 و احب کلام نزد خدا چار کلمه است بهر کدام که شرمع کنی زیانت نکند سبحان الله و الحمد لله
 و لا اله الا الله و الله اکبر و اه سلم و ابو موسی اشعری را فرمود ای عبدالله بن قیس اینها تنایم
 ترا بر کنزی از نور جنت لا حول و لا قوة الا بالله و در روایت دیگر زیاده کرده که و لا حول و لا قوة

ص الله الا اليه وقرئ و دعا بهن عبادت مست و در لفظی آمد که دعا مغرب عبادت مست و هیچ
 شی برگزیر خدا از دعا نیست و دعا ای که میان اذان و اقامت کنند مرد و نمیشود و رست
 شرمناک و عبادت شرم دارد از آنکه بنده چون هر دو دست خود بردارد آنها را خالص برگزاند
 و آن حضرت صلواتم چون هر دو دست خود در دعا دراز نمودی فرو نهدی آورد آنها را تا آنکه روی خود
 بآن هر دو دست بسود و دست نمود و جمع طرق این حدیث مقتضی آنست که دستش حسن است
 و قریب ترین مردم و سزاوارترین ایشان با رسول خدا صلواتم روز قیامت کس است که بسیار
 درود خوانست بروی علیه السلام گوئیم صدق ترین مردم درین شیوه زمره اهل حدیث است
 که الله سواد هم و رفع عماد هم و اهلك من عاداهم که هر دو در هر دو رست و الیف در دست
 و طیف ایشان است و در زبان و دهنش جانست نام یار یک و م میزد که گریزی شود
 و فرمود سید الاستغفار که بنده آن را گوید این است اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی
 و انا عبدك و انا على عهدك و وعدك ما استطعت اعوذ بك من شئ ما صنعت ابوء
 لك بنعمتك علي و ابوء لك بدنبي فاعف عني فانه لا يغفر الذنوب الا انت و این
 در بخاری است و بود که ترک نمیشود این کلمات را بیکاه و بیکاه اللهم انی اسألك العافیة
 فی دینی و دنیا و اهل و صالی اللهم استر عیاقی و امن و دعای و احفظ من بین
 یدی و من خلفی و عن یمنی و عن شمالی و من فنی و اعوذ بعظمتك ان اغتال
 من حقنی و می گفت اللهم انی اعوذ بك من زوال نعمتك و تحویل عافیتك و نجاة
 نعمتك و جمیع سخطك اخرج من سلم و می فرمود اللهم انی اعوذ بك من غلبتنا الدین و غلبه
 العدو و شانه اعداء و مردی راشنید که می گوید اللهم انی اسألك بانی اشهد انك
 انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یكن له كفی احد
 فرمود خدا را بنامی سوال کرد که چون بدان سوال کرد و شود بدید چون بدان دعا نمود آید پیروز
 و بهنگام جمع چنین می گفت اللهم بك اصبحنا و بك اصیینا و بك فحیّا و بك موت و الیک

النشور مثل أن شب نيكام نيزي گفت کن بجای الیک النشور الیک المصیرت فرمود
 واكثر دعاء روى مسلم ابن بوير بن اثنافى الدنيا حسنة وفى الآخرة حسنة وقنا عذاب
 الناس واذا عبيت جناب ببارك است مسلم ابن دعاء اللهم اغفر لى خطيئتي وجهلى واسر ابنى
 فى امرى وما انت اعلم به منى اللهم اغفر لى جدتى وهنلى وخطائى وعمدى وكل ذلك
 عندى اللهم اغفر لى ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما انت اعلم
 به منى انت المقدم وانت المؤخر وانت على كل شئ قدير تقضى نيليه وحى گفت اللهم اصلح
 لى دينى الذى هو عصمة امرى واصلم لى دنياى التى فيها معاشى واصلم لى آخرت
 التى اليها معادى واجعل الحيوته من ياداة لى من كل خير واجعل الموت راحة لى من كل
 شر اخرجه من عن ابنى بريرة رضى الله عنه وحى گفت اللهم انقضى ما علمتنى وعلمنى ما ينفعنى و
 اسر زقى علما ينفعنى ودر روايتى ويدر آمله كه ورا غرض مى گفت و سر دى فى علما الحى لله على
 كل حال واعوذ بالله من احوال اهل النار وعاشه رضى الله عنها راين و عا بيارضت اللهم
 انى اسألك من الخير كله عاجله واجله ما علمت منه وما لم اعلم واعوذ بك من الشر
 كله عاجله واجله ما علمت منه وما لم اعلم اللهم انى اسألك من خير ما سألك عبدك
 و نبيك واعوذ بك من شر ما استعاذ به عبدك و نبيك اللهم انى اسألك الجنة
 وما قرب اليها من قول او عمل واعوذ بك من النار وما قرب اليها من قول او عمل واسألك
 ان تجعل كل قضاء قضيتته لى خيرا اخرجه ابن ماجه عن عائشة و محمد بن حبان و شيخين از
 ابى هريرة رضى الله عنه روايت كرده اند كه گفت سرود رسول خدا صلعم و كلمه اند كه محبوب اند
 بسوى رحمن سبكه هستند بر زبان گران اند و ريزان و آن دو كلمه راين ست سبحان الله
 و بحمد الله سبحان الله العلى العظيم **قال** فى الآخر اخر الكتاب قال مصنفه الشيخ
 العالم العامل العلامة قاضى القضاة شيخ الاسلام اصنع الله بوجوده الانام فرغ
 منه ملخصه احمد بن على بن محمد بن حجر فى حادى عشر من شهر ربيع الاول سنة

تشان وعشرین و ثمانمائة حاصل الله تعالى و صلیا علی رسوله صلی الله علیه و آله و سلم
 و مکرم و صبیلا و معظما و کان الفراغ من تعلیق الکتاب المبارک صلیمة یوم الاحد
 المبارک من شهر جمادی الاولی سنة سبع و خمسين و ثمانمائة غفر الله لکاتبه و لوالدیه
 و لاهله و اقاربه و لكل المسلمین آمین و حسبنا الله و نعم الوکیل و صلی الله علی سیدنا
 محمد و آله و صحبه و سلم انتهى بحر وفه و اقول قد طبع هذه الام فی هذه الایام سنة
 الهجرية ببلدة بصویال المحمية فان شئت ان تقف علی ادلة ما فی هذا المختصر بأسرها و اية
 و نفيها فاجعها فیهما ما یشفیک و یکفیک و بالله التوفیق و بیده ازمة التحقيق

خاتمة الكتاب فی مسائل شتی من کل باب

مسئلة عام اهل سلام را علی نمودن بر طوایر کتاب و حدیث خیر الانام صلاهم اگر چه علوم خمسہ اجتهاد
 نمی دانند جائز است و این چنان می تواند شد که از عالم بحديث حکم خدا و رسول در حادثه پیش
 پرسند فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون همین معنی دارد و عامه اصحاب جناب نبوت ما بر موقوف
 شکتہ مشهود لهما بانچه همین راه می رفتند این قیود را مسعود که یا راس از برای اقتدا و اسوة حسنه
 کتاب عزیز و سنت مطهره تراشیده اند را حیف سوخته پیش نیست هرگز را کما از ان در دو این اسلام
 استشمام نمیتوان کردن **و** سر در خاطر اجاب زائر از رای است پس و قفج باغ محمدان
 تنها **و** دیگر راجع آنست که اقتضا بقصد نهی خاص از نهی بسلام جائز نیست و هر که
 عادت کتاب و سنت و بالغ مبلغ اجتهاد و در مسائل دین است او اقتضا جائز باشد و هیچ زمانه از
 قائم بحج الله خالی نیست لا اقل از مؤلفات متعه نافعه ایشان **و** فلو لا که ما عرفنا الهی
 و لو لا الهی ما عرفنا کما یجوز اعراب با و نشین که خبر مجرب و کلم بشهادت علی از اعمال سلام
 و فریضه از فرائض دین بجای می آرند حکم ایشان حکم کفار است لهم ما لهم و علیهم ما علیهم
 و تطویل سخن درین شان و اشتغال بنقل بر بیان از باب الفیاض و اوضح و تبیین بین باشد

دیگر جمعی گفته که جلال بیت و ذریت رسالت تا یوم قیامت اگر چه عصا باشد مغفور از و قوی
 دیگر که انقضاست از برای اوله و خصوص حکم کرده که مطیع ایشان مغفور است ان شاء الله تعالی
 و عاصی پیچیده دیگر عصا است و رفع عقوبت از بندگان و عدم مطالبه بر جنایات ایشان
 بوجه بودن از ذریت نبوت و عترت رسالت و لیلی ندارد بلکه دلیل قائمست برخلاف آن یا
 نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینه یضاعف لہا العذاب ضعفین و یا
 فاطمة بنت محمد لا اغنی عنک من الله شیء **آخر ضحک** بندگان باید پیرزادگی منظور است
 و دیگر مختار در باره مشاجرات صحابه و مخالفت و جز آن عدم خویش و اختیار سکوت است
 و این قدر را بسند است که ایشان را غیر قرون و افضل ناس و مدعی بتقدیل نبوت اعتقاد
 کنیم و دانیم که علی مرتضی جرت بود و مخالف و سب بر باطل و لکن بغی خرج باغی از دایره اسلام
 و از انوثه دین نیست چون متاخرین صحابه را خطاب کرده اند باین حدیث که لا تشبهوا اصحابی فلان احد
 انفق مثلی احد ذہبا بلغ مداحی و لا نصیفة پس بامروم که بعد از سیزده سال آریم چه رسد
 و چون سباب آحاد مسلمین مستحقست و قتالشان کفر پس از صحابه چمی توان گفت الله الله فی
 اصحابی لا تقنذ و هم من بعدی غرضاً فمن اجمعهم فبعضی اجمعهم و من ابغضهم فبعضی
 ابغضهم و دیگر اجتماع و رسابد و بیعت از برای تلاوت قرآن و تدوین حدیث و کتابت علم بین
 و قرائت قرآن از برای اموات مسلمین و دیگر اخلاف جاریه و سازار اتفاقات ممنوع نیست اگر اخلال
 از عاصی دین و ولیمست از مائیکه شرعی اقر و اعلی صفا که یس و نحو آن ثابتست بعد از
 احوط آنست که قصر بر ماورد بالشروع نمایند و در محفل نو ایجاد مجلسی تاز و بنیاد که محتوی بر بنا ^{بشتم}
 برعات باشد نشینند و تا توانند از آن بگریزند که در امتیان بی بیعات امید عقاب است نه رجاء
 ثواب **و** اگر ترا تماشا عید خود طلبند به خلیل و از جوانی بگو که بیام ^و و دیگر حلف بفر خدا
 بچو بادشاه و کدام ولی خدا و قرابت خود و دیگران کفر و شرک است اگر زبان کیچ بان سبادت
 کرده است زود باستغفار و لا اله الا الله گفتن نذر کش می باید نمود و دیگر سنت تقیه که می است

بر سر پایداری و در چنانکه سید الشهدا داشت اگر چه تراشیدن بموی سر روی جواز دارد و لا سیما در
 حج که خلق افضل از قصر است در حق مردان در هر نبوی گفته لم یخلق النبی صلعم راسه الشريف
 الا اصابع مراث انتی و تخلیق سیاه راج است و هم کلاب الناس و توسط طبعه با خدا نطق و سخن
 مسنون است گویا سال هم روا باشد علی حبیب و له کحیة + طری لها عمل ابلا فائدة + کافها
 بعض لیالی الشتاء + طویلة مظلمة باسرا ده + و قص شارب آ آ نجاست که اطراف لب
 نمایان گرد و نه آنکه او را از پنج و بن تراشد و جواز خلق مرجوح است و مگر تادیب رعایا و برابرا بل
 نزد وقوع جنایت و عصبیان و مانند آن مقصود است بر موار و خود و قیس علی نیست و ادله آن مواضع
 همچو مقصود عموم است از برای احادیث تحریم مال و عصمت دم مسلم و این مواضع در ظفر اللاشع
 و جز آن کجا ذکر یافت فراجه و مگر در مال جز زکوة حق و بگرنیست مگر آنچه ادله خاصه در آن آمده مثل
 و جوب ضیانت و سدوق حرم الدم و قوله تعالى و اتوا حقهم و قوله سبحانه جاهدوا
 باصولکم و انفسکم و نحو آن و مگر عمار حرم شریف همچو مقامات و منارات و تعلیم و تربیت و
 بر قدر احتیاج مستحدث است باتفاق مسلمین اجماع متبعین فخر بن برقوق در صد نه از
 هجرت احداث چهار صلی کرده و رفع مناره مقصدی صالح دارد که شنو انیدن اذان است
 کسان بمید پس اگر که امضه معاضل و نشود جائز باشد و از تشید بنیان و رفع آن فوق حجت
 نمی آید و مگر استعمال شجره تنباک حرام نیست چنانکه فهمید اند استصحابا بالبراءة الاصلیة و
 تمسکا بالادلة العامة و ادخال این شجره در نباتات بسببکه از مساک طلت فلفظ مین است چه
 اصل در همه اشیاء باحت و طلت باشد آنکه دلیل بیاورد و نقل فرماید و لا دلیل علی تحمیل ذلک
 نظری گفته تنباکو چیزی است که عاشقان آن را می کشند و مشوقان می نوشند و منکران را دور
 بینی در آرند و مگر خدای پاک را بر آسمان اعتقاد کردن گمراهی نیست بلکه موافق ادله صحیح کتاب
 و سنت است این قدر بس باشد که منزله از مسکان و زیان داند و صفاتی که در قرآن و حدیث آمده است
 اعتقاد را موافق ظاهر آن درست سازد و یعالج التشبه بحکمة اجمالیة لیس کمتله شیء و حکم این

لله و انما کان
 راسه و لا یسب
 بنات و در
 باشد و از

جمله صفات یکی است خواه استوار بر عرش باش یا اثبات بر عین و بخوان بهر صفت از صفات
 وی سبحانه و تعالی و دارای موجدان است و جانگذاست مبنیان و راحت رسان متعبان
 تر فرق تا بقدم هر کجا که می گزیند دل یکشده که جای خجاست و دیگر اختلاف علمای
 دین از طرف همین تنگی غریبه و در نزد من مشهور است که با انجیل سلطت بود پس اس و این بیت
 در آغاز صد چهارم از حجت نمودار شده را در بسیاری از کسان نزد و انبوهی کثیر را از دست
 و نزد و بیان آیات کتاب و حدیث نبوت تا ب تعارضی و تباینی و خلافی نیست و لو کما من عند
 غیر الله لوحده و افیه اختلاف کثیر این به نیست نوشت که می بینی و از فراغ آراست قاتل الله
 انی یقون و دیگر کلمات خدا و رسول و الفاظ صفات ایشان همه توقیفی است کم و بیش را در آن راه
 گذر نیست از اتحاد و در آن بر حذر باید بود و قصر بر بود و در احوال انجرات و نحو آن بعضی از الفاظ
 ترا شنیده اند که کتاب و سنت مساعدت و معاضدت آن نمی کنند باغ مراجع حاجت سر و صورت
 شنشاد خانه پر و را از که کمتر است و دیگر حدیث حفظ چهل حدیث بجمع طرق خود ضعیف است بحجت
 نمی آرد و آنکه ضعیف را در فضائل اعمال علی الاطلاق لائق اعتبار داشته اند چیزی نیست
 زیرا که احکام اسلام همه متساوی الاقدام است و بر جلیل حصر چراست است مامور است بر سائیدن سنت
 اگر چه یک حدیث باشد بلغوا عفی و لواءه نص است درین باب و دیگر عبارات بطع جنت و ثواب ترک
 معصیت بخوف نار و عقاب صبیح است کتاب و سنت بران دلالت دارد و بدین عود سر بهم خوفنا و
 طمعنا و اما من خاف مقام ربی و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی و اگر شود و یکی
 از اصحاب باطن سقط این خیال افتد بد نیست لکن سخن در آنست که فناء بقا مقصود بالذات نیست
 آنچه مطلوب است بهر استسلام با حکام ظاهر اسلام است و پس و دیگر حدیث الحسن و الحسین
 مسید اشباب اهل الجنة بر اطلاق خود دست بعد از استثنای انبیا و رسل و کبار ملل و معتمدان
 دلالت نیست بر آنکه دیگر سید جنتیان نبود چه حدیث خبر است نه حدیث حصر و دیگر عشق زنان و
 بے ریشانی را وسیله وصول بسوی خدا و حُب او تعالی گردانیدن مگر از بی دواعی از بیت پرستی است

بدایت این عشق از زن کافره آرد و قرآن کریم بکتابش پرداخته و در آن در اسلام یک
 از کلمات شیطان جیم است چه در کتاب عزیز امر بغض بصران یکدیگر وارد شده و عدم غرض بین
 نظر بازی و شاد برپستی است و آن آفاذ آواز است جزا و سجا نه افرایت من اتخذ الله هوا
 و مخالفت این فعل با قول تعالی و الذین اصفا الله جلاله از اوضح و اضحات باشد و دیگر
 حب الدنیا رأس کل خلیفة و حقیقت قول جناب بکلی است گوینا حسن تا حسن بصری در فضا
 مرسل هم مروی شده اما مضبوطش موافق احادیث وارده درین باب است مثل الدنیا کل صفة
 و صلح من مافیها الا ذکر الله او عالم او متعلم و نحو آن و شک نیست که تخم هر خطا و بیخ هر عیب
 و جفا همین دوستی این سپنجی سر است و یوانگی رستی از بوی تومی خیزد و هر فتنه که می خیزد
 از کوی تو میخیزد و لا الحکماء الخیریت الدنیا و دیگر کفار مخاطب اند افرود اسلام و معاقبانند
 بر ترک آن و اهل است بر آن قوله تعالی ما سئلکم فی سقر قالوا لم نلک من المصلین الایة و قوله تعالی
 و یل للشیکیین الذین لایقون الزکوة و نحو آن و دیگر نفی توحید و صفات فی اجماع قول فلا سفو
 معتزله و جمیع غیر ایشان است و اثبات اوجان و در جبهت فوق مذہب کلامیه و اشعریه و کرامیه این
 و جمیع صفویه و فقهاء مذاهب اربعه است الا ماشاء الله تعالی و اشعریه در باب اسماء و احکام مرجع اند
 و در باب قدر جبریه و دو صفات نوسه از تجمیع دارند و اقوی مذاهب درین باب مذہب محدثین
 اهل سنت است توحید ذات و اثبات صفات بروحی که کتاب و سنت بدان ناطق است بدون
 تعطیل و تاویل و الله اعلم و در نظر تحقیق هیچ فرق نیست در میان کسانی که تنزیه باقیانی بالفاظ مخو
 متکلم میکنند و در میان کسانی که آنها را بلا از صف و نحاس و نحو آن ساخته می پرستند خدا را بهتر از رسول خدا
 که شناخته و تقدیس و تنزیه وی بهتر از خاتم پیغمبران که بیان ساخته قیل الله ثم ذرهم فی
 خواص و یلعین و دیگر موداع لفظ آل و اهل بیت و ذوی القربی و عمرت و ذریت و احادیث
 و کلام علماء و فقهاء واحد است و مراد بدان کس است که منسوب باشد بسوی جناب رسالت در
 نسبت ذاتیه و اهل علم خاص کرده اند آن را یکبیکه صدقه بروی حرام است از قربت و حی صلام

و دیگر آن تمییزش کرده اند و اول مفهوم لغوی است و ثانی اصطلاح شرعی و دیگر لفظ آل و اهل بیت
 و از وجوه ذریت در بعضی صلوة و احادیث صحیحیه و اقشیه و هست مامورست بتعلیل برایشان
 و تارک آن غیر آتی است باموریه و تارک لفظ آل از سلف و کتب حدیث بنا بر دفع مضد به چنین
 آنست که نزور وایت حدیث و کتابت آن بزبان گفت باشند و دیگر صلوة بر صحابه و ملائکه و
 دیگر صلحا بتمییزت انبیاء علیهم السلام ثابت است بلا خلاف و قوله صلعم اللهم صل علی آل
 ابی ای فی و نحو آن دلالت دارد بر عموم و نزول بعضی مآل است و ثانویه آنست که صحابه را به عنوان
 و اهل علم را بهجت و اهل حسان را به تقدیس یا و کنند همه جائزست چه مقصود دعاست از برای
 میت به عبارت و لفظ که باشد و لکن ایفاء فرق در نبی و غیره از خوشترست و دیگر در و فرستادن
 بر رسول خدا صلعم واجب است فی الجملة بغیر حصه و اقل چیزه که بدان اجزاء و اشتغال امحاصل نبی شد
 یک بار است خصوصاً در نماز و فضائل صلوة و مزایای کثرتش بیش از پیش است تا آنکه بعد از تلاوت
 کتاب السوره هیچ وظیفه بکار در و دینی رسد و بجا و جد و احوال و جد و اواسع مردم باین سادات
 زمره اهل حدیث است کثر الله تعالی سواد همه و دیگر راجع آنست که تلاوت قرآن کریم بفضل
 از کاست و بعد صلوة و سلام است بر آنحضرت صلعم و آل شریف او و خصوصاً در موطنی که فضل آن
 وارد شده و تارک صلوة بر آل غیر آتی است بصلوة مامور با و دیگر حدیث ثقلین که تسک بکتاب
 و عترت آمده است مراد بدان صلحا و عترت و علماء ذریت اند که بر طریق ما شود و جد امجد خویش باشند
 دارند هر جا اهل فاسق و بدعت و آخر حدیث مذکور فائز و کیف تخیلفی فی جمعا اشارت میکند
 بحسن سلوک با این هر دو و بزمی و عزیت عالم اهل بیت بر غیر و سه و دیگر نسب اولاد با است و بآنها
 اگر چه مدخلت مامورین باب ثابت است مگر باینکه نبی نبی اند صلعم و مگر دلالت آنکه فراموش است
 نه عام را و اول بنا بر مزید حرمت سادات است و ثانی بوجه کمال خست و دناوت و اتصال منصب
 بحضرت نبوت صلعم شرف نمایان و او منقطع نشود و در قیامت لکن نفع آن مقصودست بر من
 آل و کافر آسپس سودا زین اغتساب دست بهمید بدان اگر مکرم عند الله اتفاقاً که نص عام است

درین باب و گیکر در ایاد کفار در جزیره عرب گفته اند که اینها سه قسم اند یکی مشرکین عرب و جمهر برترند
 که از ایشان جز اسلام یا سیف قبول نیست بلیل آیه سیف دوم اهل کتاب اند و قتال با ایشان
 تا آنجاست که جزیه دهند و امر باخراج ایشان از جزیره عرب و در لفظ از ارض عرب و در لفظ
 از حجاز وارد شده سوم مجوس و اهل صف اند و با ایشان همان سنت اهل کتاب استعمال باید کرد
 یعنی وجوب اجلا از جزیره عرب و آن عبارتست از آنچه بجهنم و شام و جلد و فرات محیط است
 یا مین عدن تا اطراف شام طولا و از جده تا رفیع عراق عرضا و اند علم و گیکر عمل بر مذہب
 که برخلاف حدیث ثابت است حرامست و ایجاب تقلید ایجاب بدعت علمای اسلام اجماع
 کرده اند بر آنکه مطاع همین خدا و رسول است پس این فریست طاعت از برای مخلوق و تعصیت خالق
 و هر چه بر آید نمی کرده اند از تقلید خویش و احدی از ایشان نصی در باره تقلید خود یا تقلید غیر خود نکرده
 و هر که دعوی کند که نص کرده اند تفضل نماید بدان و در کتاب و سنت حرفی واحد که دلیل بود بر اختیار
 تقلید وارد نشده بلکه دلیل قائمست برخلاف آن و قرآن و حدیث ناطق اند بم آن که اسک
 و بید تحقیق ده هر یک مقلد را بچو عینک تا بکے هر سو چشم دیگران بیند و گیکر بندگان دارالاسلام
 بود وقتی که سلطنت اسلامیان قیام داشت و بعد از آنکه بدست غیر اسلام و تحت تصرف ایشان درآمد
 علماء اختلاف کردند و آنکه دارالاسلامست یا دار حرب مذہب حنفیه آنست که دارالاسلامست و
 مذہب متفقین آنست که دار حربست و سلا از معارکست و اگر دار حربست پس هجرت
 از آن بسوی دارالاسلام واجب باشد لکن باین کجا و اقامت جهاد و نفس دار حرب محتاجست
 بسوی دلیل بین و دلیل نیست و گیکر موافقت رعایای سلام با کفار در مراسم و اعیاد ایشان و
 چنان موجب یکے بودن ایمان با آنانست و من یقولم منکم فانه منهم و من تشبه بقوه
 فهو منهم و هر که از دل بیزارست و اعتقاد غلطت این امور ندارد باقیست بر اسلام لکن فاسق و
 مرتکب کبیره است و هر که از دل و دستدار و راضیست حکم وی ظاهرست و گیکر مروج کفار فاسق و
 حاصی و مرتکب کبیره است و این وقتیست که مدح او از برای ذات وی بدون ملاحظه کف و کائن

در و سب باشد بر آرزو بایست کفر است خود کفر است و حدیث شریف از مع مومن فاسق نه
آمده تا مع طاعت و اهل آن چه رسد و دیگر هجرت از دین اسلام بشرط این
چنانکه واجب است چنان عکس آن منوع و گناه است و در اینجا براس تجارت بصورت امان
جائز و در صورت عدم امان نهی عسسه و توطن هیچ حال رد نیست بلکه در آن اندیشه ذایل بایست
و الله اعلم و دیگر تارک هجرت بعد از وجوب با وجو و عدم عذر و مانع آثم است و عاجز و کم و معذور و از
آن شاء الله تعالی و دیگر قیام بملک اسلام اگر چه حکام آنجا فاسق و ظالم باشند اولی است از
قیام بملک کفار چند و در آن امن و امان باشد و آنچه معتبر است در این باره هجرت و جود این است
اشتمال با حکام اسلام و اذلیس فلیح و دیگر اگر در جنازه مسلمان حاضر شود و بیکه دعوی اسلام است
و دیگر دعوی کفر تقدیم نماز بر دعوی اسلام باید کرد و گو آن دیگر فقیه باشد و این سفیه بدلیل آنکه در سب
بعلم خود منتفع نشده و این با وجود جبل کار دست بسته نموده و دیگر سب که از وضع حکم شریعت را خواست
و آن دیگر حکم کفر می خواند اگر این خواستن بجا بر است و استخفاف شرع است کافر است و در فاسق
و جب التقریر بید و آن بخت کفر الی الطاعت و قد اصر و ان یکره لایه و دیگر صانع برودت
در هر نوعی صحیح نیامده بلکه در اثر سب از آن اصحاب و ایشده و لاجتنبیه بلکه آنچه ظاهر می شود آنست که
بیک دست بود و حرکت عین و بطش کبر که امر و زعامه می کنند نزد یک دست که عبت باشد و دیگر
سعی که خالی از منکرات باشند عراض است و نه مکروه بلکه جائز و بر اصل اباحت است و ما بخبر و آن
صحیح ثابت و با فزایر حرام است اما احتراز اولی است زیرا که وقوعش بندرت بوده و اشتغال بدان از بکار
غالب نفوس اماره دعی است بسوی سباجل ضلالت فوق لثم مایل است که کسی که نیردان پستی کند
بر آواز دولا بستی کند و دیگر عبدالرباب نجدی عالمی بود از علماء حجاز و سب جنبل داشت
ایجاد که نام نسیب جدید نگذرد مؤلفاتش در توحید و رد بدعت شرک بوده است جمعی که خود را منسوب
می کنند بسوی او این نسبت بدعت است مسعود امیر در عبیه تبعیت و سب بر اهل بد و اطراف آن
احمرین شریفین غرور کرده بود و لکن این هنگامه در شش وعده سب اجبر سب خاموش شد و ملک

از عین و اثرش چیز پدید و گمان چمن از ابل بعت که خدش این روزگار در زهر قیاس
 بر جاوه او بختند کذب حدیث است چه بر هیچ سبک از افراد است اسلام جز طاعت خدا و رسول
 اتباع احمدی از خطا و غفلت قدیم و جدید و ابتداء و قیاس است و اجتناب است تا بعد الویاب
 مسکین این ممکن چه رسد و دیگر چه علم بخود و روت نیست بلکه بر روت است و چون عود
 کند باسلام ثواب علمای سابق از سبوی و مانده گردد و گناه روت محو شود و اسلام موجب حاقبله
 و دیگر اجرای تصاص را دارا اسلام شرط نیست و در احزاب همه جائز است و ریاستهای اسلامی
 واقع و روند و جبران دارا اسلام است اگر چه طبع حکام غیر اسلام بوده باشد بنا بر تحقیق که در مجالس
 و رتبهها رکزه و علم و دیگر اسامی ایام و شش و چهل و دیگر بود و در اسلام همین است که امر
 مستحق است یعنی یوم الاحد تا آخر و محمد تا آخر و تاریخ هر قوم و ملت دیگر است بعضی از به ط آدم
 علیه السلام گیرند و بعضی از طوفان و بعضی از زمان ابراهیم یا موسی علیه السلام و در اسلام تاریخ از تحت
 رسول خداست صلوات بر آیت آن از عمر فاروق شده و یکنان حساب با قیام کنند و اسلام
 به کتاب و قمر صورت جنت است و هر صورت ناز و دیگر قیام ایامی از رمضان با حدیث صحیح ثابت شد
 لکن تجدید است که یازده نیامده و خوشایع بر یازده کعت نیفزوده پس یاد است تا جائز
 نیست بلکه چند آنکه نفل بیشتر ثواب اکثر آتایان سنت بار دیگر دارد و دیگر سلف تنصیف کرده اند بر
 تحمیل تعلیم و تعلیم عالم منطق و فلسفه و احمد در آن مخالفت نموده و ائمه اربعه و اهل حدیث در عاقبت بودند
 ازین علم و کن پسنیان چندان توکل کردند که این وسائل را حکم مقاصد دادند و خط جغی غریب
 و عجیب علوم و دینی را داده و موجب غربت اسلام و ضعف عقیده و عمل گشته و کاحول و لا
 قوتی الا بالله علوم کتاب و سنت چک است که استخوان بوسیده هزار ساله یونان را چون سنگ بکنند
 و فرغ عالم افزون فنون شرعی را ترک داده و تاریکی خلافت و بدعت افتند ایلم کیفهم انا انما
 علیک الکتاب این جرات از کس آمده که غشاوه و غت دنیا بصر بصیرت او را پوشیده اللهم غفرا
 و دیگر چه بسجد و نماز و ترک جهردان هر دو ثابت شده و افضل قنوت سنت نزد وجود و انزل نماز

۲۲

۲۵

۲۶

۲۷

۲۸

و نماز صحیح باشد یا و پنجگانه بحسب اقتضای وقت و محنت کار و رفاهت و در ترمیم کردن گن از
 عزائم است و افضل طول جلوه و مناسب اباض است و رکیت و کیفیت مفرواً و در جماعت
 موافق حال مأمومین و اوست بر وضو افضل است از ترک آن همچنین قصر افضل است در سفر
 با اوست جمیع حالات سیر و قیام بعضی شب افضل است از قیام تمام شب مگر ایام ایام ایام ایام
 و افضل حیض است و اوست و وصال و سر آن علی الاتصال منی عند و اینخصائص نبویست
 اما احادیث من ذکر الکشف لما یستغنی عن الشرب و یلیها عن الزاد و اوست بر این بخش و اکل
 خشن از فضیلت چیزی نیست بلکه چیزی میسر است و خوب است قل من حرم زینة الله التي اخرج
 لعباده والطيبات من الرزق و سر هبک انیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم و ما انا
 من المتکلفین و این تکلف عام ترست از اجمال تخشین آری بیازت و بی تکلفی و بی ساختگی
 در جامه و نان از طلاات ایمان باشد و افضل در سفر بحالت سیر ترک سنن و اوست است جزو است
 صحیح و در و در حالت نزول ترک جمیع و فعل بر و آتب احسن باشد و قطر و در فرصت است و صوم
 بشرط توانائی جائز و افضل از برای جنب نوم بر وضو است گوی و وضو هم روا باشد و اما تواند و مسجد
 بحالت جنابت نوم نکند اگر چه با وضو باشد و درست است تیمم نزد عدم یا بقدر استعمال یتقن
 خوف و غر از شدت برد و نحو آن و تکلیف وضو است در جمیع احوال و افضل در انعام بمال رمضان
 اکمال عادت شعبان است و در صوم یوم شک عصیان ابو القاسم باشد صلوات و هر چه مؤمنیت کرده
 بران رسول خدا صلوات بر جمیع احوال است را ملطبت بران همه در همه حال سنت است بحسب اختلاف
 اشخاص احوال و زمان و مکان و خلطت با مردم و محل بر این است آنها افضل است از احتیاط عزیمت
 و فرار از رحمت و گاهی فضیلت یک بر دیگر است باعتبار وقت و دون وقت باشد چنانکه درین بنکام
 آفت فرجام و ترک سبب مع الحجب یا سبب با تفرقه علی المطلاق و در سایر اوقات نیست بلکه بحسب
 اختلاف اسباب و احوال باشد و یکراست و از حین بر عرش و نزول و در شب بسوی آسمان و دنیا
 و نحو آن از دیگر صفات علیا حقیقت است مجاز نیست و تشبیه با بر نفی است بکرا اجمالی بلیس مکتله شی

و تاویل در آن و صرف آن از ظاهر فرج مکتوب و علیل باشد و حق آنست که جمله کمالات کائنات
 ظل کمالات و نفوت جلال و جمال صاحب عرش عظیم است و حقائق و وقایق آن خاص حضرت
 الوهیت ما را جز نام بهره دیگر نیست **ع** عقل در اثبات وحدت خیر و می گرد و چراغ انجمن
 هستی است هیچ و آنچه جز حق باطل است و دیگر حمد و حصول ایمان و سوال مقبول و توبه و استغفار
 و سید استغفار و دعا همه ثابت است و انکار شرک انکار منصوص و نفوت تلبیس بدان حیران است
 از مرتب کمال بیان و تمام احسان و چکر رافع سبابه و تشنه نازنابت است بسنت صحیح و از
 اوضاع اصابع انسان نوزده صورت باز و عقود اعداد وضع کرده اند و لکن آنچه در رفع سبب
 عقد پنجاه و سه است و جز آن نیز آمده و این اشارت نزد قول الا اسد از شهادت می باویر
 مدرک رکوع با امام مدرک رکعت نیست و هر که قائل و جوب قرار است فاتحه خلف امام است قائل است
 بآن و هو الحق گو بهور مخالف آن باشد و بسمله آیت است از فاتحه و از دیگر سوره برآ
 و دیگر خواندن فاتحه در پس امام در هر رکعت فرض است بنص صحیح صریح حکم غیر متشایغ غیر منسوخ
 نیست نماز هر کس را که آنرا خوانده و استماع و انصات و غیر اوست زیرا که این کریمه در بارگاه
 با خصوص نیامده و حدیث مخصوص است اگر عاقل گیرند و احادیث و جوب قرائتش بحد تو ارسید
 آری سواست فاتحه چیز دیگر خواند که انان منع صریح آمده و اول منع مقتدر از خواندن فاتحه
 در پس امام همه و استیست و انی با ثبات مقصود و غالبش از محل نزاع جنبی افتاده و همه
 جواب شافی و کافی گفته اند حتی لم یبق دلیل لمن خالف ذلك الا الجحی علی التقلید
 او النصب الغیر السدید و دیگر اختلاف کرده اند و جنتی که مبطو آدم از اینجا شده نزد جمعی
 آن جنت در ارض بود پس از کافران و یاران افتاد و نزد دیگران همان جنت است
 که اسلامیان روز آخرت در آنجا در آیند و ادله هر دو فریق بسیار است اما بر مانی صحیح صریح که تلج
 صدر کند و عطش اضطراب بر در میان نیست پس اولی توقف است از خوض در امثال این
 سائل و اسد اعلم و دیگر موطو آدم از جنت اول در سرزمین هند بوده و از اینجا اولاد و ذریه او

باقی بماند دیگر شش تا نه متوطن گردیده و بعضی اخبار روایت آنرا در فضائل هند و او شده و لفظ هندی جز در این
 گشته و لکن این روایات خالی از شد و ذوق را نیست بلکه نکات نیست که گزینست از بهشت نزل
 بوستان بماند آید و در آن زمان وقت جنت چنان گذشت و دیگر استعاده از بهر و تروی و غرق و
 حرق و فقر با حدیث صحیح ثابت شده اگر چه در بعضی آنها جور شهادت نیز ثابت است پس صاحب
 این پیچی سر را خودش نخواهد و اگر کسی خواسته با وجود استعاده و وفرا از مواقع آن ابتلا رود و باجر
 معمود و کفیر و نوب مقرر است و دیگر صلوٰه ظهر را در فارسی نماز پیشین و عصر را نماز و گر و مغرب را
 نماز شام و عشاء را نماز فتن و صبح را نماز بادا گویند و هر یک را ازین نماز با اول و اوسط و آخر
 و شش تاخت او قانش از شایع بر وجهی آمده که در دیانت آن بدوی و قروی و صبی و زن و پیر
 و بر ناهم یکسانند و حدیث اقسام و صیغ و شش تا ضعیف است و افضل ادا سه است و برینقت
 و راول وقت ان الصلوٰه کانت علی المؤمنین کما یا موقوتا و دیگر وجود کواکب ثابت و سیاه
 محقق است کتاب و سنت در آسمان دنیا و آنچه بل میست برین هر دو اصل افسه و ده اند
 عقل در اثباتش کافی نیست پس اقتضای بر سر و طریق سلامت باشد و در کتاب و سنت ذکر
 شمس و بروج او و ذکر قمر و منازل وی و ذکر نجوم و کواکب و قوس و عدد و برق و جز آن آمده و
 سیوطی در حدیث سنیه جمع آن پرخته و فیه الطب و الیابس و دیگر نیست سلمان حرام است
 در هر حال و بر هر حال و مواضع استثنای مجموع است با در کتاب و سنت و ضرورات را مخارج نشان
 داده اند فاسد فقه الاشکال و دیگر سبب شفعه شرک و خلطه است نه مجرد سبب جلاله و نبوت
 نقاض میان احادیث باب مکرر و بیک عارف نیست بحقیقت استلال و توان نیست بر مدارک
 شرعی پس در هر چه شرکت ماند و بدو دست خانه باشد یا همین شفعه در آن ثابت است با حکما
 و هر چه نیست پذیرفته و طریقی مصروف گشته و حد و دش محدود گردیده در آن شفعه را سائست
 و دیگر رفعت قبر حرام است علی الاطلاق و امر بتسویه آن بصحت رسیده و قبر نبوی را که یک شب بلند کردند
 و دیدند غل صحابه است نه قول نبوت و بنا کردن بر گور وافر و فتن چنانچه بر وی گچ و گل نمودن

آن و انداختن جامه بران و پوشتن بران و نشستن بالای آن خواه از براسه بران باشد یا
 بران و پامال نمودن قبر و گرداگشتن و نزد و سه نذر و نیا نمودن و آوردن و جانوران را برنام
 اصحاب توبه و نوح نمودن و از براسه زیارت اموات سفر نمودن و پامال لبستن و مقابر را تخریب
 رفتن و عیدگاه ساختن و اشغال این امور و مذهب ظلمت و بطلت است و بعضی ازین چیزها مستحکم کفر
 و لعنت و شرک و بدعت و فسق و فجور میسازد و دیگر سازد و بر چند وجه ثابت شده یک رکعت و
 پنج رکعت و هفت رکعت و نه رکعت و روایت سه رکعت ضعیف یا غیر ثابت است و اگر ثابت شود
 یک تشهد با فضل آمده و در آن عرض شایسته است و حاجت را در اول شب جائز و درین یک رکعت
 تقدیر بادل و آن عرض شایسته پس بر اطلاق خود باشد و دیگر وجه اختلاف در میان اصحاب و تابعین
 و مسائل فروع بین عدم تدوین کتب سنت و فقہ حدیث است هر یک بحسب معام خود کاری کرد
 و بعضی را محبت نبوت بیشتر میسر شد و بعضی را کثرت نزد عدم دلیل بر آن کار یا جهل بود و لکن
 بعد از آنکه سنن مروی شده و صحیح از ضعیف جدا گردید ابقاء خلاف یعنی چه غایت مافی الباب آنکه
 در شبهات استبراهت و محال بین را بگیرد و حرام بین را ترک و در این طریق ایستاد است
 نزدیکیست سلوکی فرمایند و از بدل و خلاف آنچه از کماکان برود و کما از المون مختلفین
 الاصل در جمیع باب پس ناجی از وقوع و اختلاف مرجع است و واقع در این غیر موان و دیگر
 سبب اختلاف فقهاء تباین افهام و زنی نیست و بعد مسافت قرائی و عدم علم یا حدیث مصطفی
 بنابر عدم تدوین و او این سنت و اختیار اینبار مثل و توقف و مرفوع و منقطع و ضعیف و شاذ
 و منکر که موضوع و محقق و جز آن بحسب میسر و عدم تنبیه و لکن بعد از تمهید میب و تنقید سنن حاجت
 این که درین باقی نیست نسبت سلف بی شبهه نیک خواهد بود اما تعصب بخلق معروف را منکر و منکر
 معروف را گوینده است و سنت را بدعت و بدعت را سنت و ان خود غافلانه و ان الیه الرجوع
 و دیگر سبب اختلاف در میان اهل حدیث و اهل راست کثرت روایات و قلت اوست طراز
 از طبقه تنبیه کشش و کوشش بسیار در جمع نمودن و طرق نموده و جمعی دیگر از علما سعی در اجتهاد و

لایع
 در این باب
 در این باب
 در این باب
 در این باب

فرموده تا آنکه آخر بتقلید مردی از گشتگان آتصار نمود و اندو بعد از قرون شهودها باخیر
 زلزل و قلاقل بسیار و رعد و برق بسیار در دانشن ان خریده و نوبت خلافت و جلال
 تاجا یکدیگر رسیده است رسید حتی که زوال آن جز بطور مهدی و نزول عیسی علیهما السلام
 مستقون نیست **س** خوشنودی تست مطلب ما به یارب رحی میارب ما به و دیگر آفتاب
 بسوی غمهی از نه آه ب بر جی که خروج را از ان مذہب کرده و منوع دانیدت خلافت است
 و سلطنت احدی این نسبت و تقلید را نمی شناخت و مردم مانند اولی و ثانیه را اجتماع بر تقلید
 مذہب واحد بعینه نبود و همین دو گونه مردم بودند علما و عامه عامه در مسائل غیر متعلقه مسائل خود
 و غسل و احکام نماز و روزه و حیران اذ آبا و اجدادین بلاد خودی آموزمند در روایات و احادیث
 بالاعتبار نمی استقامی نمودند و بجای آوردند و در علما جمعی بودی محسن در مرتب کتاب و سنت
 و منتقیل برای افتاد باولین هر دو و گویید را موزن توقف فیہ باجتهادی بیدار است
 لکن بهایت ترک آن نزد تیسر و وجود دلیل می کرد و از جمود بر تقلید نمی فرمود و بعد از
 دو صد سال هجرت مذہب اهل عیان مجتهدین نمایان شد اما اعتماد بر مذہب بمذہب بعینه
 کمتر بود و بمذہب گاهی مستقل بود و گاهی فی المذہب دو صد چهارم راه و رسم تقلید فی الجملة
 شیخ گرفت اما نداین جمود و لاد که امروز است این همه التزام و التیام نزد زوال دولت اسلام
 از خلفاء و اهل اسلام صورت گرفته و کان احواله قدس اصف دل و باین بگذرد و در همین شمال
 شتافتند و چیزهای نو در دیانت ایشان پدید آمد و در زافزون شد مثل جلال و خلافت
 و رفقه و کلام و عقیده و همه بر غیر اساس است و سر پا و سوس و دیگر شرک در الوهیت و در عبادت
 و در ربوبیت و شرک در نیست و ارادت و در تعطیل و تشیل و در علم و اسم و عبادت بلا استعانت
 و بالعکس و توحید و الوهیت و ربوبیت و عبادت ثابت است بادر که کتاب و سنت و چنانکه جمود
 اس جمله طاعات است چنان شرک سر جمله سیئات توحید کفر و نوب شود اشرار و اندو قار
 و شرک محبط جمله حسنات گردد و با ارنیاب کتب و رسائل توحید همچو تخرید مفید و نحو آن کفیل بیان

این مسائل و احکام است و دیگر اتخاذ انا و اقتقاد در بعضی عباد از اهل قبور و جز ایشان از امیایه
 بر این تن علم غیب و استناد و استغانت نمودن بایشان در آنچه خاصه بر دودگاست شرکت
 یکفر نیز خدا احدی معبود و سیم و مستعان و مستند به در هیچ زمان و مکان نیست و غیر حق هر چه
 دلت را بر بود و بس راه تو همان خواهد بود و دیگر اخبار و آثار در بیان عرش و کرسی مابین
 عرش و سمار سابعه و لوح و قلم و سموات سبع و ارضین سبع و لیل و نهار و ساعات و نجوم و مهرها
 و آب و باد و سحاب و مطر و صواعق و محرمه و زلازل و جبال و بحار و انهار و بحر نبل و فرات و
 جیحون و حیون آمده و بعضی قوی و بعضی ضعیف و بعضی نشاء و بعضی غیر ثابت است پس آنچه در مرقعات
 صحیح آمده در خود قبول است همچو اثبات هفت زمین و مانند آن و آنچه در غیر اوست لائق و قوت
 بنا بر عدم دلیل و هر چه بهتر بقول فلاسفه است یا ما خود از اسرار بکلمات غیر حریست بقبول بعضی
 از ان بیانات اصلی داشته باشند اما ما موثریم تصدیق و تکذیب آن و اقتضای بر آورد و عدم
 تقوه به او را که آن طریق مامون است و دیگر رنگ کردن موی سر و ریش بکجا و کتم و سارالوان
 جز سوادند و بکجا ما مور به است و سواد منی عنه است احادیث صحیح درین باب وارد شده و در آن
 تنظیم شمرست از شش آئینته بران و مخالفت اهل کتاب است و خضاب و دست و پای در رنگ
 زمان حرام است بر مردان و روایات وارد در اینجا شش همه واهی است و دیگر حلت زرد و حری
 از برای زنان است پس مردان را استعمال و تحلی نه سبب حرام باشد و سیم و العلوها
 کیف شتم آری گل و شرب در آورد سیم مردان را هم منی عنه است و لکن حرمت سار استعمالش
 محتاج دلیل باشد و دلیل نیست و قیاس بر خود نوش قیاس مع الفارق است و دیگر مردان را همه
 الوان جائز است جز مصفر و در فرق میان نخت و خام و حله نبوی سرخ محض بودن معطوط و بصفت
 صغیر نموده و زنان را رخصت است در همه رنگها چه سیاه چه جز آن و لباس چنان سالت قبض عا
 و از ابرود و در سر اوایل اذن داده و از اسبال نهی نموده و بر چو ثوب بطریق ناز و نعت و عید نموده
 خرقه حلال است و حری حرام و راجع در شتوب بغیر عدم استعمال است و دیگر حجاب و حجب و ازواج مطهرات

و در حق زنان است سبب است و غضب بر مرد از زن و زن از مرد و اینست از این
 غیر قبول نمی آید و برینست حلیه و کحل و خضاب و نحو آن است که اجنبی را دیدن آن روا نیست
 و چنین دیدن فراموش و سابق و غرض محقق و پس و صدر و از آن که ابدار اینها جایز نبود و دیگر نمیست
 از برای شهادت در بعضی و دفع و دیگر نوازل و ملا و آتش بطریق و تلیف و رواست و جوی از برای است منع آن
 معلوم نیست چه این تخم و قرابت و حکم و عاست و سنت صحیحی بر عباد وارد شده و مخدوم از دماغ و دم از نفع
 و دواست و موقوف بدان صاحب استجاب و وفادار علم و ذکر تجربه کرده اند از نفع این تخم را در
 دفع کاه شیطانی و دفع عواض از زمان و اندام و دیگر بدعت و لغت اختراع شده بر غیر شاکست
 و در شرح آنچه امر شرع بدان وارد گشته و دلالت و نه اشاره و نه قول و نه فعل و هر بدعت ضلالت است
 و هر ضلالت در نار و تفتیش بسوی حسد و کینه بلا دلیل است و ایجاب تفتیش ایجاب بدعت و اندام
 و دیگر کار که حله عدا بر رویی که وقت نماز بر رفته و روی نشسته ماند و بلا عذر بگذاردن آن چنان
 کافرست بر لسان نبوت و تاویل احادیث صحیح و وارد درین باب پسند اولوالباب نیست و حدیث
 آمده بین الرجل و بین الکفر الصلوة و راه الجماعة الا البخار و آیین و دلیل صحیح و نص صحیح
 بر آنکه ترک نماز از موجبات کفرست و دیگر وقت نماز فوت شده همانست که یادش آمده این آیت
 ز قضا اگر بنیایان یا بنوم نگزارده است و اقتضای مقام آنست که عاقل از قضا بود و لکن قضا را
 خدا بنده است حق ان یقضی بنوم خود شامل این صورت میتواند شد اگر چه دلیل خاص صحیح درین باب
 موجود نیست و دیگر بر وجوب ترتیب و قضا و فوائت دلیل صحیح نیامده و تخریص فعل و دلالت نمی کند
 بر آن که اگر بنوم صلی الحاکم و یقنی فی اصلی استدلال کنند و لکن این استدلال فاضل نیست از
 شوب اغراض و محاربه و قضا و آن و جماعت سبب می نماید و دیگر زنان را گذاردن نماز و سبب
 خصمت است و لکن خانماست ایشان بهترست از برای ایشان و منع ایشان از ساجد
 این قدر بسند است که خوشبو مالیده نمایند و در شب بیایند و فرق نمودن و در زن جوان و پیر
 بی دلیل است و در خصوص حق و ایشان و معلوم نیست که اگر آمده و اگر آمده که اینست که ام فیه یا فیه باشد

که دفع مضرت مقدم است جلب نفع و دیگر صدقه و زکوة حرام است بر بنی هاشم و اهل ایشان و از
 بعض ایشان بر بعض نیز نارواست و حدیث وارد در باره صدقه بعض ایشان بر بعض غمیس
 ثابت است و بنی هاشم عبارت اند از آل علی عقیل و جعفر و عباس و حارث و بنو بعض صدقه بطوع
 جائز است نه فرض و لکن احادیث و آله بر تحریم عام است و احتیاط در هر حال اولی است و دیگر
 وقف در راه خدا نخله اقرباتی است که نقض آن بعد از فعل روا نیست نه واقف را و نه غیر او و وض
 اموالیکه در مسجد یا مشهد نهاده اند و احدی بدان سودمند نیگردد و در مصالح مسلمین جائز است و
 ازین وادی است آنچه در کتب مکره یا سنی نبوی یا بر قبر شریف و سکه مسلم نهاده اند تا با وقفه شای
 دیگر چه رسد و دیگر در هیچ حدیثی مرفوع صحیح هیچ باعلت اوستغفار برای زیارت قبور نیامده و مجز
 حث بر زیارت افاده انشاء سفر نمی کند و اخبار وارده درین باب همگی سیف کذب یا موضوع است
 و سفر زیارت شامل جمله قبور است خواه قبر نبی باشد یا غیر او و در فعل است محبت نیست و نه قبول
 احدی جز شاع و دیگر تشدید مساجد غیر جائز است و بدان امر نیامده بلکه ابن عباس از زحرخت
 آن مجوز زحرخت اهل کتاب منع نموده و مراد تشدید رفع بنا و تطویل است و زحرخت بعضی نیست
 پس تشدیدش داخل بعثت بود و بعثت ضلالت است و دیگر ثواب قرب و صدقات همداه
 از احیاء با موت میرسد و لکن اقتصار بر صورت وارده احب است و ادنی بسنت ثابتة زیارت برا
 غیر ضروری است و صدقه از طرف ولد و غیره و ولد و نماز از ولد و صیام از و س و از غیر و ولد و عا
 ولد و از غیر او در احادیث وارد شده و دیگر زیارت قبور مردان را سنون است اما بدون شد
 و زمان را ممنوع و در زیارت دعاسے تا نور خواند و جائز است زیارت قبر قریب غیر مردک سلام
 بطریق صلوات استغفار از برای وی نارواست و لغتی که بر زواریات قبور آمده مراد این
 کثرات زیارت اندوزن اگر جرع و فزع و بنی تابی و کار غیر معروف نکند امید است که مانور نشود
 و اسد اعلم و دیگر ادله شریعه مختصر است در و چیزیکه کتاب غریز دیگر سنت صحیح و این هر دو دلالت
 دارند برین دعوس و دلیل بودن اجماع و قیاس بر لیل از قرآن و حدیث ثابت نمیشود و احق

این هر دو آن هر دوی یک باب شرع است و جمهور فقها اتفاق نموده اند بر ترجیح اوله و قبول عام
 ایشان که دلیل شرع چهارست مجروح است با دلالت ساطعه و مجاب است بکلیه که در اصول نفت
 مذکور است و دیگر صد و یکبار از انبیاء بعد از نبوت متفق است و قبل آن نزد جمهور غیر متفق
 و صد و رصفا در مختلف نیست اکثر بخوار رفته اند و شک نیست که نصی قاطع درین باب
 در شرع نفیاً و اثباتاً موجود نیست و لکن ظواهر اوله قاضی است بوقوع لایبستنی از تنبیه بران فی الحال
 یا قبل از وفات و دیگر اجماع اگر ثابت شود و واقع گردد و آئی لهم ذلک پس مقبره دران اجماع
 اهل آن فن است نه اجماع دیگران یعنی در مسائل فقه قول فقها و در اصول قول صوابیان
 و در احکام حدیث قول محدثان و در نحو قول نحاة و قس علیه ذلک و عدم عبرت باین فرق
 سبب جدل و خلاف جمعی از اهل علم گردیده و باین راه گذر از دریافت صواب از خطا و حق از باطل
 و سنت از بدعت و راجح از مرجوح محروم افتاده اند و قیاس را انواع است و معتبر از ان همان تنبیه
 جمعی است پس بس و قیاس حجت است در امور دنیوی و آسمان نوعی از بدعت باشد و دیگر
 قول فعل صحابه که آنرا اثرباحیث موقوف نامند در شرعیات حجت نیست خصوصاً نزد مصنف
 با دله قرآن و مقایست با حدیث رسول الانس و اجماع و هر که آنرا حجت گفته حتی تیره بران نیاید
 و معلوم است که احدی جز نبی معصوم و مطاع نیست آری این قول و فعل شاید مستابع شرع باشد
 می تواند شد و دیگر صد و راجح ثابت است بسند صحیح و منع از ان ناجائز و مذموم مالک و درین
 باب ارجح مذاهب است نظیر دلیل و این طریق نزدیکتر است بتقوی و طهارت و حافظ است
 از وقوع در حرامی و دیگر روایت نبی صلعم در منام نزد بعض حجت است و نزد بعض حجت نیست و
 شکیانی راجح است و کرمه اکمال دین و انعام نعمت و جز آن دلیل است بران و هر چند نام ضابط
 باشد اما بروی و بغیر و حجت بقول و فعل مرئی در نوم منتض نیست و چه غلام آتیم
 بهر آفتاب گویم نه ششم نه شب پرتم که حدیث خواب گویم نه ازینجا است که چنان بعضی از مردم
 مسرت آنحضرت صلعم را بحفال ببوله در خواب دیدند که ابرش آنرا استنکار آن نمودند که فرحت

بر عین معنی چه آن خواب اجل بطلط ساع یا عدم فقیه یا عکس الفقیه نموده و دیگر بجهت کسی که تفرغ و سب خود
در استحضال ظن بکلم شرعی نموده و لابد است که قائل باشد و او را ملکه اقتدار بر استخراج احکام از الفاظ حاصل بود
و این را چند شرط است یکی علم بخصوص کتاب و سنت در آنچه تعلق دارد با حکام نه معرفت جمیع
آن و تعیین عدد آیات و احادیث مجموع است انحصارش در پنج صد و زیاده و کم چیزی نیست
مقدار کفایت بحدست چنین در سنت تحدید بیا ضد حدیث قول عجیب است و صحیح همان
مقدار کفایت باشد دوم آنکه عارف بود بمسائل مختلف فیها تا برخلاف اجماع نزد کسی که قائل
بحجیت اوست فتویٰ نداده و سوم علم است بلسان عرب تا در تفسیر کتاب و فقه حدیث بی راهه
نرود و حفظ آن از نظر قلب شرط نیست مکن بر استخراجش از مؤلفات ائمه و مواضع آن کافی است
چهارم علم است باصول حدیث و فقه بقره را متسللیه احاجه و چند آنکه جامع در آن طویل است
کار آسانی گراییم آنکه عارف بود بناسخ و منسوخ این هر دو اصل احویل و آیین بغایت سهل است
چه حفظ پنج آیه در حدیث بلکه کمتر از آن چندان دشوار نیست اگر بر نوک زبان ندارد بار
در بطاعت می تواند ضبط کرد و توسیع دائره این باب که صنایع فقها و رای است چیزی نیست و
تصور درین مراتب خمس موجب نزول از تنبیه است و بیان انواع اجتهاد و قیاس را
جای دیگر است غیاب این مختصر و دیگر تقلید و اجتهاد از ختن تلامذه است در گرون غیر تحقیق
بدی از ناطقه و غنم و در اصطلاح قوم عمل نمودن است بقول کسی بغیر حجیت پس عمل بسنت
خارج است ازین تعریف زیرا که از ادوی قبول و روایت است نه قبول را سه و حمل لفظ اعطاء است
افتد او اسوده و اتباع و اعتقاد و تنسک و نحو آن بر تقلید دلیل سفاکت استدل است چه
بودن این الفاظ بمنتهی تقلید نه تحقیق لغوی است و نه تحقیق شریعی بلکه مجاز اصطلاحی
نیز نیست **س** سائر مراتب مشرقه و سمرات مغربیه شش تن است **س** شش تن دین مشرق
مغرب و دیگر اینها تقلید و مسائل شرعی غیریه نزد بعضی جائز و نزد بعضی دیگر مندوب و
نزد بعضی آخر واجب و نزد جمعی از ائمه دین مکروه یا حرام است و قول ثانی راجع است و کتاب

بران دلالت و جهت دارد و التزام مذکور به خاص بعیت است بلاشک و شبیه و ایجابش ایجاب
 بعیت و انکار این بقدری کرده اند از تقلید خود و تقلید دیگران هر که باشد و هر کجا که باشد
 و قضا غیر مجتهد در احکام دین ممنوع است بنص القضاة ثلاثة و جردان و مجتهدان در مذمت
 از عمری و در از منقرض گشته اند و در شافعی و حنابلیه بیا رکن گشته و انکه حدیث مثل اصحاب
 صحیح است و جزایشان بالغ بود و بعلی ایضا مطلق و همچنین جمیع کثیر و جمیع غفیر از خدم و ششم سنت
 مطهر و قطربین و نحو آن و هنوز اثرش از آن در بعض افراد باقی است و لا یجلی زمان عن
 قائم یحیی الله لعباده و قصر اجتماع و مطلق بر چاکر کس از افاضل است و تجرد است **هـ** هنوز
 آن ابر رحمت و در نشان است **هـ** بی و میخانه با نام و نشان است و دیگر جمعی گفته اند که اصل در
 است یا و اباحت است و نزد بعض منع و نزد بعض وقف و اول حق است و اول کتاب و سنت
 بران دلالت دارد و اگر آنکه مختصاتی به برابری منع و وقف را جوا بهای شایسته و بیایسته گفته اند
 که در اصل خود مذکور است و دیگر معنی تعادل اوله تساوی هر دو است در قوت و ضعف و قیاس
 مخالفت است در مفهوم هر دو و معنی ترجیح فضل یکی بر دیگری است و مقصود بدان ایشان حق
 و طرح باطل است و اختیار قوی و ترک ضعیف و تعارض در کتاب و سنت و ظاهر باشد نه اول
 نفس الامر و آن ظاهر را علمای حدیث در فروع نموده اند و توفیق و تطبیق بخشیده تعارضی نهفته
 که غیر فروع است در مؤلفات فقهاء است خصوصاً اهل آراء و توجه ترجیح قریب حد وجه است که
 در ارشاد الفحول و حصول المامول بدایه السائل مذکور است و دیگر قرآن شریف مشتمل است
 بر جرح و صوت بنص سنت و حدیث و باتفاق ائمه و مفسرین این سه محجوز اند و اولاً
 بر ثبوت آن پوشید بکلام غیر صحیح است بلکه اجمالیه آمده در نقلی مثلثت هیچ شی با و سجا
 در اوصاف و نفوذ ذات مقدس لا اله الا هو ایمان کامل آنست که هر بقول اشال این سائل
 فرو دارد و نحوض را و ران را و اندر که ما مانوسیتیم بغوص و نحوض در کشف حقائق صفات
 بلکه واجب بر ما سئو که سبیل سلف صحیح است که از هیچ لایغیبها در عافیت گذشته اند و دیگر

سخن در کردیت عرش بنا بر انکار استوار سخن بالای آن بهنجار حکما بی شین و رقتار فاسفه
یونانیین و شیوه تشکیل بدین معین است عزیزان ایمان سووی و گیرنی آرد اعتقاد و موافق ظاهر
کتاب و سنت کافی و منجی است و این قدر بحث و انماک و خوض در آیات ذات و صفات شیوه
غیر ضمیمه و افراخ ایشان است و معنی از حدیث بر تقدیر کردیت عرش نیز اثبات صفت
استوار و احاطه و فوقیت و علو و رفیع بکانت کرده اند و بعد از این سینه و اشباه و نظائر او را
منسوب بسوی جمل و ضلالت و سوء فهم و تقلید حکما پیشین نموده و قدیم الدست و دیگر قومی و ترک
او امر و نواسه و عدم اهتمام بعمل احتجاج بقدر کرده اند و گفته که امر مقصود شده سید و شکم سمیت
و شقی در شکم شقی و این اعتقاد بدتر از عقیده اهل کتاب است چه اوله دارد اند بر اتیان او امر
ترک نواسه و عمل بارکان دغل است و مفهوم ایمان بنص حدیث و قرآن و مومن بعض و کافر
بعض غیر مومن است بخدا و رسول اگر چه متفوه باشد بشهادت و ظاهر و دیگر انبیاء و رسل اسطه
میان معبود و عباد هر که بر ایشان ایمان آورده و کار نشان داده ایشان کرده و سب بندۀ مقرب
خدا و ناجی روز جزا است و هر که کفر بخلاف ایشان بسته وی ملعون و ضال و محبوب از قرب
زود بحال است انکار رسل و شریعت کاری سهل نیست و واسطه دانستن ایشان در دفع مضار
و جلب منافع همچو حصول رزق و شفاء و فیض و نحو آن شرک است این کار خدا است کار بندگان
مصطفی نیست بنده بنده است گو بر آسمان پر و خدا خداست گو بر آسمان و نیافر و آید
العبد عبد و ان ترقی و والرب رب و ان تنزل و و دیگر شفاعت مقید است باذن و توفیق
از کتاب و سنت هر دوست گریسچ یک نمیداند که وی در ان شفاعت می در آید یا خیر و اگر
در آید در باره وی پذیرا میشود یا نه امید واری با عمل صالح نشان و ان نشندی است و یاس
باجو و عمل علامت کفر و غاوس و رجا با جرأت بر ذنوب دور از دین داری تشرکان که بجا
اوشان و احسان کردند و می کنند اگر ایشان او واسطه و وسیلۀ خود در نیجات و قرب لقی نمیدانند
چیت پس نا با ایشان و عمل و عقیده در حکم ایشان است ما اشبه الیلة بالبالا رحة و دیگر

هر در و در و در مانست چون داوراد و ارسید و روم باذن خدا شفا دست بهم داد و قرآن شفا
 و رحمت است از برای اهل ایمان و دعا را در قضا و فتح عبادت است آرد و قلب و قالب را
 همین دو علاج است و دعا و مختلف شفا در حصول مدعا یعنی بر ضعف تاثیر فاعل یا عدم قبول
 منفعل یا کدام نافع قوی و عائق خارجی باشد و تفویض در دو افضل است و اعراض از دعا
 حرام در دو مرتبه آداب و شروط دعا تقصیری کنند و عدم اجابت را شکایت و حکایت میگویند
 حال آنکه این تصور خود از طرف ایشان است نه از جانب دعا و خدا نخستین شرط قبول دعا صدق
 و اکل حلال است و آن کجا حدیث میدید که الی السماء یقول یا رب یا کرم و مطعمه حرام
 و مشربیه حرام و ملبسه حرام و غدی یا کحرام فآئی یستجاب لذلک نص قاطع و برهان
 ساطع است درین باب و نیست دعا و دوا منی لفت توکل بر خدا و دیگر جمعی مدار کار خود بر رجا
 نهاده است و مخصوص رحمت و غفو و مغفرت بهر دو دست خود آورده است و بر سبب رحمت بغضب
 مست لایعقل گردیده و بعضی ملاک امر بر جبر یا ارجا یا قدر نهاده فهمیده اند که ایمان همین تصدیق سجد
 و عمل دران داخل نیست و ایمان ما و شما و جبریل علیه السلام همه یکسان است و بعضی را صلاح آباد
 اسلام مغفرت گردانیده و بعضی بر شفاعت انبیاء علیهم السلام فریب خورده و این همه بنا بر کثرت
 جبل بسیط و قلت علم و فهم است و آن تعالی چنانکه نکته نواز است همچنان نکته گیر هم هست ایمان میان
 خوف و رجا باید هیچ میزان بدون دو پایه کار نمیدهد و از پایه بستمه چه آید و از دست شکسته چه
 کشاید صفت جمال با جلال همنان است و عفا را با قهار هم و زان کسین آنست که عمل می کند و
 بترسد و گول آنکه نمیکند و امید دارد و حسن ظن دیگر است و غرور و افتخار در یک کتاب نیست
 کفیل مواضع خوف و رجا است و بر مزاو این هر دو هیچ امر مخفی نیست اللهم غفر او دیگر فتح در آرد
 حدیث بدعت فقی زریان می کند که داعی باشد بسوی آن و از لیس فلیس آری هر که شکرت را متروک
 از شرع و معلوم از دین بالضره دوست رو آتشش مردود باشد و نه اصل عدالت در مروت و
 رجال اسانید و مسانید همین ضبط و صدق است پس پس و قیود دیگر مجموع است و صحیح متفق اند

بقبول روایات مناسقات التاویل پس تشیع و تقسب و اعتزال و مانند آن قاج و در قبول روایت
 نیست اگر دعوت و کذب نسیان در میان نباشد و این ضابطه اعتراضات بسیار را که بر روایات انجبار است
 از هم می پاشد و دیگر سخن اقران و امثال که مخالف هم اند و در مذہب و عقیده و در خور قبول
 و حق یکدیگر نیست این تمذیب شوم باب عداوت و تعصب با بر یمنان کشوده و از محضر
 انصاف بشت اعتساف بیرون برو و الا من عصمه الله تعالی و تقول اهل علم و تائید ای حکم
 و توثیق این فتوی بسیار است و این جرح و تعدیل اقران بحق معاصران بنا بر وقت و دشمنی
 با هم ببد جلال و قتال بسیار و در مسائل و احکام بسیار گردیده و توقع یکدیگر و دیگر می جوید شرعی
 و بی دعوت ضرورت دینی بنا بر جسد و بغضا و کسب نام در مرمی سفار اول دلیل مست برتر
 اسلام و بر قبول دین و واضح سمیل است از برای خند بیان اعدا و اسلام و جبر و شدن بخان
 بر عیان ایمان عصمت الله سبحانه عن ذلک و دیگر حفاظ حدیث را چند طبقه است یک صحف
 دوم تابعین سوم تبع تابعین در هر طبقه ازین طبقات علم حدیث و افر بود و محمد ثانی سر بر آوردن
 بعد کذب و فسق فاشی شده و رخنه در کار و بار دین افتاد و چهارم طبقه اقران قاضی ابو یوسف
 حنفی است و درین وقت نیز عدد و حفاظ کثیر بود و اما و طبقات آخری و تفاوق علم حدیث
 روایی نهاده اند و آنکه شده اند و عقل بجای نقل شست و پیری نهفته رخ و دیو در که شمرده اند
 بسوخت عقل ز حیرت کلان چه بود العجبی است و اگر شمرده و تعلیل در تله آخرین و انجیل الله علی
 کل حال و دیگر طریق معرفت احکام و مسائل و دین تلاوت کتاب و تدرب حدیث استطاعت
 و مطالع کلام علماء این هر دو علم شریف و درست علم لغت است و اما کتب علم کلام و فقه را سه
 پس طبع حق است باطل و شجر خطاست بصواب طالب دین و علم را که در و کربس ساز و در و در گو
 تقلید شوم انداخت از برکات و انوار قرآن و حدیث محروم می دارد و محال است سعدی که
 راه صفا نتوان رفت جز در پی مصطفی هذا آخر ما فی هدایة السائل من البیان مع الزیاد
 والنقصان و دیگر صحیح است ایمان کسی که اقرار دارد بخواهر اسلام اگر چه با حث نیست از جمیع

و همین است حق بخت و جزو متعین بتوقف اسلام بر معرفت حقانیت و وقایع عالم کلام که جزو متعین است
 و معارضت علیه آنرا نمی تواند نصیب از باطل باطلات است شریعت سخیله همیشه با که شب او چون
 روز باشد ازین خرافات بر کران بوده و تلف صحاح از دریافت این زیادات و زیادهای
 شکم در غایت گذشته **۵** بزرگ و موعودش و صدق و صفای و لیکن میفرماید بر ضعیف است
 و دیگر توحیدی که کتاب سنت بالان وارد شده افق شرک است با انواع و اخص عبادت و توحید
 والو بیت است باقسامه از برای از همان جهت واره انبیاء علیهم السلام باطل توحید فلا سفته و جمیع
 و قدریه و اتحادیه پرداخت اند و نقل و نقل هر دو ال است بر اطلاق آن کل حا خطی ببالش
 فایده تعالی سوی ذلک توحیدی بهتر از توحید قرآن و خبری اکل ترا تجربه نیست سبب
 و جان در میان نیست لبس و راء عبدان قرینه و لا عطل بعد دعوی و دیگر از این بسبب تفرق
 در دین و باعث بر اختلاف اعظم مسلمین و موجب تباین در شرح مبیین همین و غول رای است
 و شریعت حق پس بس و رنه مردم پیش از ظهور این آرائی اجماع با هم متفق بودند و همان راعل
 بر بعضی کتاب و سنت و ادله قرآن و حدیث بود و توفیق که نمون را سه ظاهر شد مردم فرقی متفق
 و از باب تحریف گردیدند الا من عصمه الله تعالی و این داد و عنقال در اسلام از اهل کتاب خریف
 موسی علیه السلام توحید را تفسیر کردند و دانش شناسانها و این تفسیر مرفوع بود و کس از یهود پدید آمد
 از آن خود در شناساندن مختلفه و کم و بیش نمودند و سخنان از ان شریعت گرفت از اجماع یک تلموز نام دارد
 اختلاف در دین یهود و تفرق در شریعت موسوی از همین جا سه پیداست اهل مشنا بمنزله شیطان
 و ملت اسلام و تلموزیان بشنایه مقلدان افردین وین همین **۵** روح الزجاج و وقت السحر +
 فتنه اجماع فتنه کل الاصره + فکا فکا قح و لا حاء + و کما فکا حاء و لا قح + و دیگر بزرگ
 از مبتدع معتقد است که وی جنت است و مخالف او بر باطل و خود را تابع ناله آسمانی و رسول ربان
 می پندارد و لیکن فرقه ناجیه همانست که با شیعه بر کتاب و سنت و تقدیر سبب است پس لبس
 چه میزان اعتدال سنت و بخت و حق و باطل و صواب و خطا همین قرآن کریم و دوا و این پیشتر

سم ۱

۱۰۴

۱۰۵

لاشائک لها هر چه درین ترا و سوره آمده سوره است و هر چه نام سوره آمده نام سوره است این معیار از برای
 دریافت نیک و بد و صحیح و غلط جمل احکام ظاهر و باطن کافی و وافی و شافی است و ما آنرا علیها
 احکامی بران سناده **س** کیش بدعت شده تاشیده یاران نواب بدعت نیست بود چنانکه میگرد
 دل و دیگر محبت عز و جل از اعظم فرائض است بر عباد آیات و احادیث بسیار بران دلالت دارد
 و اثر این محبت ایشان کتاب است بر جمله کتب بعد از محبت پیغمبر صلوات الله علیه و آله و این نیز فرض است
 بر امت و اثر این محبت تقدیم اتباع است بر تقلیدات بگمان پیغمبر محبت عباد و صلوات است
 از اهل حدیث بحسب مراتب قریب و بعد هر یک از اتباع و استماع و اثر این محبت اخذ است بقول
 کسیکه سخن او موافق حکم خدا و رسول است و در هر حکم که برخلاف است از هر که باشد و هر کجا که باشد
س دعای اکل قول عند قول یعنی تفما آمن فی دینه که خاطر و دیگر دعای او تعالی نوی
 از انواع عبادت است بدلالة کتاب و سنت پس داعی غیر الله و طالب امری از ان امور که
 بدست قدرت ابد تعالی است عباد غیر الله است و نوشتن امیاء و رسل از برای همین اخلاص و توحید و
 افراد و سبانه عبادت بوده نه از برای کار دیگر و در سوره فاتحه سی دلیل است برین اخلاص
 افراد و مانند اندن آن در هر کجاست نماز خواندن اگر از رویا در پس امام فرض است تا منجب باشد از
 تخرید عبادت از برای او سبحانه و استعانت از وی و دیگر که در شرک و بدعت و اثبات توحید و رسالت
 نه خاص بدعت نجدیه است بلکه همواره اهل علم در هر زمان و مکان ارشاد عباد و بسوی اخلاص در
 دین و تفسیر آن از وقوع در انواع شرک نموده اند و قرآن از برای همین کار آمده و رسل بنا برین
 مقصد مبعوث گشته و هر کس که در فطرت اسلام پیدا شده پس تسمیه هر موجد متبع بالقاب مستحق
 نجدی و و باقی ابدال احوال است از تصفای عقل و نقل و دیگر تقابله اموات مردم را اگر برست
 و پیر است ساخته است و سبب انواع کفریات و ضلالت گشته و تفرقه عظیم در جماعت مسلمین
 انداخته اگر بگمانان قصر بر تمسک بحبل تنین کتاب و سنت مطهره بنابر رسالت مآب می گردند
 فتور و تصور صورت نیگرفت و لو شاء لهداکم اجمعین و لیکن المصداق من هداة الله

دیگر چنانکه توحید غیر مسلمانان چند گونه است و همه باطل چنان شرک شرکان نوعا و ارجا به
 شرک در ذات کنند و گاه به در صفات و گاه به در عبادات تعطیل اسما و صفات از ابداع
 انواع شرک است فرعون در همین عقیده گرفتار بود و جمیع آدمی در دست بدمن او زندان گرفتار
 واحدة و غالب بتکلمین اسلام بدولت ایشان جاوید تاویل سپردند و تفویض را که بهنجار سلع است
 بر کران گذاشتند و شد آنچه شد و این همه ضلالت بالای ضلالت و بدعت بر بدعت است و دیگر
 علم بسط و کسب و علم اوفاق و استخراج اسما ملائکه علوی و سفلیه از ان حادث است در این دلیل از
 کتاب نیست بلکه از افعال و اقوال سلف امت بران معلوم نیست بلکه مقلدون آنست که این نوع
 سحر را خود از یهود باشد که اوفاق را معلق به تیرات می کردند و از اولاد و اولاد نحاس و زر و سیم و
 و پوست آهوی نوشتنند و مسک و زعفران و خون مرغ و نحو آن را در این سحر می یافتند و استحال
 بخورات مینمودند و نقشهای نگاشتنند و این همه مخالفت بین دارد با خلاص عبادت و موافقت
 بطریق سحر به هفتاد هزار کس که بحساب بخت روز جهان اند که اگر قرار است ترقی میکنند و اگر نه نمیکند
 و دیگر درجه اعلی و ارفع عدم استرقا و ارتقا است و کسان این منزلت بحساب بخت و در این رعد
 ایشان به تقاد هزار است با هر جمیع الف به تقاد هزار دیگر باشند و مرتبه صفی جواز رقی است بابت
 و احادیث و آنچه در زبان عربی باشد و مفهوم گرد و نوشتن بر که ام فلفله و معنی شرک نبود و ماورائی
 همه در خود کالای بدریش خاوند است ما انانی الله خیر ما اناکم بل انکم بجهل بیتکم تفرحون
 و دیگر احادیث دارد به ثبوت عذوبی و در بعضی اشیا با وجود امر بفرار از بند و نحو آن تصریح است
 بعموم حدیث که احدوی و کاطیره و نحو آن ای احدوی که انانی عذبه که انشیام و در اصول
 شده که عام را بنا کنند بر خاص نزد جهل بتایخ و دیگر وجود جن و شیاطین ثابت است بخصوص کثیره
 طایفه از قرآن و حدیث و جاحدان جاحد اسلام است بلکه در انسان هم شیاطین اند و با وجود این ملا
 و هر یک و چیزی که در مردم نمودار اند انکار از وجود شیاطین یعنی چه و دیگر اختلاف در بین و تفرق بر
 مذاهب مذموم است بر لسان شارع به تقاد و دولت از همین جهانشه شده و نجات و رفقا و احاد

بهین جست نخست گردیده قرآن کریم معلومست بزم اختلاف و تفرق همچنین حدیث شریف و ابن حاشی
 بعد توان ترسیده و حدیث اختلاف اصقعی حجة لاصح است نزد اکابر مجتهدین و اگر شایست
 هم شود مفید اهل بدعت و تقلید نیست بکام محبت است برایشان و دیگر خلوص دال ندارد بر ناسمعی مؤام
 بلا انقطاع است در بعضی مکث طویل چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیة رح و شیخ اکبر ابن عربی نموده اند
 ظاهر قرآن و حدیث مخالفت تجویز ایشانست و دیگر بجهت از قزو و کفر و جب است در هر زمان
 مکان اگر باین بدعت آید بآنست که آنجا عبادت خدا و اتباع شرع باینکه علی رؤس الاشهاد کند و با وسع
 تعرض نمود یا ایها الذین آمنوا ان ارضی واسعة فایکای فاعبدون و درین باب چند حدیث
 آمده و مستضعف مغذ و درست همچنین قیاد و غیر واحد با من انشاء الله تعالی و دیگر قرآن بهیست نسبت
 بقرآن منسوخ میشود اولاش در اصول فقه مذکورست و در غیر موضع از کتاب نیست این معامله
 رو داده و دیگر در فضائیف امام غزالی رح لایا احیاء علوم الدین چهار ماده فاسدست فاسد فی
 واده و کلامیه واده و قرأت و فیه واده و احادیث متنوعه اگر کتاب را ازین چه کما پاک نمایند
 صحیفه نافعه باقی می ماند و با اصلاح اصل کثیر فساد قلیل فرغ مخفف است انشاء الله تعالی محمد اعدا سلام
 با اصلاح و تجربه این کتاب ازین مواد فاسد پرده است اند و بعد از احمد و دیگر احادیث وارد در زم
 سحر و قتل ساحر عام و مطلق واقع شده نه مقید و مختص بنوعی از انواع آن و نه موش آنست که کم
 جمله سحر بر علیه اختلاف الانواع یکیه است اما اهل علم و دان تفصیلا کرده اند پس احتمال و تعلم سحر
 هر دو حرامست مطلقا گو بعضی انواعش اخف باشد از بعضی در اثم است و دیگر قلم علم نجوم و کلام
 مصطلح حرامست بر اهل اسلام اگر چه برای معرفت اوقات معلومه و سائیه و روعات و دریافتات و صفات رب الارض
 و السموات چنانچه متراکبات آسمان و دنیاست و الا جمیع شیاطین و علامات طرق و هر چه غیر این فوائد ضیاع
 و منافع گویند و ثابت نمایند همه البطل باطلاست مست دلیل قاطع و برافق ساطع بران و الا لکن
 سحر بر ارج فلک چه دانی چیست بچون نمانی که در سراسر ای تو کیست و دیگر حدیث خلق
 آن حدیث صومر قد معانی بسیار دارد تا آنکه بخواه معنی رسانیده اند الصق اسباق و سیاق حدیث

معنی واحدست یعنی آفرینش و بطول قامت بقدر از شصت گز شده شل دیگر سبغ آدم
 که اول طفل میشوند باز شاب بازشخ و چمن را علامه شوکانی شرح ترجیح داده و حدیث دیگر گوید او
 و دیگر منی حدیث من مات و لیس فی عنقه بیعة مات مینة جاهلیة آنست که اگر کسی
 با وجود امام بی محبت ابدیه و مردن او بچو مرگ جاهلیت باشد چه ترک بیعت او و عی از بیعتی است و بیعتی
 امام حرام و مکیده و هم در آن مفارقت جامع الی سلام است و این یکی از موجبات جاهلیت باشد
 و اگر امام وقت موجود نیست امید است که مصلحت این خبر نبود و لکن نصب امام بر است و حسب است
 سمعاً و ترک آن ترک واجب و امامت ائمه در اقطار متباعدة صحیح و اطاعت اهل هر قطر از برای
 امام قطر خود ثابت و دخل یکی در قطر دیگر یعنی منعی نه و دیگر خواندن قنوت و جز آن از ادعیه
 برای رفع طاعون و و با جابو است زیرا که قنوت از برای نوازل آمده و با اعظم نوازل است و
 حقیقت طاعون در شرع و غیر جن و در جز و خطاب و دعوت نمی است نه فساد آب و هوا و دیگر خفیه را که
 در جمیع پیونده اند این را جا اگر با نینمی است که محل داخل در ایمان نیست مگر ثواب و عقاب بر آن ترتب
 میشود پس بعض سلف نیز برین عقیده گفته اند و اگر باین معنی است که هیچ معصیت او را ضرر نمیکند پس کفر
 صحیح و مذہب قدریست و دیگر جان و مال کافر غیر ستان و در دارالاسلام معصوم است بنا بر بقا
 بر امان اول و بودن در حکم اهل ذمه و در دار الحرب عصمت آن نیست و دیگر رای در شریعت
 تحریف است و در قضا کسیت و همین است معنی قول بعض اهل علم که تغیر و فتوی بحسب از منہ و امکان
 و احوال باشد و کیف که مصالح و دیگر است و شرائع و دیگر و هر یک را اوله و تفاسیل است که در جمیع باله و
 جز آن مذکور شده و دیگر احادیث درباره کفاره ذنوب و رفع درجات نزد ابتلا بحسن و صطبار
 بران بسیار آمده و هر فاده احرار ابتلا و بر صبری کند و خدا با صباران است و صابران را اجر عجیب است
 و هر آنکه اگر خاری میخند خالی از نفع اخروی نیست و اشد مردم در بلا و اصر خلق بر محض حضرت رسول
 فاصبر کما صبر اولو العزم من الرسل اللهم و تقنا و دیگر صفت بایستی و رخص با رجل و صمود و دو
 و تکرار و تقص و رفع و خض همراه ذکر خدا میسان و تواجد بر سماع صوت حسن و بر نشید جرم و دعوت ستمیه

و برات شفیق و از جالبات خط الهی است مسجد از برای این کازیت حیف است که بعضی ازین نوع
 در مسجد حرام بمسجد نبی علیه السلام می کنند و احدی تعرض نمی کند و دیگر شفاعت بسید الشفا صلعم
 روز قیامت از برای اهل کباثر است اسلام ثابت است با دل و صیحه تواتر و اذن و تحبیه و انکار
 انکار شرع دین باشد و لکن هیچ کسی نداند که وی با مخصوص برایمان میرود و در خورد شفاعت
 گرد و لایشفعون الا لمن اذن فی و ارضای و ارضای از هم است و اثر شفاعت خط عقوبت و زست
 و در حق گناهکاران و رفع منزلت است در حق نیکوکاران و شفاعت را موطن باشد و از برای
 جلب او اسباب است اعظم آنها اتباع کتاب و سنت و اجتناب از انواع شرک خفی و جانی و اقسام
 برع در دین و ماندن میان خوف و رجاست و حج انبیاء و قرآن و حج اسود و شهادت و علماء و صلح
 هم شفاعت یکدیگر کنند و همان اذن و حال اذن معلوم نیست ع تا یار که خواهد و پیش یکدیگر
 و دیگر خلق افعال حسن و قبح و خیر و شر همه با اذن الهی است اختیار عباد در اذن و خلی نیست و
 عقل کلیل است و دریافت آن و صفات خدا بر ظاهر خودست و تاویل آن صرف میجو و انکار
 صفات تعطیل متصل عابد هم است و مؤول عابد هم و شبه صاحب تجسیم است و متفرق بظاهر حساب
 قلب سلیم و هذا الحق لیس به خفاء و قد عنی من بنیات الطریق و دیگر در صبر و حلم
 باعتبار لغت عموم و خصوص من وجه است و باعتبار تعریف مصطلح عموم و خصوص مطلق و این هر دو
 خلقت معد و دست در خصال خیر و شتمل فاضله و بران ترتب اجر غیر ممنون و محبوبیت خداست
 و صبر در جزا و اجر و ثواب اعظم است از حلم و یکرادله استیجار و در استیجاب مطلق است نه مقید بفرج
 اعلی و اسفل پس شامل هر دو باشد و دلیل بر تخصیصش با سفل معلوم نیست گویند در تفریط و آب
 و فرج اعلی کافی باش و دیگر میان حدیث نبی شفاعت از سیت بابا باب عصب و حدیث انما احرم
 من المینة الکلیات قاض نیست چنانی عام است و اول خاص و احاق غیر مینة بمینة چیزی نیست
 و نه دلیل بر نجاست مینة جز خوک موجود پس اکل و بیع مینة حرام است بدون فرق میان جمیع اجزا
 مگر آب و عصب که مخصوص است ازین عام و دیگر خوب و غلات که نزد دوس دران بول و روش

می افتد بحسب نسبت چه اصل در هر شئی طهارت است در تصحای این اصل واجب آنکه تا قبل نیاید
و نقل کند و منها اکثرت کاران زین و خرمن را تا اسکان از بول و روغن نگارانی می کنند پس
دوس و ذاب غیر با کون اللحم محکوم بالطهاره است و قول بخلات آن و موس و دیگر لحم دوم است
خائل و پاک است و همچنین خون آدمی و ذلیل بر وجه مدعی تحریم و نجاست او است و لا دلیل
و ما اقیام بمقام منع کافی است و در مسفوح حرام است بنص قرآن نه نجس و دیگر کذب و نمیه و دیگر
ناقص و ضعیف است و اخباری که در باره نقض آمده همه بی اقطار از لیاقت اجتماع است و دیگر
واجب در وضو غسل قدین است نه مسح و وجوب این غسل بعد از حیض و غسل در مسالت مسلم
شده و قد جاء به من جاءنا بالقران و اثبات غسل کتاب و انکار شربت مسح از ان بنی
تقصبات و حمایت مذاهب است بلکه آنچه ثابت است هر دو قرات نصب و حرمت و السلام
و دیگر مطلق مرض بنا بر حج گو ضرر کند و قدرت بر وضو بالاتر از هر زیادت مرض مفید تیم نیست
آری اگر گزند میرساند گو آب موجود است تیم در مرض جائز باشد و دیگر دائمی حدث نماز در عجت
گزار و گو حدث می کرده باشد و پیش از حدث در خانه گزاردن بی دلیل است بلکه حدث دائم در حکم
طهارت کامل است نه طهارت ناقص و دیگر ترک اکل و شرب اشیا در حال بر صاحب حدث بنا
زیادت حدث لازم نیست مگر آنکه خوف جان و ضرر یا بدان باشد چه از اکل مضرات نمی آید و خوردن
زیادت علت بدون افضا و بسوی ضرر بین و خوف بپاک محرم حلال نمیتواند شد و همچنین انصی بر حق
اکل تراب موجود نیست و منع از ان بنا بر ضرر است بحسب تجربه اطباء و دیگر جائز است اما است
صاحب علت و ذو حدث از برای کامل الطهاره چه جماعت همین حدت مؤکد است نه فرت است
نه شرط صحت نماز پس سلس البول همان بکند که مردی علت می کند و دیگر صاحب حدث ستر که نماز
در جماعت گزارده نمازش مجزئ است و حکم با عاده او ابتداء محض و شک فاسد و قطع کاست
لم یأت به الله و لا رسول و لا صلوة و دیگر جنب و حائض قرآن بخوانند و بر منع مس صحف از برای
غیر طاهر دلیل بین نیست گوا احتیاط استحسن باش هر چه را دلیل ساخته اند همچون بست و دیگر سحر

مسافر خانه گرفتن و سکن ساختن با کشف عورت است و کثرت حیوانات و مثل دیگر مصیبت و تلوث سجده
 با دران و آلودگی این مردم منوع است و ابقا در این قسم مردم نخواهد مسافر باشند یا مقیم در آن ناجائز
 بلکه تنزیه مسجد علی العموم در کمتر از این امور کرده اما این در و بسا بعد فاضله چه رسد و دیگر مسئله را
 طهارت جامه و اجنب است نه شرط صحت نماز تا چنین چهارت مکان را و ادله دارد درین باب
 همین افاده و جوب می فرماید نه چیز بشرطیت اما فقهاء درین باب ساعت کردند و آنچه نمی بایست
 گفت بدان بجزم نموده و دیگر هر که نماز در جامه یا در جای غصب کرده نمازش صحیح است اگر چه
 آنم غصب بر وی باقیست چه دلیل بر نفی محققش در شرع نیامده و لا سبیل الی عملا دلیل علیه
 و دیگر نماز در مقبره یا بسوی قبور منوع است بدلائل احادیث صحیحیه بدون فرق میان قبر نبوش و غیر
 آن و میان آنکه در آنجا فرشته گسترده اند یا نه و آن قبر در مسجد است یا در خانه و علیه اسم مسجد بر آن
 رافع اسم مقبره از وی نیست چه اساس را تأثیری در تحویل احکام اسلام نباشد مثلاً بار اگر وثیقه
 یا صنعت نامند و باوه را اگر کرم و لطف خوانند هرگز حلال نمیشود و زنا یا محارم زنهار مرعوب تقوط
 حد نگردد و دیگر رفع یدین نزد تکبیر احرام ثابت است بقول فعل شارع علیه السلام بلا اختلاف و در
 مواضع دیگر اختلاف کرده اند و حق ثبوت اوست بچهار صند و اثر نیست دلیل بر منع یا نسخ
 یا ضعف آن درست مخالف و دیگر چهار صند و اخفا بسیار در نماز هر دو ثابت است بعضی دل را ترجیح داده اند
 و بعضی ثانی را و راجح آنست که احیاناً چنین کند و احیاناً چنان و جمود بر صورت واحد موجب
 اجمال دلیل دیگر است بلا دلیل و دیگر موقوف در پیل نام نیز سوره فاتحه قرآن دیگر خواند قرآن و حدیث
 دلیل است بر آن فاستمعوا له و اذعوا و اذعوا فاستمعوا و لا تفعلوا الا بقا فحة الكتاب و تخفیف
 و تطویل در قرائت نماز بحسب آثار از فعل نبوی است صلوات الله علیه فی اصلی و دیگر ترتیب سور
 واقعه و در صحف بحسب تقدم و تاخیر در ترتول نیست که قرائت سوره متاخر در رکعت اول و مقدم در
 رکعت آخر جائز نباشد بلکه ثبوت این تم قرائت بحدیث صحیح فعل آن در عهد نبوت بلیل صحیح بوده و
 مخالف درین سلسله از مره اهل علم و شعور نیست و دیگر هر که نماز فریضه در خانه گزارد باز در مسجد آمده

شریک نماز شد با امام این نماز او با امام نافذست بکمال شایع علیه السلام فانها لکما لافله اگر چه
 احتمال مرجوح دارد که ضمیر راجع بسوی نماز خانگی بود و دیگر حدیث من کان له امام فقراة الامام
 لافراة ضعیفست بنا بر تفرّد امام ابوحنیفه رحم حسن بن ثناء با سناد آن و اقطنی گفته و هم ضعیفان
 یعنی فی الحدیث و بر فرض ثبوت هم محارص حدیث قرائت فاتح خلف الامام نیست که این عامست
 آن خاص و بنا بر عام برخاص ضابطه مقبول و معمول بهاست و دیگر بخاندن قبح و استعاذه در پس امام
 نزد قرائت اولایاس بست و نبی موتمین از قرائت خلف امام متناول آن نیست چه مراد بدان قرائت
 قرآن است پس بس و رفع یدین در سجود ثابت نشده و دیگر بخود سجود بدون نماز یک عبادت مستقلة
 و بران اجر کثیر مرتب و نصوص این دعوی در کتب سنت معروفست و محل بعض آن به سجود کائنات
 یا بر نفس نماز مجازست و لابدست دران از علاقه و قرینه و دلیل و از سجده بی نماز یک سجده تبارک
 دیگر سجده شکرست شکر است بیشتر سجود مقربست بسوی معبود و بیشترست در تنجابت و عاز و خدا
 امام شوکانی در آخر عمر مسجد با سه بسیار طول می کرد **د** و لوان نفس مذبحها ملک که بعضی
 عصی هائی سجده لقلیل و دیگر صلوٰه بر آن حضرت صلوات در نماز نزد فقهار و واجبست و در غیر نماز
 غیر واجب و لکن دلالت اوله بر وجوب واضح نیست و اوله و وجوب صلوٰه بر سامع ذکر شریف جنابست
 صلوات شفیع بشرعیت اوست در هر حالت از نماز و جز آن و چون صلوٰه منجمله از کارست حدیث
 ان فی الصلوٰه شغلا معارض و نباشد و دلیل مخصوص مصلی از عموماً نیامده و دیگر صلوٰه ماثوره که
 اهل علم بران اتفاق کرده اند جهانست که در احادیث تعلیم طلقاً و مقیداً بنماز بطریق صحیح ثابت
 گشته و هر چه از ان اصحست احقست بایشان بر غیر خود و صیغه درود که در نماز می خوانند اصح
 صبیحست و دیگر جمع میان دو نماز بغیر عندر جائز نیست بلکه حرامست نزد جمهور و هو الحق و اوله بنماز
 آن همه مجحومست و دلیل روشن بران موجود نیست آری در سفر جمع تقدیم و تاخیر و اتیان بسین و آب
 و عدم اتیان بدان جز در ترد و در رکعت صبیح ثابت شده و دیگر بر رفع الیدین در دعا بعد از کتوب چنانکه
 ائمّه مساجد می کنند با مخصوص آورده نشده لکن عموماً اوله بی شبهه قاضیست بجز از آن چه بر رفع سبکبار

آداب دعاست تا آنکه جناب رسالت صلعم اگر تمام رفع نمی فرمود بهین یک انگشت انشاست میکرد
 و دعای نمود و دعا بعد از مکتوبات هم وارد شده پس آنجا که وجود دعاست منع رفع یدین را دلیل
 نیست جز عدم نقل و عدم نقل نقل عدم نیست و نزد فقدان منقصات عمل بر غیر مایه تعینست
 نزد اهل اصول و دیگر حدیث ذوالیومین در باره کلام و نماز و سجده صحیح معمول است و دلیل
 بر آنکه کلام ساهی و جابل بلکه عامه مثل نماز نیست اگر آن کلام از جنس اصلاح نماز است و رند و کلام
 عامه بسوی خدا فرشته اند و دیگر سجده سهو در نماز بر هر زیادت و نقصان بود و روی ترغیم شیخ
 ابی حمزه باشد پس هر چه از افعال و اقوال در نماز ثابت شده خواهد و حسب باشد یا مسنون یا نه
 اهم نقصان بر ترک آن صادق است و هر چه بران بیفزاید بران اسم زیادت راست است پس
 سیه سهو باشد و دیگر امامت فاسق در نماز جائز است اگر چه در پس غیر فاسق افضل باشد و غیرت
 و فسق تا صاحب خود را بر سجده کفر رسانیده است از گزاردن نماز و پس او و خود و دیگر و یا نعمتی
 و اگر موجب بطلان بودی لابد شایع بران تنبیه میفرمود و از لیسین فلیس و دیگر حدیث صحیح است
 رکعت من الصلوة مع الامام فقد ادرک الصلوة دلیل است بر آنکه هر که رکعتی از نماز دریافت
 کرد در آن ام القرآن خوانده است وی در رکعت نشاء چه تمام رکعت همان است که با فاتحه باشد
 مسئله نزد فقهاء از مضائق امام و مخالف اقامت و هر طریقی از سلف و خلف شتافتگی کن
 حق از بیکر است و آن همین عدم اعتداد است بر کوع با امام نزد فوت فاتحه شواکافی روح اول قائل
 بود بقول فقهاء بعد از اهل شیعہ بجانب قول بعدم اعتداد و هفت رساله درین باب رقم زد و دیگر تفریق
 جماعت در سجد واحد درست نیست و اگر این انفراد جمیع و حال قیام جماعت کبری است خود شد
 منکر و عظمی مع باشد و هر چهار مصل در سجد عوام بدعت شنیع است شاه عبدالعزیز دهلوی هم بران
 تفسیر خود گفته فرموده خدا رحمت کند بر کسی که این تفرقه را تالیف بخشد و این خرق را التیام دهد
 و دیگر صلوٰه تحمیت نزد آمدن سجد پیش از نشستن واجب است با دل و صحیح گوهر و سجده در حالت
 خطبه امام باش و توفیق از سه اوقات که است نماز نزد خوان سجد بنا بر توفیق میان این احادیث

مساک مستحسن است تا عمل برود و دلیل است بهم و با جهال که امام حجت صورت نه بشود و دیگر از به نش
 نمازهای پنجگانه فرض عین است جز خطبه که روز جمعه خوان است نه شرط است نماز و این همه قیود و شروط
 که فقها از برای این نماز آفریده اند و از شکهای کلان خود بازایده بهمانطور و قول بهجوت
 هرگز دلیلی صحیح از اول کتاب و سنت بران ولایت ندارد بلکه راجع از ان از شریعت حقه اسلام
 است شام نمیتوان کرد و بهر کس هم منعقد میشود و چه دیگر نمازها و شود و در خطبه جمعه سنت است جواب
 و ادوات بر فعل نماند و وجوبش نمی کند غایت آنکه سنت نمیکند باشد و دیگر تحدید سافت از برای
 سفر در شرع نیامده هر چه در وقت و عرف مصداق سفر است در آن قدر سافت و سیرت نماز بقصر
 می باید گزارد کم باشد یا زیاده و این تصریح است نه خصصت و ظاهر اول عدم فرق است میان
 سفر طاعت و سفر عسکیت و دیگر در حدیث آمده است و سفر که در آن قصر نماز است اقوال
 و سن بعد هم مختلف آمده راجع آنست که اگر نیت اقامت چهار روز کند نماز را تمام بگذارد و یا ترود
 تا باشد شب قصر نماید و دیگر سافر تا تواند تمام بقیه کند زیرا که خیالی از دو خطر نیست یکی خلاف با
 اول و وجوب قصر بدون دلیل دال بر آن دیگر مخالفت امام که منع است و اگر باز بر درین شکی
 افتد باید که در دو رکعت اخیر مقتدی شود نه در دو رکعت نخستین و دیگر جمع میان دو نماز و در
 مزدلفه با دلالتی ثابت شده و همچنین جمع تاخیر در سفر با حدیث صحیحین و غیره ثابت است و حج تقدیم
 با دو سه در اعداد صحیحین ثبوت پیوسته و کذا که جمع از برای مسطر و در جمع بغیر مسطر و در آن
 راجح است و حق عدم جواز است و بجز حدیث عدم نماز بر جنازه مدیون منسوخ است لفعلاً نماز
 بروی نزد فتوح را حضرت صلوات و دیگر تشییع جنازه تهلیل بر سبیل منادیه و در سن نبوت و در هر
 قرن غیر ملکه و عصبها بعد این قرون و ایام سلف صالح بر حسب رسوم و اوضاع بلاد معلوم نیست مگر
 علامه شوکانی رح در فتح ربانی گفته که در آن حری نیست بنا بر آنکه ذکر مندوب است در هر حال بدین
 فرق میان شخص و شخص و وزن و وزن و مکان و مکان و حجر در رفع صوت بران موجب است
 نیست اگر چه خلالت اولی است البته و لکن اولی نزد فقیر قصر است بر مورد و دیگر اختلاف کرده اند

ذکر کبر و استیلا بهین اخفای باید و هر طرف جمعی رفت و خنثی گفته و حق آنست که هر جا که در شرح
 ذکر کبر آمده آنجا هر کند و هر جا که بسرا سره آنجا اسرار نماید و بدلتک میحصل التوفیق بین الادالته
 و الخراج من المضائق المصله و مساجد اول است بزرگ از مواضع دیگر بلکه بنای مساجد و طریقی
 همین اغراض است و من اظلم عن صنع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و سعی فی غریبها و دیگر در
 کتب حدیث در مساجد علی رؤس الاشهاد با وجود آسمانش بر احادیث صفات جلاله است و اینها
 و هم که عاقل متعین آن احادیث صفات مذکوره را بنا بر امار بر ظاهر حمل بر تشبیحات خواهند نمود
 دلیل بر منع ازین ذکر و علم و درسی نمی تواند شد بلکه ثبوت آن باطل نیست و ما ذا بعد الحق
 الا الضلال و دیگر احتمال ببوله رسالت معلوم نیست و حکم بعثت سلام و آسمانش از بعض
 اهل علم که بلا فیه تالیخ واده باشد و خالی از سنکرات بود و بدعت و غیرت سلف ازین جنس بیخ و ریخت
 گذشته اند و ابتلا خلف بدان موجب نزول محن و شکن بر اسلام گردیده صفات ثابتة جناب نبوت
 و تذکرات حالات حضرت رسالت معلوم که در کتب معتبره حدیث و آیات کتاب مضبوط و وار دست
 از برای درس و تدریس و تعلیم تبلیغ است حاضر و آتی یکدیگر اد که شان رفیعش محتاج بمثل این است
 مستحده و التقادرات منتهیه باشد هر که را اشتغال بتفصیل و تسلیم است وی هزار درجه بر تفضل باین
 بعثت شرف دارد تا پنج صد سال از هجرت احدی از سلف و خلف صحاب این بزم نامی شناخت
 سپهر خلقت تا خلف بزم برخاستند و اثبات این بزم باقتضای او و تحقیر و تقدیر و تضلیل و
 تبیین یکدیگر را خطرات شیطان مقتدر است و او را نمی آید احوالی را دور و دور و دور و دور و دور و دور
 و دیگر اعتقاد نافع و ضرر بده و الیاس آن و افر و حق و چراغ بر آن و طرات و اول و اول و اول و اول
 بسوی آن همه شرک و معصیت کبری است و بر بعضی ازین چیزها است آمده و در کفر و تقدر سود
 زبان درین احبار و اسوات خود شک نیست اما ذی الله منه ره تا چنانکه از چوب و گران
 سنگ تراشیده و بگذارد آنیکه بعد رنگ تراشیده و دیگر رنگ آنست که نام خدا بر زبان ران
 و خون جانور روان سازند پس بوی هر مسلم بوی هر مذنب که است و در هر یک که است که بوی هر مذنب که است

بروی برده شد حلال است گوید وقوع تسبیح از مسلم و عدم وقوع آن نزد فح التباس و
 عاشر آن نزد این التباس امر با عاده تسبیح و اکل ذبیحه فرموده پس تسبیح فرض است بر
 ذابح نزد فح و عاوده آن نزد اکل بر متردد و اقل تسبیح گفتن بسم الله است و بر تحریم ذبیحه
 کافر که انما ردیم و ذکر اسم الله کرده دلیل نیست آری اگر این فح و کس از برای غیر الله است
 بفسهده حرام باشد اگر چه از مسلم چنانچه و همچنین اشتراط استقبال در ذبح بے دلیل است
دیگر حلت زکوة بر فقیر است و غنی را در آن حظ نیست غنی آنست که نزد او چهل
 یا پنجاه درهم یا شن آن باشد و نزد بعض آنکه کاسب است گو یک درهم ندارد و
 نزد بعض آنکه وجده غذا و عشا است و رایج قول ثانی است پس صدقه گرفتن بر مالک
 پنجاه درهم یا قیمت آن حرام است و اگر یک درهم از پنجاه درهم بکاهد اخذ صدقه روا باشد خواه از
 بیت المال یا بیت اید یا از کدام برادر مسلمان و دیگر اموال مخصوصه باقی است بر مالک اهل او تا بناسا
 دفع کنند اگر معلوم اند و هر یک حق خود شناخته است تا ندوزند و خط بقدر مالک صحیح خود بگیرد و اگر اکثرین
 نیست و تقریر معلوم است بنوی آن تقریر یا عالم آنجا بدید تا در مصالح مسلمین از دنیا و دین صرف
 نماید و اگر جمل کلی است مال خداست در بیت المال نهند و امام مسلمین یا هر که بجای اوست آنرا
 محتاج ایشان صرف سازد اگر محتاج نباشند در مصالح غریبند نماید و اگر در آن اموال مال زکوة
 آزاد در صرف زکوة خرج کند و دیگر تحریم زکوة بر آل محمد صلوات الله علیهم از قطعیات شریعت است و مخالف این
 حکم آنچه صحاح متشکک باشد نیاموده و تعلیل بعد حصول خمس علیل و بی دلیل است و عاصی و فاسق
 بودن غنی تحول مصرف زکوة از وی نیست بهر حال بدید و بدست نهند و هر که زکوة بروی حرام است او را
 احتمال آن بنا بر عقوبت عصیان مزی که رفائیت غرضند صرف زکوة مزی که از اهل محاصی به صامت
 شرعیست واجب است و اخذ آن ظلم است نهی است و دیگر با شمی بهاشمی زکوة ندهد و هر که تجویزش
 کرده متشکک در خروج و احتیاج نیاموده و مجرد اقوال علماء در اثبات جوازش نزد متعبد بلیل و تارک
 قال قیل بجوی نمی از زکوة و احادیث و آورده بر عدم حلت زکوة بر آل محمد صلوات الله علیهم شامل ما نحن فیه است

و دیگر در خضرات زکوة نیست و ادله عامه کتاب و سنت مخصوص است با دل و او را درین باب و
 نمیشود بدان هر چه از تنفسش موقوفست بر اخراج وی از زیر زمین و تکلیف مزکی در وجوب
 زکوة شرطست پس بر مال طفل یتیم یا نذر یا غیر آن زکوة نیست تا آنکه جوان شود و نیست زکوة
 بر جاهل هر چه هر که باشد و نه بر اموال شتغل یا تجارت و حق اخذ زکوة است از عین و اخراج قیمت عین
 بگذرد و انباشد و سکه زکوة در محل مختلف نمیشود هر جانب جمعی خریده و ادله وجوب عین
 گواهی میابد اولی بازش چسپه در آن مخلصست از شتبهات و دیگر تخلی جو انان و کودکان بسیم
 جائزست و بزرع حرام صبی غیر مکلفست و شتاب غنا طیب بحدیث العباد و کیف شتتم و برنت
 استعمال نزد ویم در غیر اکل و شرب دلیل نیامده و نص خاص دلیل حکم عام نمی تواند شد و دیگر
 و استعمال زر حرامست بر مردان کم باشد یا زیاده و منع ایشان از حلیه و استعمال فضه
 محتاج دلیلست و دلیل نیست بلکه دلیل قائمست بر خلاف آن و دیگر تدای با شت یا نخس
 و محرم حرامست با دلیلی صحیح و این اوله عامست خاص بحالاتی از حالات نیست و سکه که ساختن با د
 حرامست و اگر خودش خل شود بی علاج حلال باشد و حرم حرام قطعیست با نخبه و دست و دست
 ند و این تدای بسکرات خواهد بعین بود یا تمیل بخل و کم بود یا بیش و تنها باشد یا بمقت بگیر
 و سکه او بعد از خلط قوی بود یا ضعیف حرامست هیچ وجه جائز نیست و او در آن سکه اگر که اسم
 حرام بر روی مخلوطست که بعد از استعمال از عین و اثر او هیچ نموده است استعمالش جائز باشد و مجوز
 از بلاد کفر مانع استعمالش نبود و اگر آئینش او بر رویست که اسم و صفت او باقیست تدای بدان
 جائزست و اگر تفصیل در غیر مسکراتست و با سکرات خود حرام باشد علی الاطلاق و دیگر صوم
 و انظار رمضان بر رویت هلال باشد یا شهادت عدل واحد یا کمال عدت شعبان و صوم یوم
 عصیان ابو القاسمست مسلم اگر آنکه در روز روزه یک سقید و دیگر در معنی حدیث الصوم لی و انا
 اجزئی به پنجاه قولست اقوامی آنها شش قول باشد یک که هر چند ده چند تا هفت صد چند
 مگر صوم که ازین همه بیشترست و دوم آنکه خدا را و همه اعمال او بگیرند مگر صوم سوم آنکه صوم عبادت خاصست

غیر خدا بدان تشبیه نشده چهارم آنکه حرم صبرست و صاحبان را اجوبه میباید و هفتم آنکه غیر از این
 عبادت اصلا اطلاع دست بهم نمید بر ششم آنکه در وی ریاضت و دیگر احادیث وارده و هفتم
 حجب بر تن عقبت است اللهم لکم از شوهر حرم است و آمده که هم اشهر الحکم و لکن این خبر
 نیز ضعیف است و دیگر شک نیست که اجواطعت با مشقت بزرگتر از اجواطعتی است که در آن تکلیف
 نیست یا کمتر است خصوص کتاب سنت و قول جابیه است تعاضد این معامی کند و دیگر حج قریب
 از نیست قریب و احادیث آمده لکن بعد از تأدیه حج خود و آماج از طرف جنبی پس بلا دلیل است
 و هر چه بران از مسأله اجرت و جز آن متفرع نموده اند مجز و قال قیل است و دیگر زن منقود را مدت
 ذکر کرده اند که بر هیچ یکی از آنها اثراتی از علم نیست و آنها من حیث بقول احدی از است گویا
 باشد معلوم و فرقت نزد اعوان نفقه و مانند آن ثابت و در خصوص منیع بقدر و عدم نفقه اول آمده
 و نزد فریق دیگر عود ایسوی زوج اول می تواند شد بنا بر بطان نکاح بفسخ و منقود و دیگر زن را
 می رسد که اگر شوی کامین او نمیدد از وی متنش گردد و بادی بها شر نشود چه این مهر من بضع اوست
 و احتمال فرحتش به همین صداق بوده احق ما یلزم الوفاء به صا استملیه الفرج و حاکم را نیز
 که کامین زن از مال شوهر گرفته بلب پا دخوات قبول کند یا انکار نماید چه این دین اهل دیون است و
 همچنین اگر شوی نفیر است زن می تواند که از وی متنش شود تا آنکه کتاب نموده مهرش بدست او آید
 و عرف مردم در مظل مری دلیل است اعوان مخالفه منافع شرع بر احدی حجت نیست و دیگر دلال
 یا فسخ بودن خلع اختلاف است بهر طرف گروید ما شایسته کرده آنکه علامه شوکانی مع نیز بهر دو سو
 شتافت و گاهی فسخ را و گاهی طلاق را ترجیح داده و این ادل دلیل است بر حجت علم عبود و
 رضی العتبه و لکن فسخ بودن آن طلاق فی الکمال و محال دارد و اگر نوی بخان نزد بعضی شایسته
 و نزد بعضی از کجایی و ثانی اظهر است و چه مجبسه از برای ارشاد و در اینجا موجود نیست و دیگر در نفقه
 نفقه واجب زن بر شوهر آن اختلاف کرده اند و بهر دو کم و بیش آن را میباید و حق آنست که تعدیک
 درین باب نیامده و آنچه مرده است بهین کفایت است بقدر حروف و عرف هر دو بارجا است پس بقیه

مقدرت خود و کفایت وی از اوقات عام مواساتش کند و تصرف در او فواید و توابل و ثل آن همچو
 برگ تنبول و طیب و شانه و کحل و مانند آن مراعات نماید و این مختلف است باختلاف اشخاص و عادات
 و احوال و ازیان و اکمنه و عسر و یسر و وجع و عرق و کد و جب و زرق از برای ستغن النفعه بماند رست که گاهی
 باشد او را معروت و تاگزیرست حصول مال از غیر راشارات بدلیل و لا ینفعی قال السفهاء اموالکم و در
 زنان هر شومندان کمتر اند و گولان بسیار و خود مختل راشارات ایشان نیز عین قول رجال باشد تا بسنها
 اینان چه رسد و دیگر حدیث کیف و قد قیل دلیل است بر عدم جواز نکاح با زنی که مشهور بر ضعیف
 اوست و شهادت یک زن کافی است تا شهرت چه رسد مردم درین باب غفلت و مسامحت را
 کار بستند و بنا بر عدم مبالغت بدان در محرمات شرعی افتاده و دیگر زنان در عمد نبوت تبریعات
 و متقنعات و متلفعات بیرون خانهای برآمدند و بساجد نمازی کردند و مرا و بعد هم ابد ازینست که در
 قرآن شریف واقع شده مواضع زینت است و دلیل بر تعیین جائز و ناجائز از ان قائم نیست و آنست
 حجاب خاص در باره از واج مطهرات آمده نه در حق زنان است و قصه فضل خشمیه در حجه الوداع در
 آخر عهد رسالت واقع شده نه قبل از نزول حجاب و نظر با جنبه بدون شهوت حرام نیست نزد
 بعض صحابه و مواضع زینت نزد ایشان روی زن و هر دو کفن دست و دست و در دلیل بر
 عدم جواز نظر بعض دیگر و آورنده آری امر بغض بصر از یکدیگر آمده است و نظر بسوی مخطوبه ثابت
 شده و بر نظر طیب و حاکم و شاهد دلالتی در ادله نیست بهتر آنست که زنان را حکم کند تا مواضع حیات
 را از وی ببینند و دیگر امر بوضع حجاب که در بستان یا زرع و نحو آن برسد ثابت است در حدیث
 و شامل هر جائه باشد و بر دو طرفت ساکن است بر عیوم جائحات خلاف در آنست که از طرف
 آوی باشد مثل سرقه و انساز و نحو آن همچنین جائز نیست اخذ زکوة بر زمین غیر مزرع گو
 ممکن از راع باشد و بکنایه و فایده و بیع رجا و هر دو را صورت است که در جای خود ذکر یافته فراجمع و قابل
 صنها که آجاز و لم یجز و دیگر بیع اجناس مختلفه چنانکه خواهند بکنند بشرطیکه دست بدست باشد و در
 اجناس متفق ذکرش چیز آمده پس را منحصر باشد در همان اجناس است که در زویم و گندم و جو و

خرام و نمک است و قیاس دیگر است یا در آن بی دلیل و احقاق ربوایات خبر بدان خبر و قال قریب
 و دیگر بیع و وقف نزد من حاجت جائز است بشرطیکه در کار وقف آید و همچنین نقل ادا از مکانی به مکان
 بنا بر بقا یا اصلاح و دیگر تسویه اولاد و در همه واجب است زنده بود و ادب و محبت بران ولایت دارند
 و خلافت در آن خلافت است بار و دل خدا صلواتم و تخصیص بعضی و ترک بعضی جوهر و ستم است و دیگر
 زعفران و جوهر هندی و انبوه و نوح آن لاحق است به سکر است اگر قول قائل بک این چیز را در حالی
 از احوال بصحت رسد و اگر مسکن نیست بلکه مقرر است نیز حرام بود آری نزد فقهاء این هر دو وصف چه
 از برای تحریم نیست و همچنین برگ قات که حجازیان بجای برگ تنبول در مهند و شجانب می فرمایند
 خور و نش رود است تقییری و سکری در آن متحقق نشود و اگر ثابت شود فاحش حکم و دیگر شنی در
 بازار بدن از آری که سائر شرکاء بود بی شبهه حرام است و انکارش بر هر مسلمان واجب گردان
 این کار بسیار می کنند و از این که امر است بلباس و در ستر عورت مبالغه آمده تا آنکه تمام تن
 نشین الله احتیاج آن بستی منزه و دیگر در نمی از طلق تمام را پس و بیلی نیامده اگر چه خلعت سنت
 و از سیما خارج است و جز نمک و قلع آن از حضرت نبوت معلوم نشده آری نو مسلمان را امر با لباس
 شعر فرموده و مراد بدان شعر اس است نه شعر ریش اگر چه در کفر و بیدیه است و حدیث و ارود
 حلق را س ضعیف است و دیگر در اکرام خوب با کوله و لیلی صریح نیامده احادیث نمی استنباط از طحا
 سخنان اشارت می کنند بسوی تحفظ از امانت غله و حدیث اگر چه اصل آن است و گاه استفا
 حرمت اطعمه از حدیث لغو اصابع می کنند اگر چه فی الجمله بعدی دارد و در نمی از ترک لقمه بر اس
 شیطان تعلیل است از برای تشریف و اکرام لقمه ساقط از دست انسان و دیگر تنگی در مجالس انبیا
 اهل فضل جائز است بر لیل فافه و فی یفسم الله لکه و اقامت پس بنا بر محبت و سروز ثابت چنانکه
 با فاطمه علیها السلام میکرد و اما بنا بر مجرب و تعظیم پس فهدم احادیث عدم جو از اوست و بعضی اهل علم آن را
 و اصل آداب حسن ساخته اند اما شو کافی رحمة الله تعالی از قیام برای مجرب و تعظیم مطلقا منع نموده و جو از
 انشاء الله تعالی و دیگر بر سیدن دست و پا و تن و میان هر دو چشم بر وجوه وارده در احادیث جائز است

و قیاس بر آن خوب نیست بلکه خوف آنست که در بیعت افتد و دیگر در اعراف متعارف و واقعه
 در اعراس و ختنان قدوم آئب از سفر حج و غیره و اجتماع اهل بیت در مسجد یا مسکن قول فصل
 آنست که اگر این اجتماعات خالی از شکرات شرعیست جائز و اگر مثلست بر آن ناجائز مثل
 تقبی باصوات مطربان و غیره و حضور باده و ادارت آن و در هر چه اشتباه رود و استیلا و ازان واجب
 و دیگر تصویر جاندار کشیدن سخت حرامست بهر نهج که باشد اوله جمیع کثیره طیبه در ثریه تحریش دارد
 شده و بنی از تصویر کشی مختصست بچوات و حکم تصویر اعماد است اگر چه صورت بینیه با صلوات و دیگر
 انبیاء چنان باشد و قرام عائشه دلیل بر تجویز صورت نیست بلکه تصویر بر صورت حرامست بهر حال و چه که
 آنرا فراش کرد و یگویی انکار بر منکر کرد و باستهانت وی پرداخت و دیگر آنکه گفته اند که تحریم مطلق
 سماع با جماعست این قول صحیح نیست بلکه دلیل بر خلاف آن قائمست و اخبار و آثار بسیار
 در جوازش وارد شده و در حرمت معارف و آلات الهو لعب خود بخنی نیست مهذا اتقی کسی
 که اوقات خود صرف این کار نمی کند و نه انگاری کند خصوصاً درین زمین سیئات سماع سلف
 مشتمل بر بیایات ذکر عرب و ضرب و مدح صفات خود و کرم و شجاعت و ضیافت بود و تشبیب
 بذر دیار و مواضع و وصف انواع نعم می گردند قصائد سبیه معلقه و نحو آن غالباً همین حالت دار
 و امر و زاشتمالش بر ذکر قدود و خدود و دلال و جمال و جبر و وصال و ضم و شرف بلکه تنگ و
 کشف و معاشرت عقار و خلایع عذار و وقار باشد فاین هلا من ذاک و دیگر پوشیدن جامه
 سرخ بخت مردان را حرام نیست حله حمراء از همین جنس بود و مخطوط چنانکه ابن تیمیج گمان برده بلکه
 هیچ لون بر رجال محرم نیست خام باشد یا پخته و زنان را همه ملوین درستست و استعمال
 خود از فعل نبوت ثابت شده آری سرخ که از عصفرا باشد حرامست بر مردان و دیگر هر حلیه که بحرام
 رساند خواه آن را در هیچ و شر از آنند یا در غیر آن حرامست مگر حلیه که شرع بدان وارد شده
 مثل ضرب بقکال غرض که حلیه مقتضوست بر مورد و قیاس بر آن جائز نیست مساحت مردم در
 حیل کار تا آنجا رسانیده که بنوعی شریعت در نقه رای حیل گردیده و نفوذ بالله من جمیع ماکر هه الله

و دیگر هندوی حرام نیست چه ز زائد در برابر اجرت ابلاغ است نه بر عین نقد و احتیال و در جوابش
غیر ضرر و خصوصاً درین عموم بلوی و کراست هندوی همین جهت است که منفعتی باین قرض نمی کشد
یعنی آئینی از خطر راه و نزد اشترط این منفعت شبهه ریاست پس چرا شرط کند و دیگر را بخوابلی باشد
یا خفی محاربه است با خدا و رسول و تحریم ربای فضل از اوای سد ذرائع باشد و بیع حلیه بنقد
ربا نیست بلکه اعمال عام است بر عمل او و دیگر بر چه دران در شراخرست حیل باشد یا تعلیق یا وقت
یا وقت باطل است شرعاً با دلخاس و عام نیست و حصیت از برای وارث بعد از نزول فرائض
شرعی و در مسئله عول و قول است شوکانی رج بسوی هر دو رفت لکن آخر تبیل بجا نبوت
عول نموده و دیگر چهار شرطهاست اگر دست بهم داد جهاد است ورنه فتنه باشد و جهاد فرض کفایت
بر اهل اسلام و بعد از ازان ماد رویدر باشد با خلاص نیت در اعلا کلمه خدا و از کشتن زمان و
کو دکان و شیخ فغانه و امثال ایشان نمی آمده و پیش از جهاد دعوت بسوی سیکه از سه خصال
لازم است و آن قبول اسلام است یا جزیه یا سیف و دیگر رضاعی که اقتضای تحریم می کند پنج خسته
نه کمتر از آن و مدت رضاع و وسال است پس پس و در ثبوت آن سخن زنی و احادیس می کند کیف
و قد قیل و دیگر آیات داروه در زیادت و نقصان عمر متغایض یکدیگر نیست هر یک را محل حیات
و از اسباب و از ای عمر است صلح رحم و تضاد و گونه باشد مطلق و غیرم و دیگر اتصاف با ایمان
در حالت تمکین بشرکت ثابت است لقول تعالی و حایو من اکثرهم بالله الا وهم مشرکون و این
دلیل است بر اجتماع شرک با ایمان و شرک اگر کبار است و غیر مغفور پس در اهل شرک می توان گفت که
حایو من اکثرهم بان الله هو الخالق المرازق الا هو مشرک بالله بما یعبده من الاصنام و غیرها
و اهل تفسیر را در آیه مذکوره و از ده تا و ایل است اینکه نوشتم ارج اتوال است و اساعلم و دیگر بیفت
بودن زمین مسلم است بنص کتاب سنت و آنکه در هر طبقه ازین طبقات ادا دم و خواتم اند مثل این طبقه
ظاهر پس جزا اثر این عباس که متردست میان صحت و ضعف سنا و متن دلیل و دیگر بران موجود
نیست و اثر صحابه و اثبات بچرا عیان اثر سه نژاد تا آنکه مرغوی صحیح بیاید و رفع اشتباه فرمایند

در اشغال این مسائل از باب علم لا ینفع و قبل الا یضر باشد و دیگر حلال مین است و حرام مین و میان هر دو
 مشبهات است و در تعیین مراد مشبهات اقوال بل علم مختلف آمده و حسن بیان درین باب
 تقریر است که در دلیل الطالب مرقوم است مقام تسع ذکر آن نیست فراجع و دیگر است مرقوم اسلام
 را حدیث نفس مغفور است مادام که از زبان نبر آورده و بموجب آن کار نکرده است هر حدیث که باشد
 و خواه مستقر شود در نفس یا زود بگذرد و خواه کوتا بود یا دراز و خواه دیر یا ندر یا شتاب رود و خواه در
 آن بر نفس سیرج باشد یا بترخی غرض که این همه احادیث با قسامها و اختلاف انواعها مغفوست و
 تفصیلی که درین باب کرده اند دلیل مساعدت آن نمی کند و دیگر بنا بر اسلام پنج چیز بوده یعنی هر یک
 از اینها ستون دین است و نا همه با فراهم نیاید اسلام تمام است پس اتیان بهر واحد بر وجه مجزئ
 بدون احتمال در صورت واجب شرعی لازم است و هر که کرد و ناقص کرد وی گویا آن را نکرد و اگر جاهل
 از وجوب اتیانش بران حسیه و فی و اند که آفتوتنش لازم است امید است که معذور افتد و نه تارک
 نماز عمو و مصلحت بقصان ارکان و نحو آن در حقیقت کافر و غیر آتی بما مور به است و السلام و دیگر تفسیر
 نبوی از برای آیات و احادیث صفات پنجو ————— قبض ارض و سما بیان
 سبابه و ابهام و کشف ساق و روز خشر و قول جنم هل من هنزید و نحو آن همه حقیقت است نجاست
 سلف درین باب جادو ایمان با و رد بالتولیض سپرده اند و خلف تبع ایشان در وازة تاویل کشاده
 و حق همانست که سلف بران گذشته اند و دلیل بر وجوب تاویل نیامده و اگر نیک بشکافی دریابی که تاویل
 نوعی از کذب است هر که را از تزیه باری تعالی آخسته همان این صفات را با ظاهر ساخته بشود کار
 سفهاست و تعطیل عرف اهل رای و اقرار با بیان و احوال آن بر صورت مروی و داده سلیقه اهل بیان
 و همه صفات را درین باب حکم واحد است دیگر مسلمانان که درین دیار سکونت دارند در امان هستند و
 کفار متعرض جان و مال آنها نیستند بحکم ستانسان دارند آنها را اگر فتن مال شان بی رضای شان
 بقتضی یا سرقه یا مانند آن جائز نیست که تسلیم غدر است چون آنها متعرض جان و مال مانیستند
 فتن حق بمکارم الا اخلاق هنم لکن دیگر مسلمانان که از دیار تسلط آنها خارج اند اگر درین دیار

بی عقد دان آمده مال شان بقصد بیسرقه برده آنها را گرفتند و با و جان و دست ازینجا بیاوریدند
 اگر کسی بی بطریق قرض از کافری چیزیست بگیرد و روی او ای قرض واجب است اگر در لازم نیاید
 و اگر قصد او ای قرض دارد لکن او را بیسرقه نشود و مضمون درست است و ثمن شوایین حیل او برای گرفتن
 قرض سودی از کفار این و باری تواند شد لکن از کتاب آن از قنوی بیست و سه و بعد از علم و کفر
 لفظ مفروضه چنانکه بعض فقرای کنند سنت صحیح بر آن وارد گشته بلکه نقل محفل دال است بر آن
 آن در بیاید هم انوار کلام و اگر الی بر وجهی باید که جناب نبوت صلوات علیه است فرموده و بیست و شش
 که نشانی از او و آن کلمه طبعیه لا اله الا الله است و آمده که این کلمه افضل کلام است بعد از تراتیب
 سنت گذشتن و دست بیعت زدن یعنی چه و چون آمده گفتن یا تونیست بود چون حق است
 بخوان سرودن چشم جائز میشود ذکر بدون تملایضیده صل باشد و دیگر بر روز داشتن از بر
 در و شریف و جنان بدون تحریر تمام لفظ و جمله عبارت اصطلاح جمعی از اهل علم است ساغنا و جفا
 و لامضای قرضی اصطلاح همواره و خطوط و رسوم این چندین کردند و مقصود بر آن قصد اولی است
 پس پس غایت است آنکه نزد مور و رد و بر آن آنچه خورد و نکلم است بر آن تفوه نماید شایسته و در
 صلح و روح و روح و آن صلی الله علیه و آله و سلم و رحمة الله و رضی الله عنه گوید مانی ازین تلفظ
 در میان نیست و لکن باید که راست و رفوا ابتداء قضا و وجود حصول فهم مراد داشته و خود شایسته
 این کنایات در سنت صحیح ثابت است و دیگر بر تودان زنده و تقریظ است و ستایش مرده تا بین اگر این
 وج راست است جائز باشد هر چه که یو خواهد بلسان یا ببنان چنانکه در او اخراکت می کنند و اگر
 ناراست و در تایید غلامانه سنت سنت نهی عنه است و در سلب یا و از کما رجوع بخاند این تلفظ ظاهر
 میشود و درین عصر اگر این رسم را یکی از یابندگان از مردم باشد ان شاء الله تعالی زیرا که طلب مفاسد
 بسیار در دین و دنیا می کند اللهم غفر و دیگر سرقاست شعریه و تحقیق همان است که بقصد و عمد
 و هر چه توار گشته و مضنون یکجه همایه مضنون دیگر و واقع شده ام سرقه بر آن صادق نیست و
 هیچ خندان ازین توار محفوظ نمانده است الا من عصر الله بلکه عابرون و ناشر کامل را با نیکو تر حفظ

و تداول مبانی و معانی این حالت بیشتر دانگیز میشود و قاصد و ناقص را کمتر دست بهم می دهد و بهر جهت
حال سرفات کلامیه و در هر دو صورت مجوده و مذمومه موجود است و ماخذ این نامه کفیل بیان اوست و
سخن خوانده نظم باشد یا شریک صاحب سخن است مثل دیگر اموال او و معصوم است بعصمت اسلام گویا
نمی رسد که دست تعدی در آن بی طبیعت نفس بخورد و از کند آری سخنور مختار است بهر که خواهد
همه نماید و عطا کند یا نفعی از آن در نقل و عقل نیست و دیگر اقا صیص اولین و آخرین از انبیاء و رسل
و اعدا در این حضرات که در قرآن مجید و فرقان حمید وارد شده تحقیق آنست که لفظ لفظ خداست
و معنی معنی آنان نه آنکه مبانی و معانی هر دو بعینه از قائل دست بلکه نظم قرآنی مجر حکایت آن معانی
در پیرایه کلمات ربانی است فارغ از شکل و صفا مطلع الهلال و دیگر در حدیث رفع
خطا و بیان از است اسلام مقال طویل است اما جمیع طرق و دروایاتش قاضی است بآنکه حسن بغیر
باشد و این قسم حدیث محبت است در رانغن فیض مدلولش صحیح ثابست و این هر دو امر با اگر
نکته ازین است مرفوع باشد انشاء الله تعالی و دیگر در مقرر ارواح بعد از موت بهشت مذہب است
ارجح آنست که جانهاست سوزنا و در علیین است و جانهای کافران در جحیم و مواضع دیگر مختل و
شیاطین بر سلطه بر انسان بعد از موت آدمی ظاهر آنست که در جای دیگر که اخوان ایشان از
شیاطین می مانند میبوده باشند اما دیلی برین حکم در مرفوعی نیامده است و دیگر اسلام انقیاد و ظاهر
را گویند و ایمان اذعان باطن را و احسان تزکیه دل و تصفیه اندرین را اول را شریعت دانند و ثانی
را طریقت شناسند و ثالث را سلوک و تصوف و معرفت و تحقیق خوانند و کلیل سنت صحیح بر هر سه است
و محصول و مدلول هر واحد معلوم پس هر چه از آنها موافق ظاهر کتاب و سنت است آنرا بدانند و بایک
و هر چه فهم آن بدالاتی از هر سه دلالت مطابقت و تضمن التزام یا دلالت النص و اشاره النص و
اثور و قبول از سلف صالح نیست اتفاقا از آن بهتر است از انتهاض برای آن و کیف که معیا جمله
ظاهر و باطن اول سنت و نصوص کتاب است پس پس هر چه درین هر دو میزان سره آمده است
و هر چه کاس نمود کاسد است و اعلی احسان درجه اعلی و از انزال ایمان و اسلام بنا بر آنکه جامع هر

بوده اند و صد و کرکات از ایشان منصوص حدیث و قرآن است اما راندن ایشان نیست و کشتن این
 جماعه و الهام این عصا به منامات ایشان محبت شرعی نبود و دیگر مال کتب بذر و بیضا قهای اخبار
 حرام است و اخبار زنگار را کمال باطل و وجود این حرمت و اطلاق در اخبار این مختصر مذکور فراموشه بلکه اگر
 پرچه اخبار سراپا راست گفتار باشد تا هم خالی از کراهت شدیر نیست و مالیکه باین وسیله بیست است
 اگر اهل قلم نمی باشد باری و مرثیه بودن آن شک بر بنا تو اعدا اسلام نیست اللهم احفظنا و کرم
 چنده دادن در مواضع اباحت و اجرائز است و از باب تعاون بر بر و تقوی است اگر طبیعت نفس
 بدون اگر اه و اجبار باشد ورنه اخذ آن بشدت و ملاست بر تارک دی از وادی معاونت بر اثم و
 عدوان است و حرمت آن حرام چه هرگز مال هیچ مسلمان احدی را بدون طبیعت نفس و
 حلال نیست بلکه معصوم است اگر چه عصائی یا سوگی چنان باشد از اکل اموال باطل نمی آید و
 زید و فرور مع خفیه اند و در اصول معتزله و میل و از بد بسوی تفضیل و مانع اند از سب صحابه و پیغمبر
 اهل سنت و جماعت لب تکفیر این هر دو نگشوده اند همچنین احدی بکفر ایشان صیاح ننموده اللهم
 آنکه ضروریات دین را انکار کنند ورنه مجرب و بعت زیدیت دلیل کفر و اوج نیست ملوک و ائمه زمین
 کبش داشته اند خدا رحمت کند بر امام ابن الوزیر و سید ابن امیر و علامه شوکانی که این هر سه مشایخ
 سنت و مجتهدان مطلق مذهب زیدیه را اصولا و فروعاً در توالیف خود از پنج برگ نهاده و دین خالص اسلام
 را که اتباع کتاب عزیز و سنت مطهره است و حقیقی تصحیح و ترجیح فرموده که جاحدی را مجال انکار و
 مبتدعی را موقع فرار و درست نماند والله یختص بر رحمته من یشاء ۱۰ اذ انضیت عینی کرام
 عشیرتی ۱۱ فلا زال غضبا ناعی لتمامها و دیگر حدیث تعیر در اسلام به است طریق مروی گشته
 و غالب طرق اضعیف بلکه کمتر از آن است اما مجموع طرق خود منتهض است از برای استدلال و
 حسن نتیجه است و الفاظ مختلفه دارد و در آن ذکر چهل سال و چنجاه سال و شصت سال و هفتاد سال
 و هشتاد سال و نود سال و صد سال آمده و اثبات فضائل و رفع نقائص هر عدد مذکور شده
 تفصیل از ماخذ باید جست و دیگر موتی را در بر پنج چند حال است یک سوال منکر و کبیر از رب و نبی

ثابت شده علی المومنین حق درین باب اقتضایست بر ثابت از شارع و قیاس را در آن گنجايش
 نیست بلکه خود وقوع این تاویب ثابت را نیز خلاف قیاس را در آن گنجايش نیست از این جهت
 علیه السلام بر خلاف عموماً نصوص خویش در مواضع خاصه سلوکش فرموده ما را بدان ایمان آوردن
 و بر آن اقتضا فرمودن واجب است و بجز مجموع آیات منسوخه پنج آیه است نزد اکثر و نزد بعض
 از این هم کمتر و کل و کل احادیث منسوخه ده حدیث است نزد اکثر و نزد بعض محققین ازین هم کمتر
 و مواضع متفق علیه اهل علم از اینجین است و در بیان آیات را تا با قصد و احادیث را تا بمیین رسانیده
 و کار بر عباد اسلام دشوار ساخته و این منسوخات مرقوم است و را خدا این مختصر دیگر رقی بالفاظ
 کتاب و سنت و لغت عرب که معانی آن مفهوم است جائز است بلا شبهه و بشک ما دام که تشل بر الفاظ
 شرک و کفر نبوده و تمام معنی عنده است و فاف و تعلیق النفا و یذ و اما استعمال جواهر
 از گانه و جز آن لمیس تعلیق و اکل پس اگر از برای معانی بشهادت بطیب حاذق است حکم تادی
 دارد و تادی جائز است اگر چه تفویض انشلی است و اگر حکم نجوم بنا بر قمر اعداد و جلب منافع میوه
 پس زمار گرد آن نباید گشت و روایات مرید و فضائل جواهر میوه و یاد میوه است و ذات او همین
 طیبیان بیار باطن اندر احدی از عافیت شعاران اهل حدیث و دیگر شعور و تقابل
 و حاصل نفس و زائر و سلم خود و شنیدن آذن ایشان را ثابت است با در هیچ صورت سطر و کل این
 حالات مقصود را در بر موافق و غیره و قیاس علی علیه السلام و دیگر نمی توانستند و تنها استوار و استقامت از
 نقاب برین سماع و شعور قیاس علی الفارق و دلیل فی شعوری است از مدارک شرعی و کیفیت است لاک
 اسلامی و آمده که میت جواب سلام از برای گوید و دیگر زیارت قبول کردن است بلا شک و شبهه و بدان
 امر آمده خصوصاً زیارت سید المرسلین و خاتم النبیین و شفیع النبیین صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر صلی
 و حق که یکم موجود است در آن بلاد و مقصد خویش انشاء سفر از برای این کار کرده و منافع و نسیه در
 زیارت بسیار است از هر دو دنیا و غربت و آخرت و دنیا از برای میت و اتعاط بحال و غیرت
 بحال خویش و احادیثی که در فضل زیارت نبوی آمده با قطع نظر از آنکه همه یا بیشتر آن ضعیف یا منکر یا موضوع

یا شادوست و غالب الفاظ وی همین ذکر زیارت و ثواب اوست نه امر به سفر کردن از برای آن
 و لهذا سلف این سفر اختیار کرده اند و متوجه سفر بلال و نحو آن ثابت نشده بلکه هر که از جای خود یا نه
 کما یشتر می‌رود می‌شاید وی غالب باشد. حال از برای سید شریف نموده و زیارت در آن سطوی است
 و باین طریق نزاع از میان بر می‌خیزد و روایات رطب یا بس این باب با هم متوافق و متطابق می‌گردد
 و الله اعلم و دیگر جناب نبوت صلوات الله علیه بر این بیت ستوده و همین قرون سلف این است
 در اسوده و زمانه بعدش هر چند خالی از غیر نبوده اما شتر در آن غلبه داشت و این قرون را تحت
 نموده اند. و در پیش قرن صحابه از بعثت نبوت تا موت آخر ایشان یک صد و بیست سال است و
 قرن تابعین از صد و یک تا هفتاد و سال و قرن تبع تابعین از دین مسطور تا د و صد و بیست سال است
 احوال تغیر شد و غربت اسلام آغاز شد آن گرفت و فلاسفه سر راست خود برداشتند و اسلامیان نقل را
 با عقل آینه کردند و رشد آنچه شده و آنکه در بعضی روایات ذکر قرن را بیع آمده سندی ضعیف است بحجت
 نمی‌آید بچند تقلید و نحو آن بعد از منتهی همین هر سه قرون مشهور اما با تخیر نقل اند از صرافت دین و
 محضت اسلام آمده و دیگر نقل نبوت را خواص منافع ثابت کرده اند و در اثبات آن به خر و خاشاک
 رای و روایت آورده و محمل درین باب تبرک است آثار صاحبین و لکن این مسلم مقصود است بر
 ما و در بقایای نمی‌ارزد و علی الخصوص که آن نقل نقل محض بوده نه اصل تخصیص فعل بی سود است بلکه
 ع نسبت هر چه بکار آید بکار باشد اما صاحب عقل سلیم می‌داند که آنچه از اتباع صاحب نقل
 دست بهم می‌دهد از خبر و بسید یا پیش و بر سر گذاشتن آن میسر نمی‌آید چه در کار و بار ایمان
 نجات اخروی بر دین پرستی است نه بر اثر پرستی نقل باشد یا دستار تومی سر باشد یا رشته پیچید
 است تو تا که گو مردان را پرستی + بگوید کار مردان گردستی و دیگر احادیث محتج بهادرا حکام قرون
 هانست که بصحت رسیده باز آنچه حسن است با اقسام خود بر وجهی که در اصول حدیث منع شده باز
 ضعیف بهتر از رای قولیت و چون احکام اسلامیة مستلزمی الاقدام است اثباتا و نفیایس
 قبل صفات و فضائل اعمال مطلقا بدون اکتشاف از حقائق اسانید و مسانید بی دلیل و غیر مقبول است

و دیگر خدای که موجب ظلال عرش است و احادیث صحیح و ضعیف بدان وارد گشته و حفاظت آن
 مجمع و نقد آن پرده است و خود خلعت میرزا این خصال در مانند این نقصان اول و دوم و نکوست
 اجمع اینها بهفت خصلت باشد امام عادل شایب ناشی در عبادت مرد و دل بسته میجد و دستار
 یکدیگر محض براسه خدا خائف از خدا نزد خواندن زن صاحب منصب و جمال و خلق صدقه همین از
 شمال و اگر خدا در خلا بکار و در بعض احادیث دیگر ذکر شش خصال دیگر نیز آمده و دیگر خصال گفته
 ذنوب متقدمه و متاخره زیاده برسی خصلت است بعضی در طهارت و بعضی در نماز و بعضی در تائب
 و بعضی در نماز چاشت و بعضی در قرائت بعد صلوة جمعه و بعضی در نماز تسبیح و بعضی در فضل صوم
 و قیام رمضان خصوصاً عشره اخیره و صوم یوم عرفه و ایام از ایامی که خالص نماز در مقام
 ابراهیم علیه السلام و دیدن خانه کعبه و فضل آخر سوره شریف قرآن با واد فضل تسبیح و تکبیر
 و تملیل و فضل غزو و رباط و ادب و قنودعی و سعی در حاجت مسلم و ترغیب و از الزام از راه
 فضل مرض و غربت و فضل مصافحه و محقق لبس و طعام و زنده ماندن در اسلام و دیگر بعد از
 اتیان بارکان اسلام و استغنای حرام و مکروه و مشتبیه و اجتناب از شتبهات بنا بر حفظ از وقوع
 و حرمی که عبارت از شتبهات است ضروریات از ضروریات اسلام بعضی از آن در اکل است
 و بعضی در شرب و پاره و لباس و برنجی و در وطنی و دومی آن در مالا بهینه کتاب التقوی را
 از برای بیان این مسائل عقد کرده و اکثرش صحیح است و دیگر طلب روزی حلال فرض است
 بعد از فراغ فیض و بهترین کسب کار دوست خود است و او علیه السلام عمل بدست خویش می کرد و زره
 می ساخت و ابراهیم علیه السلام بزازی می کرد و عیسی بخار بود و دیگر غالب صحابه تجارت بودند و انصاف
 گشت کاری می کردند و مهاجرین غله و جامه می فروختند و از حدیث را نیز فرو می فروختند و واقع تجارت
 در اسلام غرض است نزد وجود اسباب و شروط آن اهل ادل که علی تجارته تنبیح که من عذاب
 الیم و دیگر بر احرام است در بیع و قرض و کبیله البیت از کبار منکر متشکاف باشد و اخذ و جر آن
 محاربه است با خدا و رسول و ربا و گونه است یکدیگر را بانی که تقدیر نبیه فرزند دوم ربا فضل که

اندک را بسیار فروخت نمایند و دیگر شعر کلام موزون است حسن و اجزاست و بیج و بیج جناب نبوت
 مثل بمصاریع کرده و در یک نوبت تا صد شعر شنیده لکن بیشتر اخلاص است وقت در آن مکروه باشد
 و شعر حکمت است و بعضی بیان سحر بود و دیگر ریاضت و معنی ثواب عبادت است و خفی است از
 و سبب نخل و فائق آن از کتب سنت مطهره و کلام صوفیه صافی در ریاضت می تواند شد و دیگر
 غیبت یعنی غایب یا غیب کسی گفتن هر چند موافق نفس الامر باشد حرام است و برابر خوردن گوشت
 برادر مسلمان خواه در دین او گوید یا در صورت یا در سیرت یا در نسب یا در حسب یا در جزآن نیست
 غیبت مگر در گفتن شخص معین اگر اهل شهر را بدگوید یا مظلوم فریاد ظالم کند غیبت نباشد و دیگر
 غیبت یعنی سخن یکی دیگر را رسانیدن که موجب ناخوشی با هم آنان باشد حرام است
 سخن چین را تو اعم چاره کرد که تا من خود نگویم او چه بیند و ولی از مفتری نتوان برآمد
 که او از خود سخن می آفریند و دیگر کسی را دشنام دادن خواهد زبان باشد یا با اشاره شتر شیم
 یا ابر و یا دست یا مانند آن سخن است و دشنام دادن بر روی کسی بر طریقی خوب
 تنگ حرمت او باشد حرام است و مباحش در صد و پنجاه خندیدن که صبح باخت نفس
 در دو یا خندیدن و آنحضرت صلوات الله علیه و عرض سلمان مثل حرمت جان او است
 و کوبه گفت که خدا ترا چه قدر حرمت داد است لکن حرمت مسلمان از تو زیاده است اما مردم درین
 کمال طلاق عثمان کرده اند گویند این شریعت را نسخ پیدا کرده و دیگر دروغ علی الاطلاق حرام است
 و شهادت زور را برابر شرک نهاده اند گویند دروغ از برای صلح میان دو کس یا برای اخلاص
 اهل خود یا دفع ظلم ظالم رواست و تفریض بهتر است از کذب صیحه و بی حاجت تفریض هم مکروه است
 و دیگر هر حکم موافق قرآن کند حق تعالی آن را کافر گفته قضیه و مناقشه که در میان افتد ارجاع
 آن بشرع واجب است بشرع هر چه حکم کند گویند خلاف طبع باشد آن را طبیعت خاطر باید پذیرفت مکروه
 گرفتن آن کفر است بلکه مستلزم انکار شرع و رضا با حکام طاغوتیه و لایعنی امور که برخلاف شرع
 باشند نیز همین حکم دارد و دیگر عجب نیک کردن و نفس خود را بهتر شمردن از دیگران و غیره را خفیه دانستن

و داشتن حرام است اعتبار خاتم را است و خاتم معلوم نیست که چه خواهد بود و سعدی فرماید **س** مرا بپیر
 داناس مرشد شهاب پد و اندر ز فرمود بر روی آب نیکی آنکه بر خویش خود بین مباش و اگر
 آنکه بر غیر بر بین مباش و دیگر تقاضا بر انساب حرام است و همچنین تکاثر ببال و جاه عربی را بر عجمی
 عجمی را بر عربی فضل نیست مگر تقوی آن اگر مکه عند الله اتفاقا که نفس است و عمل نزاع و بگر
 تقضاة و اهل افتاد و علماء و غزاة را رزق از بیت المال باید و او بجهت یعنی بقدر کفایت با
 تا اجرت بر عبادت که ناجائز است لازم نباید و دیگر حره را سفر کردن بدون محرم یا زوج جائز نیست
 و نزد فقها کنیز و ام ولد را جائز نیست و خلوت با اجنبیه حره باشد یا داده حرام است و دیگر غلام و کنیز را
 عذاب کردن و طلاق در گردان انداختن و زاده از طاعت کار گرفتن حرام است آخر وصیت نبوی
 این بود الصلوٰة و ما ملکت ایمانکم و دیگر تراشیدن ریش که از تنضیف کم شود حرام است و اگر
 از طول و عرض زائد بر آن جائز و چیدن موی سفید از ریش و بخوان کوه و گذاشتن ریش و
 تراشیدن سبیل یعنی پست نمودن آن و ناخن زدن و موی نعل و موی نهانی سنت است و دیگر در آن
 بحام مردان و زنان را جائز نیست لکن با پرده و از ار و بدن کشف عورت و دیگر امر بر عورت
 نبی از منکر واجب است بر هر فرد از افراد است بمقدار قدرت منکر را بدست تغییر دهد اگر نتواند از آن
 منع کند و اگر این هم نتواند یا مفید نماند بیل مکره دارد و گفته اند که اول کار امر است و دوم علم
 و سوم کار عامه و صحبت اهل منکر ترک کند فلا تقعد بعد الذکر مع الفقام الظالمین و الا لیتقد
 هم کنند در وبال آنها شریک باشند هم در دنیا و هم در آخرت و دیگر حب فی السد و بغض فی السد فرض است
 اهل عبت و کفر را بدل دشمن باید بود و اهل سنت و تقوی را از دل دوستی آردی روز قیامت
 همراه دوست خود در دنیا باشند ان کان خیرا فخره و ان کان شرا فشر المراء مع من احب
 و دیگر شکر محسن کردن و مکافاتش بران نمودن تحب یا سنون یا واجب و انکارتش و کفران نیست
 معصیت و حرام است هر که شکر بنده نکرد و شکر خدا نکرد و شکر صید مزید است و تید عبید و دیگر نشستن
 در مجلس علماء و صلحا و فضل است اگر میسر شود و در عبادت بهتر است مرا و با عالم و صایح کسی است که نشسته

کتاب سنت و جنت از هوی و عیث بود و دیگر خالی بودن مجلس از ذکر خدا و درود بر رسول خدا ص
مکرده است و کثرت تفسیر تحب کثیر التعلیه احق مردم است بقرین جوت و اسعد الناس است بشفاعت رسالت
درین شیوه اهل حدیث پیشرو طوائف مردم اند و دیگر مردان را تشبه بزنان در صورت و سیرت و
زنان را تشبه ب مردان و نیز تشبه بفاسق و کفار در مواعیم و عیاد و مراسم و نحو آن حرام است و همچنین
ووست گرفتن اهل کتاب من تشبه به بقوم فخص منهم و من یقل لخصه منک و فانه منکم و دیگر
حق مسلمان بر برادر مسلمان شش چیز است عبادت یعنی بیار برسی و حاضر شدن در جنازه و قبول
دعوت و سلام تشبیه عاطس نصیحت کردن و در حضور نصیبت و رد سلام واجب است و دیگر گناه
را سه وجه است یکی اگر کبایره آن کفر و شرک است بخدا و قریب آن تقاضای غایب درین امر بقادر و در قهر
شده اند سه جنگ بمقاد و دولت همه را عذر بسته چون ندیدند حقیقت رده افسانه زدند و دوم ملای
حقوق خالفند عباد یعنی تن نمودن بجهان و مال و آبروی مسلمانان و این هر سه را یک حکم و یک پاداش
او تعالی حقوق خود ببخشد و حقوق بندگان نبخشد سه ساش در پی آزار و هر چه خواسته کن
که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست و ستم حقوق مشرک که در احادیث آمده مثل عقوبت و کد
و قتل نفس سوگند دروغ و شهادت زور و دشنام زن محضه اکل مال یتیم و اکل ربوا و قرار از
زحف و حرکت کردن و فرزند کشیدن و زنا با زن هسای نمودن و زوی نمودن و راه زدن و بنی برانام عادل
کردن و دیگر مرج فاسق حرام است بخص حق تعالی بران خشناک شود و عرش عظیم بزرگوار بجای
قیاس مرج کافر میتواند کرد و که در چه و چه از حرمت و شناعة خواهد بود و دیگر هر که بر دیگر لعنت
کند اگر آن کس در غرور لعنت نیست بر گوینده باز گردد الا فاضی فواره لعنت همین معنی دارد و ب
صاحب کرام حرام است و عیظ ایشان نشان کفر و دیگر حقیقت خلاف شریعت نیست این حرف جاهلان
گویند بلکه همین شرفیت است که در خدمت صلی است و شایع ملت رنگ دیگر سپیدی کند و تعبیر
ازان در شرح بلفظ احسان آمده و این قریب فوق مرتبه ایمان و اسلام است بنص حدیث چون
دل از آویزش و آمیزش تن و علم که با سوسی آمد داشت پاک شد و ز دلائل نفسان باره بر طرف گردید

و از تو اسرار پائی یافت نفس مطهر گشت یا ایها النفس المطمئنة اسر جی الی ربك راضیه
 صرضیه **س** زاهدیاد موت شهیدان عشق بین به کین مرگ را نه زندگی جاودان رسد
 طوبی لک از ملائک رحمت خور و بگوش به هر دم ندای ارحمی از آسمان رسد به چون اخلاص
 دست بهم داد و شریعت و رحمت او با مغر گردید و جلالت ایمان و اسلام دریافت و بشاشت آن
 ساری در سینه تن و جان شد نمازش نزد خدا تعلق دیگر بهم رسانید و رکعت او بهتر از رکعت
 دیگران شد همچنین عموم او و زکوة او و صدقه او و عباد اعمال خیر او مرتبت قرون ششم شود اما بانجیر
 و فضیلت محشین براغیار بخت همین قوت ایمان و اخلاص احسان است **س** تو کی می دولت
 ایشان رسی که توانی به جزین و دو رکعت و آنهم بصبر پشانی تو را بر بلین نبوت از سینه صافی
 صلی متبع سنت و شایخ صوفیه صافی ملت باجست و سینه بی کینه خود در ابدان کاشاید نور الهی
 بایکد تا هر خیر و شرف فراست صحیح در یافت شود ولی بعد در قرآن شریف متقی را فرموده باقی همه
 اولیا و شیطان اند و در حدیث علامت ولی چنین آمده که در حقیقتش خدا یاد آید یعنی محبت دنیا بکا
 و محبت حق بفرایند و هر که متقی و منتظر نیست وی ولی خدا نیست ان اولیا و آله الا الملتقون
 نص است در محل نزاع و دیگر گفته اند که انکار خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه کفر است زیرا که
 باجماع صحابه ثابت شده همچنین قذف عائشه صدیق رضی الله عنها و فضل مرتضی بر صدیق متبع
 همچنین انکار خلافت فاروق رضی الله عنه کفر گفته اند در اصح اقوال چون کفر آنها ثابت شد بائیه
 معالاکفار باید کرد و کذا حکم انوارج والنواسب و هم کلاب النار و دیگر قاذف عائشه منکر قرآن است
 که شهادت بر برات و پاکدامنی او داده و حکم مرتد است در خورد قتل باشد و دیگر تفضیل شیخین
 بر مرتضی من کل الوجوه نیست بلکه محال است چه فضل علی در جهاد سیف و سنان و فن قضا و کثرت
 علم حدیث و شمیمت نسب و خنثیت حسب و زوجیت بتول قطعی است و همچنین در تمام اسلام
 عمر بکافضیت شیخین در شبه نبی صلوات الله علیه است و حفظ دین و سد باب فتنه ترویج
 احکام شرعی و اشاعت اسلام در بلدان و اقامت حدود و تعزیرات و نجات آنست که این هر دو بزرگ

در هیچ امری پیشقدم جمیع صحابه نگارند و همین است مقاصد خلافت کبری و لهذا تقدیم ابو بکر و عمر
بر علی مجمع علیه صحابه و جماعت است و درین باب و دیگر تفصیل در گونه ست یکی آنکه مرتضی را بر
شیخین فضیلت نهند لکن در بحث شیخین و تعظیم ایشان در بحث مناقب و مناقع اینها و اتباع روش
و طریقه و تمسک بسنن ایشان بتقصیری از خود رضایند بلکه سرگرم این کار و راسخ القدم باشند
چنانکه اهل سنت با وجود تفصیل شیخین بر جناب مرتضی بوجوهی که مذکور شد کمال تسبیح و تعظیم
و نهایت الفت و عظمت و اقتدار بقول و فعل و طریقه آنجناب دارند و این قسم از تفصیلیه دخل
سنیان از خلافت ایشان با جمهور اهل سنت در رنگ خلاف اشعریه با تریدید است چنانکه
از قدام اهل سنت و صوفیه برین روش گذشته اند مثل عبدالرزاق محدث و سلمان فارسی
و حسان بن ثابت و بعض صحابه دیگر و هم از تفصیلیه کسانی اند که محبت مرتضی و اولاد او و اتباع آنها
طریقه و کافی دانند شیخین و دیگر صحابه را بدینی گویند لکن با آنها سرکاری ندارند از قول او تبرا
هر دو بری اند این قسم بی شبهه مبتدعه اند در اهل سنت باین عقیده احدی نگذشته و دیگر علماء اهل سنت
در حال معاویه رضی الله عنه مختلف اند علماء را و را از انحراف متوقفین فقهاء حرکات و جنگ و جدال و در
اجناب مرتضی حل بر خطای اجتهادی کرده اند و محققین اهل حدیث و اصحاب سنت بجمع روایات
صحیح و برافته اند که این حرکات و سکناات او خالی از شائبه نفعانیت و حمیت جاهلیت و تعصب
امویت نبود پس نهایت کارش آنست که از تکاب کبیره و بخی کرده و فاسق بر قواعد اسلام
هرگز از اهل لعن نیست و شک نیست که وی صحابی است و در حق او بعض احادیث نیز وارد شده
پس لعن و سباب وی رضی الله عنه بی شبهه دخل است در قواعد اسلام الله فی احوال کائنات
غرض آنست که لعن اجماع فحیی اجماع و من ابغضهم فببغضی ابغضهم و چون وی صحابی است شفا
رسول و عفو صاحب حق در حق و سزایه بر دیگر فاسق متوقع و مرجوست و بالقطع معلوم است
که بعضی صحابه در زمان آنحضرت صلوات الله علیه کبار شده اند و بعد از آن عزیزات منزایاب گردیده و مثل
اعرابی که در آن روز و مرجوم شده و مثل حسان بن ثابت که در قذف عائشه شریک گردید مگر آنحضرت صلوات

حکم بفرایشان و امن ایشان فرمود و دیگر در تحصیل علم منطق هیچ پاک نیست زیرا که
از فنون آلیه است همچو صرمت و نحو و آله هر چند در حلت و حرمت حکم آن چیست دارد که
فی آله است پس اگر کتاب این فن بنا بر تائید دین و روشنائی فین است لا باس بهت و اگر
بغرض دیگر است بسبب شک و شبهات در قواعد اسلام شود حرام باشد علی کل حال آنها که
دران و مزید اشتغال بدان خوب نیست و گردانیدن آن جزو علوم و ذییه شل کلام و نحو آن
طریقه ملت است و همین خیالات سلف مطلقا از ان منع کرده اند که من حاکم حلال الحی و شک
ان یقع فیہ و دیگر آموختن آیین و خط و کتابت و لغت و اصطلاحات اهل کتاب و مجوس با که
ندارد اگر نیست مباح باشد نه بغرض ساد چه در حدیث صحیح آمده که زید بن ثابت رضی الله عنه حکم
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را گفت که ما بیا موخت تا نزد حضرت جواب خط ط آنها نظر
بناب نبوت بنویسد و اگر بنحو دشنام آغذا و احتلاط آنها تعلم این لغت می کند و این وسیله پیش
آنها قریب می جوید پس البته موجب حرمت و کراهت است و قد مر آنفا ان الالهة لها حکم
ذی الالهة و دیگر نوکری اهل کتاب و مجوس چند قسم است بعضی مباح و بعضی مستحب و بعضی حرام
و بعضی کبیره که بسبب حد کفری رسانند پس اگر کفره این کس از برای اقامت رسوم صامه و سر انجام
احوار محموده مثل دفع درد ان و راه زمان و اقامه و قضا موافق شرع شریف و عدالت و بناء
قنایط و شوارع و مرست حمام و نافه مثل همانسرای و پل و خوان استیجا کنند بی شبه این چاکرے
مباح بلکه مستحب است بدلیل قصد یوسف علیہ السلام که از عزیز مصر که دران وقت کافر بود و دروغ
خران مصر درخواستند تا اقامت عدل و قسمت و بذل نمایند و بدلیل قصد والد موسی علیہ السلام
که نوکری فرعون بر ضاعت موسی قبول کردند و بدلیل آگشتی حضرت امیر کرم علیه السلام برای آید و اگر این نوکری از برای
امور دیگر باشد و دران کار و بار احتلاط با کفره لازم آید و مشاهد رسوم و اوضاع منکره آنها را آنحضرت
اتفاق اقتدایا امانت بر ظلم تحقق شود مثل منشی اگرے و خدمتگاری و سپاهگرے یا تعظیم نظر
از برای آنها و تذلیل خود در نشستن و استادن ناگزیر یافتند حرام باشد الا گفته اند که صغیر است

و اگر از براتی قتل مسلمانان بر مردم کردن ریاست او و نزع مملکت سلطان مسلمان و بخت مطاع بین
 و تالیف در رد بر مسلمین و خوان ست پس بی شبهه که بگویند غلطی است و دیگر استماع غنا و خبر از فرستادن
 و ملاهی صحیح آنست که جائز است و رفت هم جائز و اخبار را تا صحیح نموی این معنی است و به ثالث آن
 علی الاصح و دیگر خنثی شکل را هر دو شهورت در یک ترتیب معنی باشد بلکه غالب و مغلوب بی باشد پس
 اگر شهورت فوج غالب اندک کاحش با مرد باید کرد و اگر شهورت ذکر غالب است نکاح او با زن باید نمود
 و در اجرای شهورت و دیگر از راه صحیح لازم است صبر است علاج دل بیار تو واقف به افسوس که
 کم داری و بسیار ضرر است و دیگر تعلیل منع از کشیدن قلبیان بوی بد و آن دشمن بابل نیز
 و تلبیس بدان کما یغنی نیست این طریقه فتنه است و لذا حق کشی را کرده تحریری گفته اند و اهل بخارا
 را درین باب به الله تعالی بود و ما بر طریقه اهل حدیث که اصل در اشیا و اباحت را نشان داده اند و لایحه
 بر منع استعمال تنگنا موجود نیست و افزون و طلب مردم در شرع است و حکم با شنبات آن متفاوت
 افتاده نوشیدن قلبیان جائز است غایت مافی الباب آنکه در لطافت و نزاهت آن بگو شد
 و در بسیاری از اشیا بطریق جمال هم بسبب بی احتیاطی و تباثر طایع بجا نیتن و خوان کشید و دیگر قول فصل در
 تعریف و ارا سلام و در حرب آنست که مادام که حرب قائم است و مسلمانان از اخلاص آن ملک
 متقاعد نشده اند و استیلا و افکار بجای نشده که هر چیز را از شفا اسلام که خواهند موقوف سازند
 و مسلمانان بی استیجاب ایشان اقامت دارند و بر ملک خود بی اذن ایشان تصرف اند چنانکه
 احوال ریاستهای هند و خوان است آن ملک و ارا سلام است و در حرب نشده و تصرفات
 حاصلی ایشان معتبر نیست و بعد از تسلط اسلام آن تصرفات اعتبار ندارد و چون مسلمانان از جنگ
 برگردند متقاعد شوند گویند که جمیع اسبابی دل داشته باشند اما از مقاومت در مانند و اقامت
 اهل اسلام با استیجاب ایشان گردد و تصرف بر ملک خود و اذن ایشان کنند و جریان شفا
 اسلام از راه بی نصیبی ایشان باشد از روی قوت مسلمانان آن ملک و در حرب می گردد
 و تصرفات ایشان جائز است و به جهت ایشان جاری و این را بعضی از اصحاب و ارجح اقوال نوشته اند

واسه عالم و در اشکال این مخلوق هیچ شک نیست استغقت قلبك و لواقتك المفقوت و دیگر
 در تعیین صلوة و طریقه بخت قول است بلکه زیاده و بیهنما را بعضی و طریقه قرار داده اند از آن و این
 همین است که آن نماز عصر است و تقییدش در نفس و انست بلکه در محافظت آداب زانده است و بجز
 وقت مستحب و جماعت و مسجد و سباج و وضو و سواک و اذان و اقامت و مزید لطیفان و کثرت
 اذکار و فریت تا کید درین امور از قبیل فریت افضل بر فاضل نه فاضل بر ناقص است و از چنانچه
 نماز باقی کمال تقیید آنگاه بر پنج روز و در ثبوت این قدر تفاوت خود شبه نیست و دیگر تحقیق اشیا
 ظلال صفات آتشی و نور و آن در خارج مربوط لعلل اربعه است فاعلی و غائی و مادی و صورتی
 و ظهور کمال این تحالوت بر ترتیب آثار مخصوصه آنها حصول ثمرات خاصه آنهاست پس معرفت کمال
 به چیز بالا بحال تجلی ذات حق است بر سالک در ضمن آن شی که این تجلی بعد از مشاهده کثرت در وجود
 در مقام سیر بالدرنی اشیا است بهم میدهد و بالتفصیل با حاطه مبادی و خواص اوست از قوانین
 حکمیه تشخیص میدهد و تعیین مراتب تنزل از قوانین کشفیه و اگر از محسوسات باشد ادراک بجواس نیز
 در تبیین معرفت ثبوت او در دل است و دیگر کفر با همین معین کفر جعل و احتجاب نیست بلکه کفر محمود و عناد
 پیش از لعنت قوت ملکیه که بهرسانیده بود و تلقی از غیب می کرد و زائل نگرد و اندر سلب نمود تا از ازل
 قبض و فطر تعیش بقیاد نگردد و قدم در راه توبه بنهد بلکه همین راه را فریاد سبحان و عقاب نموده
 در کسوت اهانت و طرد برپا داشته اند اما در جوهر سرخ او لطیفه عظم فگنده اند که گاهی خود درستی
 عفو حس و گاهی در لباس استغناء و مایوسی گمان کرده بقوت طاعات و اسباب و کتب در شیطانی
 و مردم تصرف می کند و بان لطیفه عظم خلق الضلال و جهل و قسرت و کمزرات باطله و تخلف میباید
 زين لهم الشيطان اعمالهم و نوح باله عنه و دیگر از آیات و احادیث معلوم میشود که چنانچه
 میفرماید گرفته اند کی از عذره و او العزم و م از سائر انبیاء سوم از علل چهارم از عاصم چنانچه از تعالی
 فرموده و اخذنا من الغیبین حیثا نقیم و جهنم من فوج و ابراهیم و صوفی و عیسی این چنین
 و اخذنا منهم حیثا ناولی و دیگر از شاه فرموده و اخذنا الله حیثا اقل الغیبین لئلا یتکلم من کتاب

وحکمته ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه وجای دیگر فرموده واذ
 اخذ الله ميثاق الذين اوتوا الكتاب لتأمينه للناس ولا تكفنه وجای دیگر فرموده واذ اخذ
 ربك من بنى آد صمن ظهري وهم ذو ريتهم اشهدهم على انفسهم الست بر بكم قالوا
 بلى وبعده درین موقوف مروی نیست مؤمنین که خاتم ایشان بر ایمان میشود جواب اقارب بنی توف
 دادند و کافران بتوقف اما بعض نقباء می گویند که انبیاء و عیاده کردند و عوام مؤمنین یک سبده و کافران
 سبده کردند اما سنادین بن معلوم نیست و اسد اعظم باحوال عباد و دیگر در حالت بر شنگه کلام حرام
 نیست بلکه کرده است و این که است هم با یکدیگر است و چون تلفظ بزبان حرام در حالت تخط و بولت
 ذکر خدا در جای تن و نجاست منع است نه در شغل جماع و معذرا اهل علم نوشته اند که ذکر اسد و سبک
 و در وقت جماع پیش از در آمدن کشف عورت کردن سنون است و دیگر مخفون حدیث من
 رأی فی المنکر فقد رأی را اکثر اهل علم تخصیص بصورت مدفون در در و صورت منوره به مینه طیب بنوده
 علی صاحبها الصلوة والسلام و بعضی تعمیر کرده اند بجمع صورتها که آنجناب از ابتدای نبوت تا وفات
 در جوانی و کلان سالی و سفر و حضر و صحت و مرض بران بود و اندک استقیق آنست که دیدن آنجناب
 صلوات و خواب بر چند قسم است یکی رویانی آتی که اتصال آنجناب است دوم رویا نفسانی که
 ظهور صورت اعتقاد و بی خودست که بر لوح خیال منقوش گشته سوم تشی شیطانی بصورت آنجناب
 و این تمنع منتفی است اما درین قسم گاهی شیطان بالقای کلامی و صورتی تمییس می کند و صورت
 می اندازد لهذا در شریعت غوا احکام خواب را صحیح نیست تا رند از اهل بدعت و موی اگر احوال نادید
 آنجناب بصورت رسد غالباً ازین قبیل خواب بود و اسد اعظم و دیگر سلطنت بنوا سید از ابتدای خلافت
 معاویه رضی الله عنه باید گرفت و مدت خلافت عبدالرحمن بن زبیر را که بعد از یزید تا تسلط عبدالملک
 است و ایافت از میان اسقاط باید نمود اما حساب قاسم بن فضل حدانی قاضی الف شهر لایزال ^{نقص}
 درست نشینند و قول امام حسن علیه السلام که الف شهر یکبار بنو امیه را و الف شهر را و الف شهر را و الف شهر را و الف شهر را
 راست آید در جمیع الاصول درین حدیث گفته قد جاء فی حق الحدیث ان دولة بنی امیه

كانت على راس ثلاثين سنة من وفاة النبي صلى الله عليه وآله في آخر سنة اربعين من الهجرة
 كان انقضاء ولهم على يد ابي مسلم الخراساني في سنة الثنتين وثلاثين رداً فيكون
 ذلك الثنتين وتسعين سنة يسقط عنها مدة خلافة عبد الله بن الزبير رضي الله عنه
 وهي ثمان سنين وثمانية اشهر فيبقى ثلث وثمانون سنة واربعه اشهر هي الف شهر التي
 راس اعظم وكم تقضيه تقسم ستة كي تقضيل اوانس واهناف بركي ووقته تقضيل اشخاص
 اوانس يا بين اوانس ثنتين واولا وكم بركو ارسالت صلوات جازي ميتو اندشد تقضيل اشخاص
 تقضيل الاتفاقت برك تقضيل اشخاص غير از ايند كس مخف واهناف ثلث وربع بركت مخف شد وكم اول
 پس تقضيل باعتبار ثواب درجات آخرت موافق لغرض تقطيع ست واهناف انسانيست بركت
 تقوي وورع است بوسيله كرايه ناطقه ان اكر صكه عند الله اتقا كرو بركت اما ديت مستفيض
 شيوه هم انناس كاهم بنو آدم و آدم من تراب لا فضل لاسد على احد الا بدین ولفظ
 ورتقضيل بدین و تقوي ممكن است كه اولاد ارفال را بر اولاد اشرف تقضيل تحقق شود
 زعيم و بال از بدین سبب از روم و خاك كه اقبل اين چيوه امجبي است و تقضيل كدر شمع
 مقرر است همين تقضيل است پس پس و لكن در بناف و نوع تقضيل و بركت كدر اشخاص حكم شمره
 اعتبار آنها واقع شده برك تفاوت كحاج و درين مخي تمام ترش برايم و غير ترش كفو ترش
 نيز اكر چه قرب باشند و ما اعتبار شرف قرب انتساب بخواب رسالت تاب صلوات اين مخي بني كاه
 بر غير بني باشند ثابت است و همين جهت ستم ذوق القربى از جنس بر ايشان در مرتب نموده
 و ركوة حرام گردید و باز به عبد المطلب ابر غير ايشان شرافت و بركت كه در حدوت آمده و احسن
 احداه يد على احد من ولد عبد المطلب الا انا كافي بجاين ما اتقيا منه پس در شرافت
 ايشان لا تقدم است بر ديگران بركت اول من اشفع له من اهلي يتي ثلث الا قرب و لا قدر
 من قريش و ظاهر است كه در قرب نسبت بركت بر اولاد عبد المطلب نيست پس بركت فضل اولاد
 بر اولاد عمن كرمين است اكر اين مخي مراد سيد ارباب سبب البطلان است و اگر مستند بركت و ارباب

نهایتاً محل نزاع متعین گردد و دیگر حقیقت حسب بزرگی خاندان شخص است بشرطیکه در آباء و اقربا باشد
 تا هفت پشت ششلا شخصی از اولاد عالمی مشهور یا شخصی مبرور یا از اولاد ملک و امرا و کبار باشد و حقیقت
 نسب بزرگی و دودمان شخص است که در آباء و عییده باشد مثل سنی یا حسینی بودن یا ماشی یا ماسی
 و قریشی و ابراهیمی بودن و قس علی ذلک بعضی اشخاص می باشند که در هر دو امر تفوق دارند مثل
 کسیکه هم سید باشد و هم عالم یا از اولاد عالم و بعضی حسب دارند و نسب مثل تیوریه و راجپوتان
 و برهنان و اولاد امام اعظم و بعضی نسب دارند و حسب مثل قدوائیان جاهل و سادات باره
 و احتمال لفظ نجابت و در عزت عام اکثر در مقام شرافت نسب است و دیگر خوارج و نو صوب یک نسب
 دارند باین رگه راجل علم را در باره آنها اختلاف نیست زیرا که با وصف تعدد و فرقی ایشان بجهان
 برانکارایان حضرت امیر رحمتی علیه السلام و بعضی بودن ایشان و سلب ایامت خلافت از ایشان
 متفق اند بخلات شیعه که ندای حسب نموده و بعضی بر تخریف و فضیلت مرقضی بنشینند و اولویت خلافت
 ایشان اکتفا می نمایند و بعضی ازین مرتبه ترقی نموده بر خطبه بنشینند و احوال ایشان تصریح میکنند
 و برخی تفسیق و تبذیر ایشان جلد بودند و اندک آنکه جمعی از امامیه نوبت تکفیر رسانیده اند لعل علم
 و در حال ایشان اختلاف است بعضی علما بر مرتبه اولی از تشیع حکم کرده اند بعضی بر مرتبه دوم
 بعضی بر مرتبه سوم لکن متقی به و مرجع همین است که اینها نیز در رنگ خوارج و احکام اخروی کافران
 و در احکام دنیوی جائز نیست که بعضی از علما آنها را نیز مسلمان دانند حتی تجزیه المناکحه معهم
 و التواست بیعتهم و بین غیبه هم من اهل الحق و اختلافی که در حال شیعه است نیز در
 احکام دنیویست نه در احکام اخروی و فارق بینا و اندام علم و دیگر هر که گفت خلافت
 ثابت است بعضی مرادش آنست که در نفس الامر مخصوص متواتره و دالالت می کنند برین
 خلافت علی الترتیب نه آنکه خلافت در وقت اتفاق و نصب ثابت شده چه در آن وقت هر
 کس بدلیل که او را فی الواقع حاضر شده تمسک نمود و فرصت تتبع نصب از معادن آنها نیست
 لیس فی الوقت و دیگر خروج حضرت امام حسین رضی الله عنه بنابر دعوی خلافت را شده

پیغمبر صلوات الله علیه که بمروسی سال نزد نزول امام حسن تقضی اُشت نمود بلکه بنا بر تعلیمی سبایا از دست ظالم
 بود و اعانت مظلوم بر ظالم از واجبات است و آنچه در حدیث آمده که بعضی در خروج بر باد شاه وقت
 اگر چه ظالم باشند نباید کرد پس در آن وقت که باد شاه ظالم بامانان است و مزاحم تسلط تمام پیدا کرد و با
 و هنوز اهل برین و اهل مکّه و اهل کوفه بر تسلط بزرگ پدید رخنه نشد و بودند پیش امام حسین ابن علی
 و ابن زبیر و ابن عمر بنیت نکرد و خروج جناب وی علیه الزعمان از برای دفع تسلط او و از برای
 رفع تسلط او و سر اpace و اب ست و آنچه در حدیث ممنوع است خروج است از برای رفع تسلط سلطان
 و آن جائز بود و الفرق بین الدفع و الرفع ظاهر شد و دیگر اجماع منعقد است بر آنکه تعلید فی المناخضه
 کفر است مطلقا خواه شرک باشد خواه ادکار نبوت یا ادکار عباد یا ادکار احکام قرآن هیچ تفاوت نیست
 و در آیه قرآنی ان الله لا یغفران یشرک به و یغفر صا د و ن ذلک لمن یشاء من اولی الامر و ان
 نیست بلکه ادون و افضل مراد است یعنی آنچه کمتر از شرک باشد و اقسام کفر غیر از شرک کمتر از شرک
 نیستند بلکه مساوی شرک اند با جملة علماء اهل سنت اجماع کرده اند بر آنکه جمیع کفار در تخلید شرک
 مشترکین اند و این آیه دلیل قطعی است بر صحت این حکم مانند آنکه سند این اجماع چه خیر است و این اجماع
 معارض اشاره این آیه یعنی یغفر صا د و ن ذلک لمن یشاء هم می تواند شد باین تحقیق آنست
 در کتب مبسوطه است جمعی نوشته است که جمیع انواع کفر راجع میشود بشرک و ستایم آن می گرد پس
 محل مغفرت نباشد بصل این آیه شلال اهل کتاب که ادکار رسالت می نمایند گو یا چنین اعتقاد دارند
 که حجرات پیغمبر آخر الزمان که فعل الهی است از برای تصدیق پیغمبر فعلی او تعالی است پس اثبات
 قدرت خلق عجزه غیر خدا را لازم عقیده اینها شد و همین لشکر و علی هذا القیاس در جمیع اقسام
 کفر تکلفات نموده اند لکن در تحقیق دلیل این اجماع آیات کثیره و از کتب و از انچه آیهت خواهند
 و همه دلالت دارند بر آنکه کفر آیات است مطلقا مستلزم خلود و باید درناست خواه شرک باشد خواه
 غیر آن مثل قول تعالی ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین فی ناعجهنم خالدین فیها
 اولئک هم شر الذریة مثل قوله تعالی ان الذین کفروا یا اتاسوف نصلیهم نار اکل فی نضحت

جلودهم بدلناهم جلودا غیر هاکلین و قال العذاب الی غیر ذلک من الآیات و در حدیث ما و در
مقام محم و که الا من حبسه القرآن و ارشده جمیع است لکن قرآن مختصر در آیت ان الله لا یغفر ان شئت
به نیست بلکه آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب للمشرکین نیز داخل قرآن است و در حدیث ثقات
یقیناً جنمیان را بقول الهی خواهند بخشید و خواهند بر آرد و همین مومنان اند که اصل ایمان قلیل دارند و با
بسیار عمل نکرده اند چنانچه در همان حدیث واقع است لم یعمل الخیر اقطر مراد از ان عمل جوارح است
و اصل ایمان و اهل تفسیر شرک را شامل جمیع انواع شرک کرده اند و اگر را منعه اصطلاحی شرعی لفظ
شرک گردانید پس یعنی ان الله لا یغفر ان یشرک به و ایشان ان الله لا یغفر ان یکفر به است
چنانکه فیما روی و تحت آیه و لا تتکلموا للمشرکات نوشته الشریکات تمام الکتابیات الان اهل الکتاب
مشرکون بقوله تعالی و قالت الیهود حنین بن ابی الله و قالت النصارى المسیحین الله الی قوله تعالی
سبحانه عما یشرکون و لکنما خصصنا بقوله و المحصنات من الذین اوتوا الکتاب و بغیری و محال شد
در همین آیه نوشته قیل الایة منسوخة فی حق الکتابیات بقوله تعالی و المحصنات من الذین
اوتوا الکتاب من قبلکم و مخبر رسول و مسلم و اجماع الامم عن حابر قال قال رسول الله ص
تزوجنا اهل الکتاب و لا یتزوجون لنا زمانان قیل کیف اطلقتم اسم الشرک علی من لم ینکر الایة
محم و لم قال ابو الحسن بن فارس ان من یقول القرآن کلام غیر الله فقد اشرک مع الله غیره است
بتحقیق همانست که ذکر یافت یعنی آیات کثیره قرآنی در تخلید و تأیید کفار مطلقاً و ارشده بلکه در حق
اهل کتاب نیز مخصوص است چنانکه آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین و اقولوا
لن یسئنا الذی را که ایاماً معدوم الی قوله و انک احصای الذکر هم فیما خالذون جمیع اهل بیت
و هو که برع ایشان بکفر رسیده و اهل مذربان الذین کفروا من اهل الکتاب پس حجت بر
شرک نیست و مراد از ما دون ذلک نیست مگر ذنوب و معاصی خواه کبیره و اشد خواه صغیره و جمیع این
و الله اعلم و بجز توقف و لدن نیز از ان جهت است که روایات متعارضه و تخالفه از ان بلید و مفید
شهادت حضرت امام غنی علیه السلام و ارشده از بعضی آیات ضا و استبشار و ابانت اهل بیت و خاندان

رسول صلوات الله علیه می گرد و کسانی که این روایات در نظر آنها مرجع واقع شده حکم لعن او نمودن چنانچه
 امام احمد بن حنبل و کیما بر اسمی و دیگر علما بکثیر از بعض روایات است این امر و قتال بر این زیاد
 و جوان او و نه است برین کار که از دست نامانان او بوقوع آمده معلوم می شود کسانی که این روایات
 نزد ایشان مرجع شده منع از لعن او نمودند همچو حق الاسلام غالی و دیگر علما را شافعی و اکثر حنفیه و جماعه
 از علما و که نزد آنها هر دو روایات متعارض شده و ترجیح یک طرف بر طرف دیگر حاصل نشد
 بنا بر احتیاط متوقف ماندند و همین است و حجب بر علما در تخمین نزد تمام این برای این آرسه دل و شرم
 و این زیاد که رضاء است بشا را ایشان باین عمل شنیع قطعی است من غیر معارض هیچ کس را توقف
 نیست و دیگر حکم اجرتی که حافظان قرآن بر خواندنش می گیرند چند صورت دارد یکی آنکه ثواب
 قرآن خوانده را بعضی مبلغی که از دست کسی بفرشاد این صورت محض اجل است باجماع اهل سنت
 آری نزد امامیه رائج و متعارف است بلکه ثواب روزه و حج و دیگر عبادات نیز میفرودند و دلیل
 بطلان آنست که حقیقت بیع مبادله مال به مال است و ثواب طاعات مال نیست بلکه حق است که با
 این شخص بحکم وعده الهی بابت می شود و در آخرت استیفای آن خواهد نمود و بیع حقوق خواه و نپوی باشد
 خواه اخروی مثل حق و لا و حق ارث و جز آن جائز نیست و دوم آنکه شخص را براسه ختم نمودن قرآن
 نزد دیگرند و ثواب آن نعمت ماجر برسد این صورت نزد حنفیه جائز نیست و نزد شافعی طولی و تفصیلی
 دارد و سوم آنکه شخصی حبه سه ثواب قرآن خوانده و کس به بخشد یا بقصد ثواب او خواندن آغاز و هرگز
 خیال معاوضه در خاطر و سه خطور نکند و آنکس بطریق مکانات بعد از آن یادداشت خواندن آن
 بری چیز سه بدیه یا احسانی نماید یا شخصی باشد که از سالها بر شخصه انعام و احسان می کند و این کس در
 مکانات آن قرآن یا کلمه تمکیل و تحوان براسه او خواند و ثوابش بوی بخش این صورت جائز است
 بلکه مستحب چه در حدیث آمده من صنع الیک معروف افکا فتوکا چه نام آنکه شخصی است طالب علم دینی یا طلب
 حفظ قرآن یا اشتغال بطاعت و دیگر کارها که از راه ننگستی و نقدان وجه معاش فرغت اشتغال باین امور را از خود
 و یا صاحب مایه زده و از جهت قوت او شود تا بفرغانه بال شغول بطاعت گردد و در خصوص هر دو را اجر کامل بر هر طایفه

ارجاع می شود و قال اما لی الفقراء الذین احصوا و انهم و اعانت بر طاعت که جایجاد حدیث موجب
 واقع شده همین است لکن این را اجرت گفتن مجاز است چنانکه شخصی قرآن را بدو بر وجه طاعت بگوید
 قصه یا حتی می خواند و بر آن اجرت نمی گیرد مثل تزیین و تعویذ و غیره بعضی سوره قرآن بر اسب حصول بعض
 مطالب و نیوی یا بر اسب خلاص از عذاب گویند این هم نیز جایز است بلکه راست و همین است مورد
 ان احق ما اخذت علیه اجرا کتاب الله و قصه و تزیین بسو و فاتحه و گرفتن اجرت بر آن
 نیز از همین قبیل است و دیگر تفسیر قرآن کریم و حدیث شریف را و از آن علم صرف و نحو و اشتقاق و لغت و
 معانی و بیان و اصول فقه و حدیث و تفسیر و عقاید سلف و آثار و تالیفات ضرورت بدون معرفت
 این علوم در آمدن در معنی قرآن و حدیث جائز نیست و بعد از این هر صاحب مذاهب تشکیک این
 و حدیث میکند و در دفع شبهات مخالفین مخارج متداول میشود و تاویل این هر دو متداول است و موافق مذهب میگویند
 و مخالف مذاهب خود را باطل مینمایند لکن میران و معرفت حق و باطل تفسیر فرج پس علم طاعت پس فهم مفسر
 صحابه و تابعین است آنچه این جماعه از تعلیم این صاحب مصلحان فاضل قرآن حایره و مقالیه نمیده اند و در آن خطبه
 ظاهر نگزیده و حسب قبول است و در مصداق منفسر القرآن بر آیه فقد کفر فی روایت فلیتوا فقه
 من الناس باشد و حال قرآن و حدیث یکسانست که هر دو بدینای دین و اصل و اصل شریعت بدین لغت عربانه
 و این لغت شکر شکیقت و مجاز و ظاهر و کمال و مجمل و مبین و مجز است و چنانکه سبب تفرد صحابه در این است و بعد از آن
 صحابه و تابعین متبع ایشان احوال و متبع بودند کسی که حدیث غیر از خود اطلاع میباشند یکی را جمع می نمودند و در نزد
 آن حدیث که خبر آنهاست یا شهود دریافت میشد آنچه پیش هر محدث متفق میشد هر یک موافق و کافرا
 در آن اجتهاد می کرد و موافق طبع خود را احتیاط و مسامحت در تشریح و تسهیل ترجیح میداد این معنی
 در این شریعت را فرائض ساخت نیست هیچ کس جراتش مال و خدا و رسول و اتباعی رضاست این
 دیگر نبود و هرگز کسی مخالفت حدیث قصد نکرده مگر آنکه غیر آن حدیث را بر ترجیحی از ترجیحات شریعی
 خواهد و رای خواهد در این غالب تر می ساخت و سخن در ترجیحات طول و عرض بسیار دارد و در علماء اصول فقه
 قریب صد وجه از برای ترجیح گرفته اند لکن بعد از آنکه و او این سنت را رد و اعدا ترک عمل

بحديث ازهم پاشيد و ما در بين كه بخند و نه و قللان ايشان بنى شيعه مانور شيعه الاسلام بنى شيعه
 در رفع الملام عن الائمة الاعدام وجه اين خود زياده برست و چه ذكر كرده و از اين ظاهر است كه طعن
 بر اين حديث كه امثال او بنا بر ترك عمل و قول بحديث سخت جايل است و آبروى دين خود باين طعن
 بروى رضى العدمه و بر علماء و ديگران سلف و خلف كه ماشه برين طريقه گذشته اند و عذر را
 صحيح پيرون حال صدق مال ايشان است مى ريزد و نعوذ بانست و ديگر در مسائل فروعيه
 نديميه نسبت خلاف بسوى حديث كردن سخت بنى ادبى است اگر چه مراد او بنا بر آنكه مخالفت
 از طرفين است رعایت اين معنى است كه اين حديث با خصوص مخالف مذموب حنفى است اگر چه
 مذموب حنفى مخالف جميع احاديث نيست پس عمل بر احاديث متخالف ظاهر است كه متغذرت
 لكن واجب آنست كه عمل بر حديث راجع به تعميم است نه از مخالفت مرجع بعد از ان پرواى
 دين بدارت و در همچو مقامات آنست كه چنين گويند اين را سبب مخالفت حديث است پس درود
 باشد كل عمل ليس عليه امرنا فهو رد نسبت خلاف بسوى حديث كردن شان مسلمان است
 كه جلالان است كه عداوت ايمان و شاشت اسلام درون ايشان را فزا گرفته و از دين جز نم
 و رسم خطي ديگر ندارند و ديگر من قال لا اله الا الله دخل الجنة حديث صحيح است و در ريشه
 احاديث ديگر هم آمده مثل من مات وهو يعلم انه لا اله الا الله دخل الجنة و من كان
 آخر كلامه لا اله الا الله دخل الجنة پس اگر اين كلمه را وقت خاتمه گفتن نصيب كند
 اين غالب است كه ممكن است ان تمام عمر او فخور و مغرور گردد و امید هست و مگر از لب نواب
 بر آيد اشتهان لا اله الا الله و نعمت نواب و همان كه توحيد لب به كس نديست و گيتي سفر
 بهتر از اين و ديگر حديث ما اصر من استغفر و ان عا د في اليوم سبعين مرة صحيح است ابو داود
 روايش از ابى بكر صديق رضى الله عنه كرده و غيبيش آنست كه هر گاه استغفار و تقارن نداست
 التجاى صادق بحق باشد كاري كنند اگر چه بسبب غفلت آن گناه كمر چرخ اصاد و نشود اما اگر التماس
 نيست في تحقيق استغفار نباشد چنانكه لا يضر به گفته استغفارنا محتاج الى استغفار كشي

ویک شخص است قراض بر بکارد و تمسک اقرار بوعده ادا در بانوشت ته و ادبعا و اذین قرض اگر سود
 نداد پس سبب اقرار و وعده بخود اگر چه فایران مناسب است مگر شرعاً و زجر اعتدال بر ندادن سود
 انتشار الله تعالی ماخوذ نشود زیرا که حق واجب نیست بلکه دادن آن حرام است و وفای باین شرط نیز حرام
 و نه قرضخواه را سطلان آن میرسد شرعاً و نه فاضل را حکم با و اس آن میرسد چنان شرط کند که بیروت
 و کل شیطانی فی کتاب الله باطل و ان کان مکاتبة شرط و دیگر در وقت احتضار خواه و میسر
 باشد خواه پیش از ان ایمان و کفر معتبرست اما هر کس را این بلا میرسد که شیطان باغوا و فریب
 ایمان او بر دیگر کسیه شقی ازلی بود در حدیث شریف است ان الرجل لیعمل بعمل اهل الجنة
 حتی ما یكون یبینه و بینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل النار فیدخلها
 و انما الاحتمال بالختم یتمیمین در خلاف این واقع شده ان الرجل لیعمل بعمل اهل النار
 حتی ما یكون یبینه و بینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل الجنة فیدخلها
 رواه البخاری و مسلم و دیگر بگزاردن نماز جمعه فرض نظر ساقط میشود و جمع بیان هر دو خلاف شرع است
 و شروطی که از براس این نماز تراشیده اند مثل وجود امام عظم یا نائب او یا مصر جامع یا عدد
 مسلمین و خوان همگی دلیل است بلکه حکش حکم نماز پنجگانه است و در فرضیت و شروط مگر خطبه که دین
 نماز سنون است نه غیر آن و دیگر الغیبة اشده من الزنا حدیث صحیح است و غیث است که زنا
 غالباً از حقوق السرمی باشد مغفرتش بدست غفور رحیم است و غیبت از حقوق العباد است که حق تعالی
 مغفرت او را سلق برضای عبده داشته و تنگی حوصله بندگان و شدت نقصانیت ایشان معلوم
 اند اما غیبت از نماز مشکل تر افتاده و دیگر بدون حجه بقدر قبضه در حاجتی دیده شد مگر باعث شبهه
 مردم است که حضرت عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہ را در نماز باعث سنن عادی نه نهایت مبالغه بود و ایشان
 یک قبضه از زیر وزن گرفته بایستی را سقراض می کردند تا آنچه بحدیثی جناب نبوت بود برابر شود و در
 بخاری از وی آمده کان یاخذ من طی لھا و عراضھا اما حدیث در سنن مسلمین لفظ اعفاء للحم
 آمده و هم وارد شده اخفاء الشارب و فواللھی و یختمین رضی اللہ عنہما سید را می پوشید پس این قبضه

مقرر زاده بود کسی که طبیعی او کم از چند باشد چگونگی بقضه می تواند رسانید و خلق مجید برتر از فقیر
شدید است و قدر شدید برتر از فقیر و هر قدر از اتباع سنت و در جرات محل عتاب و خطاست
و دیگر حدیث و لد الزنا لا یدخل الجنة صحت ندارد منتفی این است که حق تعالی عمل هیچ کس را
صالح منتفی نکند و پس او را بفعل ابوبن گرفتن جایست علی الخصوص اولاد او را زیرا که از
اولاد و لمید بن مغیره که در نص قرآن مجید او را زیم یعنی حرام زاده فرموده اند مثل خالد بن ولید صحابی
بزرگ جلیل القدر لقب بسیف السید پیدا شده و امامت جمعی کثیر روی جناب نبوت صلام و بایشان
و حالت امارت عساکر کرده و نیز حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه زیاده را که
ولد الزانی دانستند و ابن ابیه می نوشتند امیر مغیره و دیگر ملاذ کردند و در آن حالت همیشه است
می کرد اما یکبار بن عیب معروف باشد و در نظر مردم مخفی و قلوب را از وی متفرق باشد پس بن هر دو
منفی منافی است است اما است این قسم شخص مکرده است بکراهت تنزیه و کراهت است و لد الزنا
که رکتب نفقه مذکور است فعلی بر همین قسم شخص است و امام علم و دیگر از خنثیان و خواجیه سرایان
فخری عوفین و بخواجیه سرایان هر کرا بیان بخداورد و جزا دارد و طاعت الهی بجای می آرد و از منیات و
سکرات اعتدال دارد و بی شبهه منتفی ثواب و جنت است چایشان را خود بی تقصیر نیست این حالت محض
بتقدیر الهی است و توبه جماعه و توبه است چون شرک و کفر توبه زایل می گردد و الاسلام موجب مقبله پس
و یکبار معاصی که در آن است چه حقیقت دارد که توبه بزیل آن نشود و دیگر حق تعالی رزق حیوانات را
و بهائم و حشرات بر زمین آفریده است و همچنین برای جن از زراعت تنخواه می شود و اینها چنانکه خود بنظر
نمی آید بر بدن ایشان آن حصه را نیز بنظر نمی آید و آنچه نصیب آدمیان است در دست ایشان می ماند
این است حقیقت برکت بر بدن جنات از جنس غایک در عوالم شریعت دارد و وجود جنات ثابت است
بنص قرآن و حدیث و انکار آن انکار تطیبات دین و ضروریات شرع مبین است و منکر کافر متشر
و دیگر جزا اعمال بد گانه در دنیا هم برسد حق تعالی فرموده ما اصحابکم من مصیبه فما کسبت
اید یکم و یعرف عن کثیری و در حدیث آمده که چه چیز را جزا در دنیا مقر می رسد یعنی بر باد شاه عادل و رنجاندن

پروردگار و بر سکوکی با قربت و پاداش کامل را اگر عفو نشده روز جزا معین است الا غفر او دیگر حق تعالی
 برای آگاه کردن بندگان غافل و صانع و برای سبک کردن زمین از گناهان عباد ملائکه را حکم
 می فرماید که قطعه را از زمین حرکت دهند پس آنها باوند را از زمین و فل می کنند که بسبب قوت که حق
 آن با زمین و جنبش می آید این راز را ندانند و دیگر بخار با سه زمین و دریا طرف آسمان می روند
 حق تعالی فرشته را که رعد نام دارد حکم می فرماید و ای اینها را اول فراجم آورده که شیف می سازد و
 آتش بعد از کثافت ابر میشود و بعد از آن حکم میشود که هر کس از آسمان گرفته و درینا حلقه نمایند تا
 بقوت آن اکثر غلات آبر گردد و چون آب شد حکم میشود که این بار بار اینها را در زمین بفرستند و آنها را
 سوراخها که در برست پس آب شده بر زمین می ریزد و برای رساندن ایشان چایک با سه آتشین
 نام آنها برقی است و آواز کیلا طرف آسمان شنیده میشود و گاهی تسبیح این فرشته می باشد و گاهی
 امرونی از برای تابعان خود و از برای غلام و گاهی حکم الهی بر شخصی یا بر مینه میزند از اصافه
 می گوید و دیگر در جمیع بنا تحقیق علم است و یک حبه و خمس حبه است و هاشم عبارت از
 هشت حبه و حبه یک سرخ که آزارتی گویند و سرخ بوزن دو و بوسه و حشقال چهار و نیم باشد
 و دینا از نیز چهار و نیم باشد و قله و دوزده باشد و روپیه سکو شاهان هند یازده و نیم باشد
 اگر روپیه بهادر شاه است که دوازده باشد و لکن مروج نیست بلکه در عهد محمد شاه و احمد شاه اصلا
 بنظر نیامده و اشرفی بوزن یازده باشد و اگر اشرفی بهادر شاه است که یازده و نیم باشد و آن نیز
 مروج نیست این است تحقیق اوزان اکنون باید دانست که نصاب طلا عبارت از است و عبارت
 از است شقال باشد یعنی هفت و نیم توله زیرا که شقال چهار و نیم باشد است پس زن است شقال
 هفت و نیم توله باشد و باعتبار توله نو دماشته میشود و است شقال نیز نو دماشته است پس هفت و نیم توله
 است شقال باشد و واجب در آن ربع عشر که دماشته است و دو حبه زیرا که عشر هفت و نیم توله باشد
 میشود و ربع نه دماشته و دو حبه میشود و همچنین عشر است شقال و شقال است که عبارت از است
 و ربع و شقال نیم شقال که همان دماشته و دو حبه میشود و بحباب اشرفی سزای بهادر شاه است

اشتراکی بود و داشته نصاب طلائی شود و چون خمس نصاب بر نصاب میفزاید که آن خمس بحساب تقابل
 چهار شقال میشود و یکسبب تولد یک و نیم تولد طلائی شود و خمس زکوة نصاب بر زکوة نصاب میفزاید آن
 خمس سه جبهه و شش جبهه میشود که مجموع نصاب خمس آن بحساب شقال است و چهار شقال بحساب
 تولد تولد می شود و مجموع خمس زکوة نصاب باز کات نصاب دو داشته و پنج جبهه و شش جبهه می شود
 و ما بین نصاب خمس و همچنین از خمس نصاب تا خمس دیگر و علی هذا القیاس عفوست و نصاب نقره
 دو صد درم شرعی است که عبارت از پنجاه و دو نیم تولد است زیرا که درم شرعی سه داشته و یک جبهه یک
 خمس جبهه است پس دو صد درم شرعی با وزن داشته شش صد و سی داشته می شود که بمین پنجاه و دو نیم
 تولد است و یکسبب روپیه سوای بهادر شاه پنجاه و چهار روپیه و نه داشته نقره میشود که قیمت آن
 دو از ده آنه میشود و چرا که در دلی نقره خالص که آنرا چاندی گویند روپیه را دو از ده داشته میفرشند
 و واجب در آن رابع عشر یعنی پنج درم زیرا که عشر دو صد درم است و ربع آن پنج درم است
 بحساب تولد یک تولد سه داشته و شش جبهه است زیرا که عشر پنجاه و دو نیم تولد که عبارت از شش صد
 سی داشته است پنج تولد سه داشته میشود که بعد از داشته شصت و سه داشته باشد و ربع آن پانزده داشته
 و شش جبهه است که همان یک تولد سه داشته و شش جبهه میشود و یکسبب روپیه یک و نیم و چهار داشته
 و دو جبهه نقره است که قیمت آن هفت تنگه و یک و نیم فلوس عالمگیر میشود چرا که عشر پنجاه و چهار روپیه
 و نه داشته نقره پنج روپیه و پنج و نیم داشته نقره می شود و ربع آن یک روپیه و چهار داشته و دو جبهه است
 که موافق قیمت حال یک روپیه و هفت تنگه و یک و نیم فلوس می شود و چون خمس نصاب بر
 نصاب میفزاید که آن خمس بحساب درم چهل درم است و بحساب تولد ده تولد و نیم تولد است و بحساب
 روپیه ده روپیه و پانزده آنه میشود و خمس زکوة نصاب بر زکوة نصاب میفزاید و آن خمس بحساب
 اول یک درم و یکسبب دو م سه داشته و یک جبهه خمس که همان درم باشد و بحساب سوم شش تنگه
 عالمگیر میشود پس در دو صد و چهل درم شش درم و شصت و سه تولد یک تولد و شش داشته
 و هفت جبهه خمس جبهه و در شصت و پنج روپیه و پانزده آنه یک روپیه و ده آنه میشود و همچنین خمس که

زیاده شود و میرین طریق حساب باید کرد و مابین نصاب جنس و نیز مابین جنس و دیگر عضو است نزد
 امام اعظم رحم و نزد ابو یوسف و محمد داماد شافعی رحم و حسب است در زاد بحساب آن اگر چه آن زاد یک
 درم باشد مثلاً از دوصد و یک درم پنج درم و نیم حبه و شش حبه و یک جز از دوصد و صد و چهل و هشت
 و علی بن ابی القیاس فتویٰ نزد حنفیه بر قول ابو حنیفه است و معتبر در وزن در اهرم وزن سبعة یعنی در آن
 که در نصاب و وجوب زکوة معتبر اند آن در اهرم که هر ده ازان بوزن هفت مثقال باشد و آن پنج است
 زیرا که ده درم باعتبار داشته می باشد و یک و نیم داشته می شود و هفت مثقال بحساب داشته همین قدر است
 پس ده درم بعینه بوزن هفت مثقال باشد و بیش آنکه سابق در زمان جاویدت و نیز در ابتدا
 اسلام در اهرم باعتبار وزن مختلف بودند بعضی درم بوزن یک مثقال که ده درم موازنه
 ده مثقال باشد و بعضی درم بوزن نیم مثقال که ده درم هشتاد پنج مثقال باشد و قسمی
 ازان ستم مثقال یعنی دو داشته و پنج حبه و ستم حبه که ده درم بوزن شش مثقال می شود
 پس امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در زمان خلافت خود اهرم فرمود که از انواع ثلثه سه درم
 گرفت ثلث وزن مجموع آن درم مضروب کنند چنانچه مجموع درم مختلف الاوزان نه داشته و سه حبه
 و ستم حبه می شود و ثلث آن سه داشته و یک حبه و ستم حبه می شود و همچنین ده درم موازنه هفت
 مثقال است چنانچه سابق بتفصیل معلوم گشت و ستمی است بوزن سبعة و همین است مصول چنانچه
 بزرگ گفته ده درم شرعی ازین سبکین شود و آن دو توله هفت داشته و هفت جز و آنکه صرا
 حین بن فائق خان و وجد ملک بنی با بخطه ما نصده عرضت هذه الرسالة على حضرة
 الاستاذ خلكم بهجة ما فيها و یگر در حدیث ابن عمر است مرفوعاً المکیال مکیال اهل المدينة
 والوزن وزن اهل مكة رواه ابو داود والنسائی لکن ابو داود و منذری هر دو ازان سکوت
 کرده اند و اخرجه ایضاً البزار و صححه ابن حبان و الدارقطنی و در روایتی نزد ابی داود و یحیی
 ابن عمر بن عباس آمده و باجماع حدیث دلیل است بر آنکه مرجع نزد اختلاف در کیل بسوی کیال مدینه
 و نزد اختلاف در وزن بسوی میزان که اما نقد از میزان که یسار بن حریم گفته بخت خایه البخت

عن كل من وثقت بتعيينه فوجدت كلاً يقول ان دينار الذهب بركة وزنه اثنتان وثمانون
 حبة وثلاثة اعشار حبة بالحجب من الشعير والدرهم سبعة اعشار للمثقال فوزن الدرهم
 سبع وخمسون حبة وستة اعشار حبة وعشر حبة فأرسل عاتمة وثمانية وستين و
 درهمين بالدرهم المذكور واما مكياك المدينة فبن اسحق بن سليمان الرازي قال قلت
 لما لك بن انس ابا عبد الله كم قدر صاع النبي صلى الله عليه وسلم قال خمسة ارطال وثلاث بال عراق انا حزرته
 فقلت ابا عبد الله خالفت شيخ القوم قال من هو قلت ابو حنيفة يقول ثمانية ارطال فغضب
 غضبا شديدا ثم قال جلسائيه يا فلان هات صاع جدك يا فلان هات صاع جدك يا فلان
 هات صاع جدك قال اسحق فاجتمعت اصعب فقال ما تحفظون في هذا فقال هذا حدثني
 ابي عن ابيه انه كان يري دى بهذا الصاع الى النبي صلى الله عليه وسلم وقال هذا حدثني ابي عن اخيه
 انه كان يري دى بهذا الصاع الى النبي صلى الله عليه وسلم وقال الاخر حدثني ابي عن امه ان هذا حدثني بهذا
 الى النبي صلى الله عليه وسلم قال مالك انا حزرته هذه فوجدتها خمسة ارطال وثلاث ارواه الدار قطن
 وابن نضلة مشهورست بهيقي نيزك السند جيد ورواه ابن خزيمة وحاكم از طريق عروه انا سمار بنت
 ابي بكر و تيش نووه وكتبت انهم كانوا يخرجون زكاة الفطر في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم بالمد
 يقات به اهل المدينة والبخاري عن نافع عن ابن عمر انه كان يعطي زكاة رمضان عند
 النبي صلى الله عليه وسلم بالمد الاول ولم يختلف اهل المدينة في الصاع وقد روى من لدن الصحابة الى
 هذا انه كما قال اهل الحجاز خمسة ارطال وثلاث بالعراق وقال العراقيون منهم ابو حنيفة
 انه ثمانية ارطال وهو قول مردود تدفعه هذه القصة المسندة الى صبيحان الصحابة
 التي قررها النبي صلى الله عليه وسلم قد رجع ابي يوسف يعقوب بن ابراهيم صاحب ابي حنيفة بعد هذه
 الواقعة الى قول مالك وترك قول ابي حنيفة كذا في النيل وخرجنا رغبة الصاع اربعة امدا اجماعا
 انتهى در قاموس رغبة الصاع والصواع بالكسر بالضم الصوع ويضم الذي يكال به وتدور عليه حكم
 المسلمين وقرئ بهن وهو اربعة امدا كل مد رطل وثلاث قال المد بالضم مكياك هو رطل

اوصل وثلث أوصل كفى الإنسان المعتدل إذا أصلاهما وصد يداه بهما وبه سمي صدا قال
 وقد جريت ذلك فجذبه جميعاً انتهى وصاع عمر فاروق بشت رطل بود باجماله مقدر بمول به وكيل
 كمال مرفی است و در وزن میزان كی بر وجهی و قدری كند كورش و تمام این بحث در سلك احتیاج
 بنیل زكوة نظر زكوة زریم مذکور است و اسد علم و دیگر صفا زكوة بسیارست ضبط نیز نیست و كیارش
 دو گویست ظاهر و باطن ظاهر شخصتش و شش كبیله است و باطن چهارصد و یک صلی اختلاف اقوال
 العلماء فی ذلک و این همه مذکور است در زواجر عن اقران الكبار و فی ذلک کبار و جمیع علی علم
 قطعی الشبوت است و گاهی بی تو بهم مغفور میشوند شا الله تعالی سه برود عظمی چند ان
 مترسان اهل ایمان را که نمی بخش گند بی تو بهم آمرزگار من و دیگر درازاله انخفا عن خلافة
 الخلفاء بنیل اثبات خلافت خلفاء نوشته که قرن اول زمان آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم
 و قرن ثانی زمان شعیب و قرن ثالث زمان ذی النورین بعد از ان اختلاف نماید برآمد و قسماً ظاهر
 قال حدیث قوی بهم رسید که در او از قرون ثلثة تفصیل همان مدت است اخراج ابو یعلی عن علقمة
 بن عبد الله المزنی عن رجل قال كنت بالمدينة فی مجلس فیہ عمر بن الخطاب فقال لبعض
 جلسائه کیف سمعت رسول الله صلوات الله علیه یصف الاسلام فقال سمعت رسول الله صلوات الله علیه یقول
 ان الاسلام بدأ بعزاعة ثم نبیاً ثم رابعاً ثم سیداً ثم نبیاً ثم رابعاً ثم سیداً ثم نبیاً ثم رابعاً ثم سیداً ثم نبیاً
 الا النقصان و این حافق است بمضمون آیه اخراج شطاه ثم آتاه الاية كذا فی صفحه ۶۲
 جند شتر که قدم در سال پنجم نهاد فی آنکه در سال ششم در آمد و رابعی آنکه در سال هفتم پای گذاشته
 سید شتر شش ساله باشد بازل شتر ساقال در حدیث ابوهریره است الخلافة بالمدينة
 و الملك بالشام رواه البیهقی فی دلائل النبوة دانسته شد که خلافت را شده بر سرینه خواهد بود و در خارج
 غیر خلفا داشته در بر سرینه اقامت نمودند است و این اجمال با تفصیل در صفحه ۱۲۱ از نسخه مطبوعه بریلی مذکور
 در صفحه ۵۰ نوشته بعد آنحضرت صلوات الله علیه چاکه مذکور است ذکر شعیب است لا غیر و آنجا قرون ثلثة مشهور است
 منقطع شد و قرن ثالث مدت خلافت ذی النورین بود که قریب بدوازده سال بوده است قال حدیث

از ذی النورین
 در عجب رستم

آنحضرت صلاهم الله علیه و آله مثل قرآن است یسببه بعضه بعضا آنحضرت صلاهم الله علیه و آله را بعبادت مختلفه و
اسالیب تنوعه بیان فرموده اند استخاره و درینجا حدیث خیر الناس قرنی فی الدین یلو نعمهم
ثم الدین یلو نعمهم ثم یشأق مرستیق ایما نعمهم شهاک نعمهم و شهاک تعصایا نعمهم و فی لفظ
ثم یفشیوا لکذب و حدیث ند و رسی الا سلام الحسن و ثلاثین سنة فان یهلكوا الخ و قد
نکوه را بهر برهه ذکر نموده و گفته این قرون ثلثه ممدوحه یکی قرن نبوت است و دو قرن خلافت و آن قرن
درین برهه است و صدق تعیین درن خمس و ثلثین و تعیین خلافت در سینه یکی است و حدیث
این عبیده و حافظین بیل ان هذا الامر بدء نبوة و رحمة ثم یكون خلافة و رحمة ثم یكون
صلی اعظمی ضاربا حدیث قرون ثلثه و حدیث رجال اسلام حدیث خلافت و در سینه و ملک بنام
بسخ شک در ایم که خلافت و رحمت با معنی خیریت همبگ است و عضو بافتنه هم تراز و با خود
خلافیه لا تقم الساعة حتی تقفلوا اصامکم و تجتلدوا باسیا فکرم و یرث دنیا کم شرارکم
بنحوان الی قوله اگر با وجود استعمال این طریق کار نمی کشود و معنی متقی نشد از متقی معنی سنت خود را
معدور باید داشت که درین بحث بهتر ازین طریق هیچ بدست نخواهد آمد و در هیچ سلسله زیاده تر ازین سیر
نخواهد شد حتی در باب صلوة و زکوة هم **ع** اذ لم تستطع امرافده + و جاوزة الی ما تستطيع
اتقی المقصود و حاصل این کلام اثبات خلافت خلفا و ثلثه است باعتبار کمال تدبیر آن قرون و قیام با
و تدبیر اعمال خیر ظهور و ولایت اسلام و انجا ز موعود اعی در ظهور و این حق و کما گفته که این معنی خلافت
را شده است پس خلافت این عزیزان خلافت را شده است مدتی و مفهوم مخالف این عبارت است
که خلافت مرقصی خلافت را شده نیست بنا بر عدم تزیار اسلام در زمان ایشان و تناقص آن ظهور
فتن و شوکت و نحو آن لکن این تخریج استفاده انکار خلافت وی ضعیف است علیه علی الاطلاق نمیتوان
کرد و مؤید است ابرار صاحب از آنکه انخفا و تضرع فضائل و کمالات و کرامات مرقصی بسط لا یکن و درین
کتاب و حدیث الحلافة بعدی ثلثون سنة دلیل است برین مدعا و در آن قید را شده است
تحدیث بطلان خلافت است و غایتش نزول امام حسن عسکری علیه السلام است از برای معاویه بن ابی سفیان

این حدیث در بیان
الذین یلو نعمهم فی الدین
شان است و هم قوم
و ایستادند و انهم متقی
عنه و فی عرضی است
بلفظ اگر سراجی دانستم
تجدید کنم که از این
یونیم هم نظر الکاتب رواه
الصفائی و رجال اسناد
رجال الصبیح الا بر این
و کما فی حدیثی
الشیخان و مؤلفه ذکر کرده است
ص ۱۲

رضی الله عنه و جمیع استدلالات بیاتقرنی بر برت ثبوت از هجرت تا وفات و سالمت می تواند شد اما جمهور
 اهل علم ازین حدیث قرن صحابه و از لفظ لیلو تم قرن تابعین و از یونهم دیگر قرن تبع تابعین فهمیده اند
 و خلاصه این ظاهر از حدیثی از سلف و خلف معلوم نیست که اهل حق فی ذالک کتاب و شکست نیست که تمام
 از فرق اقلیام و بعضی آنها هست و حال این اشکال خالی از اشکال نباشد اما است که اگر چه اخبار
 صحیحیه و غیره آورده درین باب فراهم آید و اسامی نظر در آن بکار برده شود که از کار کشاید این موضع
 و در موردی بعضی و تطبیق این سلسله است شرح این هجران و این خون جگر و این زمان گداز
 تا وقت در گریه و دیگر تو با گر بنده و قطع از معصیت با عدم عزم آینه واقع شود بی شبهه مقبول است
 تا سبب همچو بی گناهی کرد و در تردد و در قبول چنین توبه خلاف نص و خارق اتفاق علماء درست و
 و ترغیب توبه و انابت احادیث صحیحیه بسیار آمده و توبه کنیم و شک کنیم توبه بی نشک کنیم و انس گفت
 حضرت صلعم فرمود کل بی آدم خطاء و خیر الخطائین التوابون و آخر جلاله فی و این حسنه
 و سنده قوی و رقم سپید و سیاه من زمین شکسته نگاه من و چنین و چه قدر گناه من بجز نام
 غفور توبه قل یا عبادي الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر
 الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم و نه آخر التضرع و الحمد لله علی ذلک من صلاته و سلامه علی رسولہ
 محمد و آل و صحبه و من ینالک

ت
 خاتم طبع مع تاریخ ریختہ خامہ حکیم حافظ سید اعظم حسین صاحب
 سند بلوی نائب کتبہ مشورہ سلمہ اللہ تعالیٰ

سند
 یکتا ستوده شاییش که موز را که زبان را سخن آموخت و روان را بدانش آفرخت بتنا نشناستوا
 و نعت برگزیده گزیده گزین را که جن و شر را بهدایت نوخت و سیاه را سپید بخوین و نور را

بزرگین ادا ادا نتوان نمود بدان عالی بناب درودی با ساز و بول اسغان فرستاده میزدند
 بروی خویش کشاده و برآل و صجایش نزول حمتین اندازده انداخته استیم و دانشین زنی زیبا
 خود در پشت آراسته سپس نظر را فروده دیار و خرد را نوید دریافت که خرد و بالغ تظن بکانه عادت
 فرزند نبیلت نبیا چشم و چراغ دیده روشن دلان روزگار جانشین و ساد آریان و آلتا غره نام
 اقبال فرغ دیده اجلال الباقی رسید علی حسن خان طابت الایام و الایال که غمناک
 خداجوی بانایز مناجات و عالمی اوین و دم کار آریان دولت پیوسته آرزوی خدمت و اجوب
 اثرش بود که فرخ نژادان و الانب رسم و راه بزرگان را روز باری دهنه و باقرایش آبروی کرد
 و گفتار آیین نیاکان خویش نهند طبقه اشاعت سنت که برگرفت نیاکان اوست پیش رفت
 و شیوه هدایت ملت که بجان پذیرفت بزرگان است همچنان پذیرفت هم برین شیوه کتابی ست موسوم
بالبنیان المرموص من بیان یکجا ز الفقه المنصوص همانا از نامی و صحیفه نامی بلوغ المرام
 من اوله الاحکام فرم آورده علامه افادت گمر ولایت اثر حافظ ابن حجر را که جانش روشن خاکش
 باد و زبان پارت ترجمه پر دخت و تنک مانگان علم استعداد را از زنده شاعی و کار روانیان خرسا
 فضل و کمال را فرخنده زاد را به میبایست دین زبان نیست آقران بفرمان افاضت عنوانی که را
 ریاست شکوه افزای امارت لمت پناه طریقت رقتا رفت اگر حقیقت آثار خرد مین روشن نگا
 خرد آئین خرد و پناه خرم سوز فتنه و فساد چهره افروز صلاح و سدا و جناب ستطاب علی القاب
 و الاجاه امیر الملک نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر دام الهی و التفاه که مرمولفت
 فرومیده منش گزیده روشن را پدر روشن اختر عالی گمر ست و شیوه حق پروری و باینشیر شکوی کبشیر
 بچمن حکمرانی فرمانرواست نوشا بجا و آرا شکوه کند بارگاه ماهیم ماه سپهر ارج و کمال همه فرز جهان
 جواد و جلال آونگ نرب کشور کار نگاری بالانشین مجلس شهرباری دولت دربان عدالت عنوان فرخ
 لقب و الاحلم جناب نواب شاه جهان بیگم نام طاب بعالی خطاب حسین لا در اعظم طبقه اعلا
 ستاره هند و تاج هندوستان در لایه بهوپال اوامها العبد العز الاقبال که فرمانفرما به نقیض نگین

فرشته قرین است و صورت آراسه این صحیفه ایقه اش بپایه فرزند سعادتمند نشان آغوش نشین صحیح
 فرزانه روشن بوش نطنات کوش حکمت آیات تفصیل ملکات جامع مکارم سعید ابوالحسن سید
 ذوالفقار احمد عاهد الاحمد و شرکت نظرنانی حائز معارف مقول و منقول حاوی مزایای
 فروع و اصول نکات آموزافادت مقال جناب محمد عبدالحق ایداه الله المتعال و یگانہ نش
 خصال مظهر فضل و کمال دقائن آگاه حقائق دستگاه حافظ مولوی محمد احمد عاهد الله المتعال
 خوشنویس جادو رقم بانی قلم نشی محمد عبدالحق لکنوی البقاء الله القوی و اصلاح حجاز از مکارم کارگاه
 کرامت الله حفظ الله و ادارت خان سیف الشان دیانت پسند امانت پیوند محمد عبدالحق
 اعانه المنان مرآت عجالاته رادر طبع شاهجهانی بریزو طبع پرور نقد و با حسن اوقات بحسن تمام
 کار کارتناسه زمانیان ساختند

قطعه تاریخ

آن می حکمت که روشن مغردنایان کن	میر ابو النصر غرور راب غرور دیده ام
آنکه گریه بینی بگما ہے جلوه گردن نظرش	گفته باشی در جل مهر نور دیده ام
آنکه از بیروی و بزش براساس نته با	دستبرد قفسی بر ماب نصیر دیده ام
دوده روشن ساز سادات بهمان کفری	هر کی که را شعله آسود تا با حذر دیده ام
پای او در رزم از بهرام گامی پیشتر	جای او در رزم با خسرو بر دیده ام
بر صبر بر غلغلش کاو اسے داودی دہ	در هر راه از دوش و سر افکنده حذر دیده ام
قطره اش که بر باند از منزل غامده ام	از ترقی ذره اش به تابا خرد دیده ام
لطف و طبعش بهاران دگر گستان گفته ام	علم و دانش عطار در دو یک دیده ام
گاه از رنگین عبادتش گل نشان فتم	گلش از اشعار و دنگن مجر دیده ام
ردم بلیان مرصع صحرای کز و نیلاد	زین سپیس محکم تر از سد سکند دیده ام
مربیع حافظ ابن حجر از خامه اش	جلوه آرد و لباس شرح دیگر دیده ام

لس

<p> کرد و تفریس خبر کارگران سرمانگی کاروانی کش بدوق منزل علم حدیث ماکسیبائی حجازی در لباس فارسی هم چرخ غلوت روشندلانش گفت ام زین انماضت کاین گران سرایان هر کار روشن نظر شد زین فرغ ایزد مرشمام آشنایان را بدرک معینش در ادای اصل مطلب همدگر الفاظ را بعد ازین حرفیکه آرایند آرا جهان </p>	<p> زاد راه کاروان خضر شهر دیده ام هر زمان مرکب ز قطع راه لاخود دیده ام سحر سپهر پیرایه بند از لعل و گوهر دیده ام هم چو اهر سر سبز چشتم خود و در دیده ام سالکان علم سنت را تو انگر دیده ام از سواد حرفت غیرشش دل مکدر دیده ام از شمیم سنبلیخت سطر دیده ام استخوان بندی بطرناکر دیده ام میباید پیدایئے نقش قرم بر دیده ام </p>
--	---

داشتم در دواى انمیشه تاریخ راه	جاده شرح احادیث پیمر دیده ام
--------------------------------	------------------------------

قطعه حبیب مؤلف و مؤلف از افتخار الشرح حافظ خان محمد صاحب متخلص بشیر سلمه اسد القدير

<p> سیر علی ابن حسن خان اقبال اوج بین زور بازوی فضیلت اوج اقبال کمال کجکلاه بزم دولت ماه برج اعتلا جودت طبعش نماید نکته سر سبزه و نبی تکلف هر چه سازد هر چه بپزد از دوزخ در چنان عمر که جز بازی نیاید در خیال ابن نوار به میر الملک والا جاده است </p>	<p> آنکه می نازد بفرق دولتش و تسلیم بخت فیروزه بحر طالع بیدار علم صدر رایون شریعت رونق و بر علم ناخن فکرش کثایع عقد و دشوار علم بسکه در دیوان آگاه است بود و علم شغل و شغل هنر افتاد و کارش کاظم آنکه در عالم بود سرکار و سرکار علم </p>
--	--

<p>ز د قسّم نبیان مرصو یکله کنط نازم این گنجینه احسان که از انعام ماندگان گمره راسید و در راه کام حرف حرفش و انشاید سستنگاهی شمع بر گردن تا گرد و نور بزم دین آن رنگنان این حسن آباد منی بیت آنکه آمد مختصر نیل اونیل کمال صفحه صفحه جز جزیش راجه دتی دست ماحی اوضاع عجت قانع نبیا جیل هست تفریس بلوغ حضرت ابن حجر آن ای میرسد سنت که از لطف آب یک جهان رنجور نماند نیست و مافوق جاگی خواران پهنجانه آتش است نغمه زد و در دعایش بلبل لطف شهیر</p>	<p>می کشد بر روی بایج فتن دیوار علم مالد از علم باشد نام هر نازد از علم غافلان جالبی رای کند بشیر علم نقطه نقطه باز گوید سنه خرد از علم باده آوردند بر خیزد مگر میخوار علم یوسف باز مصر و یوسف باز از علم آنکه موقوف است بر دیدار او دیار علم سطر سطرش لفظ لفظش میکند اثبات علم حاوی احکام سنت جامع اسرار علم آنکه از تجیدگان مبتش مقدار علم بود شمع افروز بزم دولتش انداز علم عالمی مخور و نام نیست او خا علم جرمه آستانان هر میانه اش سرشار علم نازد تر باد از علی ابن حسن کلزار علم</p>
<p>آه اگر خاطر نالان بر آورم با نخت می ستیزم و باروزگار هم دوران بد خلافت و فلک عری شود آتش زخم بعیش رقیبان روسیانه طالع زبون سپهر عدو یار سرگران</p>	<p>دو د از نهاد گبر و مسلمان بر آورم مقصود دل چگونه از آلمان بر آورم گر حرف مدعا ز دل و جان بر آورم آبی جان شمع زول افغان بر آورم در روزگار ستر چیه عنوان بر آورم</p>

قصیده خاتمه از منشی سید جمیل احمد صاحب سلسونی سلمه تعالی

<p>یاری رنخت خواهم خواری کشم از د آب آرزو کنم اگر از فرط تشنگی و گدازنی علاج ببالین من رسد ناچار چون روانی کارم ز دست فرخ اندر ملک که گوید روان او نوشده و او ریکه تشبیه یاده او یار بکیرم که سپه همنشینش این دسترس کجا که نغانی ز جو چرخ خوشر بود جمیل که دست تظلم آن شاهزاده که رسد گر باد من هم اتقام جور بگیرم ز روزگار آیم درون بزم شکوه بلا تشش در دامن نیازان نو بهار علم از جوش شوق مطلع و کشتنم کنم</p>	<p>جای کمالی تر ببقصان بر آورم آتش بجای آب زحمان بر آورم گرد و منصرف ز دران بر آورم روی نیاز بر در سلطان بر آورم آشفته ز لعل پریشان بر آورم فقور و قیصر جسم و خاقان بر آورم اسکندر آوری که نریمان بر آورم دربارگاه خسرو گیسو بر آورم در پیش شاهزاده ذیشان بر آورم گوئی سر حریف بچوگان بر آورم هم کجروی ز گنبد گردان بر آورم عرفت بروی نشانم و سبحان بر آورم گل راجه وقت سست گلستان بر آورم هوی قلندر از زیستان بر آورم</p>
<p>ندری بپه علی حسن خان بر آورم با انفعال نقد دل و جان بر آورم</p>	
<p>نوشته طالعیکه گنسم و در نام او گوید شمش گوهر ز در جهان نماند و انشوریکه از پی کسب فطانتش زیبای سخنوریکه براسه تلمذش آن سهریکه گر سخنی سر کنم از د</p>	<p>مطالعی ز طالع دوران بر آورم از بهر نعل بجر برم کان بر آورم دانشوران خطبه یونان بر آورم از خاصکان گنجینه و شروان بر آورم براه راست آذر و کفان بر آورم</p>

در حلقه که درس کتاب یسین و
 در مجیکه حرف تحقیق خود زند
 از بهر پایداری سنجی سعی رسی او
 ابن حجر کجا که بخوانم ز عسقلان
 خوش پرد کث بد بنام کتاب خوش
 خوش ترجمه بنود بلوغ المرام را
 معارف و لغتین حدیثش نو اگر است
 اندازه دان منم که پی اتباع او
 کاخ قیاس درای ز بنیان بر افکند
 آن نامه که از پی روح موفقیست
 نازم بنامه که کند دعوی بلند
 بحر که موج موج سطرش نوازند
 گوید بهار طریقه فصاحت غریب نیست
 سما که جمیل گرسه بهنگام سخن
 گویم به خواجبه عزم دعا و خضوع نیست
 چندان گویشانی دست نوال با
 کارش کنم تمام بیک ضربت حسام
 داد از زبان رازی و صفیان بر آورم
 برهان آن ز سنت و قرآن بر آورم
 یارب کر ابعالم اسکان بر آورم
 کوا بن تمیمه که ز حران بر آورم
 کز دس هزار صورت ایمان بر آورم
 کز وی دقیق مسئله آسان بر آورم
 تقلید از خاطر سیاران بر آورم
 اگر هست بوخلفه لغات بر آورم
 گرامر نامه بر لب جفیان بر آورم
 علامه را بهند ز شوکان بر آورم
 خود را می از قیاس پرستان بر آورم
 صدر ز ورق قیاس بطوفان بر آورم
 اگر خون رشک از دل ایران بر آورم
 سما که سمند خامه بچولان بر آورم
 دست اشر گرفته با بیان بر آورم
 سن شکو باز وسعت دمان بر آورم
 کام دل حصور تو آسان بر آورم

تألیف آغا ز طبع بلوغ المرام آثم کتاب بنیان مرصوص

ما علینا الا البلاغ ۹۹ هـ

تألیف طبع بنیان مرصوص ترجمه بلوغ المرام من ادلة الاحکام ماده ساله

فیه بلاغ الناس ۹۹ هـ



3 1761 06763221 6

K

S1657

B8

1881